

بنیان اندیشه

فصل نامه فرهنگی، اجتماعی

شماره ۳، پاییز ۱۳۹۷، قیمت: پانزده هزار تومان

بنیان اندیشه



بالروح

بالدم

نفدیک

یا فلسطین

Ketabton.com

فصل نامه فرهنگی، اجتماعی

شماره ۳، پاییز ۱۳۹۷





بنیان اندیشه

ISSN 2588-4026

شماره ۳ پاییز ۱۳۹۷ قیمت پانزده هزار تومان

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حنیف شفاعتی

سردبیر و ویراستار: مژگان عسگری

مجری طرح روی جلد: محمد حسین قدمی

چاپ و صحافی: امین

ارتباط با ما:

۰۹۱۴۷۸۵۹۳۲۶

تبریز، چهارراه شریعتی، مجتمع پلاسما، طبقه سوم، واحد ششم، کدپستی: ۵۱۳۳۶۱۵۷۳۴

Hanif.Shafaati@gmail.com

BonyanAndishi.ir



@BonyanAndishi

رسالت فصل نامه «بنیان اندیشی» در گام نخست بحث و گفت و گویی بنیانی درباره مسائل اجتماعی و فرهنگی می باشد، اما به دلیل درهم پیوستگی موضوعات مختلف، خود را از طرح گفت و گو درباره مسائل هنری، تاریخی، باستان شناسی، اقتصادی، سیاسی و مسائل بسیار حساس کنونی در زمینه شرایط بحرانی زیست محیطی، کنار نمی کشد.

بنیان اندیشی تنها گفت و گوی بومی و ملی برای طرح تمامی مشکلات داخلی، منطقه ای و جهانی می باشد. بنیان اندیشی همه ملل مسلمان منطقه و جهان را به دور از رنگ و نژاد و زبان و سرزمین، به اتحاد و همبستگی دعوت می نماید و مبنای تمامی گفتار و پندار و کردار قومگرایان و پانمنشان و فرقه های مذهبی موجود را غیرمستند و خارج از منطق و استدلال شناسایی کرده و مردود می داند.

﴿تَوَاصُوا بِالحَقِّ وَتَوَاصُوا بِالصِّيرِ﴾



فهرست

۷.....مقدمه

۱۳.....مجموعه آثار

۱۵.....ناراسته‌ها

بخش سوم: بررسی کتیبه‌های اورارتویی (بخش دوم)

۳۱.....نمایشگاه‌توانمدهای واردات!

«این نوشته کوتاه خطاب به شعار اسل با عنوان «حمایت از کلاهی ایرانی» است»

۴۰.....باکودر کرانه خزر

سفرنامه جمهوری آذربایجان

۴۹.....طرح رسول

خطاب به استاد عکاس و شوروی خلیفه گی رامنه

حنیف شفاعتی

۵۲.....تعمیر تاریخچه

بازنگری تاریخ افغانستان

مصطفی عمری

۵۵.....دستان حجاب در ایران

بخش سوم: دیدگاه روشن فکری اسلامی در رابطه با مسئله حجاب و بررسی آلت قرآن در این زمینه

۷۹.....نگاه اجماعی به فرقه اهل حق

بررسی کتب و اسناد

۹۸.....کودکن تهران

پناهندگی یهودیان لهستانی در ایران

نبا

۱۱۹.....آوازی دربرکه (بخش دوم)

جولیه‌ای به اکتاهای غیر مستند درباره مدخل‌های بنیان اندیشی

ساره محمدی

۱۲۹.....آریایه گرایه نظریه‌ای برای تحقیر مردم ایران

درباره مسئله آریایی‌گویی و تأثیرات فرهنگی آن بر مردم ایران

محمدامین نصیری پور





تقدیم بہ جامعہ عربیہ اسلامیہ

زمینداران خستگے نکلپنیر

فلسطینے

مقدمه

□ خداوند را شاکریم به سبب فرصت دیگری که برای این فصل نامه فراهم شد تا بتوانیم به وظیفه و تکلیف خود عمل کنیم. از همه دوستان و همراهان و مخاطبانی که به واقع سرمایه اصلی ما در این مسیر هستند و به هر شکل ممکن در تهیه و تدارک این فصل نامه و دیگر فعالیت‌های بنیان اندیشی یاریگرمان بوده‌اند تشکر و قدردانی می‌نماییم. زیرا تداوم فعالیت‌هایمان بدون همکاری ایشان بسیار دشوار می‌شد.

در این جا اشاره به نکاتی درباره تهیه و تدارک هر شماره از فصل نامه بنیان اندیشی بسیار ضروری است:

نخست این که، تأخیر صورت گرفته در چاپ شماره سوم فصل نامه مربوط به مسائل و مشکلات مالی نمی‌باشد، هر چند نشریات مستقل با چنین مشکلاتی روبه رو هستند.

دوم این که، جامعه علمی و پژوهشی ایران، هم قسم با سران کنیسه و کلیسا - چنان چه در زمان حیات مرحوم پورپیرار نیز تحریم و سکوت سراسری نسبت به فعالیت‌های بنیان اندیشانه ایشان اتخاذ کرده بودند - همین تاکتیک را نسبت به فصل نامه کنونی نیز اجرا می‌کنند. تا آن جا که پیگیری هفت ماهه بنده درباره مقاله «تاریخچه عکاسی در ایران و روش‌های جعل در تصاویر تاریخی»، که قرار بود توسط شخص جدیدالاسلامی ارائه شود، با تأکیدها و توصیه‌های کنیسه بی‌نتیجه ماند و نه برای شماره دوم و نه برای شماره کنونی آماده نشد و هنوز جوابیه «شورای خلیفه‌گری ارامنه تهران» در رابطه با سوالاتی که به دفتر ایشان ارسال کرده بودم، به دستم نرسیده است! هر کدام از این مسائل در روند آماده سازی شماره‌های نشریه حاضر تأخیر ایجاد کردند. در رابطه با مسائل بنیان اندیشی، فعالان دیگری به غیر از نویسندگان معرفی شده در این فصل نامه را نمی‌شناسیم و اشخاص دیگر از جامعه به اصطلاح روشن فکری ایران نیز هیچ گونه همکاری علمی با نشریه نداشته‌اند و ندارند و همان طور که می‌دانید تحقیقات غیر بنیان اندیشانه نیز در این فصل نامه جایگاهی ندارد. ما به دنبال ارائه مطالب و تحقیقات علمی جدید هستیم، نه پر کردن گیشه‌ها با تیترا و موضوعات تکراری و

غیر مستند! امیدوارم که این مسئله برای علاقه‌مندان نشریه قابل درک و تحمل باشد و از تأخیر صورت گرفته در چاپ شماره‌های نشریه رنجیده خاطر نباشند.

سوم این که، پایگاه خبری حق و صبر (HaghoSabr.ir) راه اندازی شد. این پایگاه خبری سعی بر این دارد تا به تحلیل و توضیح اخباری پردازد که فصل نامه حاضر، به دلیل زمان انتشار، قابلیت ارائه کردن آن‌ها را ندارد. علاقه‌مندان می‌توانند تحلیل درباره مسائل بسیار مهم را از طریق این وبسایت تعقیب نمایند.

□ قرار بر این بود: آن چنان رونق اقتصادی ایجاد شود و آن چنان مردم از درآمد سرشار برخوردار شوند که به ۴۵ هزار تومان یارانه‌های نقدی نیازی نداشته باشند! قرار بر این بود هم چرخ زندگی مردم بچرخد و هم چرخ ساترفیوژها! قرار بر این بود هیچ توافقی امضا نشود، مگر این که روز امضاء توافق تمامی تحریم‌ها علیه ایران برداشته شود، پس چه شد؟! اکنون عاقبت برجام نافرجام همان چیزی بود که خداوند در قرآن، مسلمین را از آن برحذر داشته بود. اما کم‌تر کسی به آن اعتنا کرد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را به دوستی بر مگزینید. آنان خود دوستان
یکدیگرند. هر کس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره آن‌هاست. و خدا
ستمکاران را هدایت نمی‌کند.» (سوره مائده، آیه ۵۱)

اما دولتی که خود را «دولت تدبیر و امید» می‌نامید، نقش «تخریبگر امید» را بازی کرد و اکنون سر رشته امور از دست ایشان و وزرای او به حدی خارج شده است که هیچ توضیحی برای هیچ مسئله‌ای ندارند و به مردم عنوان می‌کنند: «فعالاً مدیریت همین است، شما مردم رأی داده‌اید و انتخاب کردید، پس بی‌خود اعصاب، روح و روان همدیگر را آزار ندهیم!!!» (سخنان وزیر بهداشت، دیدار نیوز).

□ مردم مسلمان فلسطین هرگز تسلیم نمی‌شوند.

«یک جوان ۲۴ ساله فلسطینی روز ۱۹ نوامبر با چاقو به ۲ اسرائیلی در تل‌آویو حمله کرد و آنان را به قتل رساند.» (دویچه‌وله)



«روز دوشنبه بیستم آذرماه، یک جوان ۲۴ ساله فلسطینی در آستانه ورودی ایستگاه اصلی اتوبوس با کارد به یک مأمور امنیتی اسرائیلی حمله کرد که حال این مأمور وخیم گزارش شده است. فرد مهاجم در بازداشت نیروهای پلیس قرار دارد.» (صدای آمریکا)

«روز چهارشنبه، ۱ بهمن (۲۱ ژانویه)، پلیس شهر تل آویو در اسرائیل گزارش کرد که یک مرد فلسطینی مسلح به چاقو، به سرنشینان یک اتوبوس شهری حمله و ۹ نفر از جمله راننده اتوبوس را زخمی کرده است.» (بی بی سی)



آن‌ها گاه و بی‌گاه و با هر ابزاری انتقام خون عزیزان خود را از یهودیان غاصب سرزمینشان می‌گیرند. این فصل نامه خود را همراه و همیار برادران مسلمان خود در فلسطین می‌داند.

«وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ هُوَ الْهَدَىٰ وَلَئِنْ آتَبَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
و هرگز یهودیان و نصاری از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن‌که از کیش آنان پیروی کنی. بگو در حقیقت تنها هدایت خداست که هدایت است و چنان چه پس از آن علمی که تو را حاصل شد، باز از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یابوری نخواهی داشت.» (سوره بقره، آیه ۱۲۰)

مدتی است که برخی رسانه‌ها و گروه‌های به ظاهر فعال اجتماعی و مدنی داخلی و خارجی از دوستی و همزیستی مسلمانان فلسطین و اسرائیل سخن می‌گویند و به جای زیر سوال بردن ناکارآمدی‌های دولت کنونی و دولت‌های پیشین، شعار «نه غزه، نه لبنان» سر می‌دهند. باشد که



به خواب رفتگانی بیدار شوند و بدانند یهود و نصارا هیچ سر دوستی با مسلمین نداشته و نخواهند داشت و این شعارهای نخ نما و هدمند جز زیرزمین کنیسه و کلیسا و همراهان ایشان مرکز تولید دیگری ندارد. آیا صحنه‌های کشتار سراسری در کشورهای مسلمان منطقه توسط سران کنیسه و کلیسا نمایانگر این دشمنی و توحش آشکار نیست؟!

□ از آغاز به دست گرفتن قدرت اجرایی توسط دولت کنونی، رفتارهای تعجب برانگیز بسیاری از جانب ایشان دیده شده و در فضای مجازی جناب روحانی و ظریف چندین بار پیام‌های تبریک سال نوی یهودی را منتشر کرده‌اند!

«به مناسبت فرارسیدن «روش هاشانا»، سال نو یهودیان، پیام تبریکی در حساب توئیتری منتسب به حسن روحانی منتشر شد. این پیام به زبان انگلیسی منتشر شده است. در دو سال گذشته نیز پیام‌های مشابهی در این حساب انتشار یافته بود.» (دویچه وله)

«در پیام توئیتری ظریف آمده است: **همان طور که خورشید جای خود را به ماه می‌دهد،** آرزومندم تمام یهودیان هم‌میهن و یهودیان سراسر دنیا سال بسیار خوبی سرشار از صلح و توازن داشته باشند. روش هاشانا مبارک.» (پارس نیوز)



این پیام‌های تبریک را به حساب ناآگاهی آقای روحانی و ظریف از مبانی اسلامی و آیات قرآن بگذاریم یا به حساب فرمانبرداری ایشان از دستورات یهود؟

□ با آغاز سال تحصیلی جدید، کودکان نواحی مختلف ایران که متکلم به زبان‌های غیر فارسی هستند، باز در حسرت زبان مادری خود مانده‌اند.

«این حقیقتی است که پس از صد سال اجبار در آموزش زبان فارسی، به عنوان زبان ملی، هنوز هم هر کودکی از میان اقوام ایران، آن گاه که از مدرسه به خانه می‌رسد،



کیف و کتاب و زبانی را که با معلم خود به کار می‌برد، کنار می‌گذارد و در هر منطقه، با ده‌ها زبان دیگر، که غالباً فارسی نیستند، به مادر خویش می‌گوید که گرسنه است و مادر نیز با همان زبان، که در هیچ مدرسه‌ای کاربرد ندارد، به فرزند خویش صبر را توصیه می‌کند! من هنوز پیش از ورود به مبحث اصلی این مدخل، می‌خواهم یادآوری کنم که تقریباً دو سوم مردم جهان، که در زمان حاضر با فرهنگ بشری در ارتباط‌اند و بر آن تأثیر می‌گذارند، زبان بومی و کهن خویش را در اختیار ندارند، آن را در حوادث بسیار گونه‌گون تاریخی، با یک زبان کارا تر تعویض کرده‌اند و نه فقط خردلی از هویت خود نکاسته‌اند، بل هرگز آماده بازگشت به گویش پیشین بومی و یا ملی خویش نیستند و به از دست دادن آن افسوس نمی‌خورند.» (ناصرپورپیرا، تأملی در بنیان تاریخ ایران، کتاب اول، بخش دوم، اشکانیان، ص ۳۰ و ۳۱)

وزرای آموزش و پرورش کنونی و پیشین و نمایندگان مجلس ظاهراً هیچ اعتنایی به اصل ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی ندارند و از خط قرمزهای دیگری سخن می‌گویند:

«وزیر آموزش و پرورش گفت: آموزش دانش‌آموزان به ادبیات و تلکم فارسی، **خط قرمز** ماست و در مناطق دو زبانه، معلم برای ارتباط به‌تر با دانش‌آموز از زبان محلی استفاده می‌کند، در حالی که زبان فارسی به عنوان **خط وحدت** کشورمان، باید در مدارس استفاده شود.» (فردا نیوز)

جناب وزیر، خط وحدت جوامع اسلامی **کلمه الله** و کتاب قدیم و عظیم **قرآن** و دین مبین **اسلام** است، نه زبان فارسی! آیا دستورات قرآن را به این راحتی فراموش کرده‌اید تا نیازمند تذکری این چنینی باشید:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا.» (سوره آل عمران، آیه ۱۰۳)

جناب وزیر، بر طبل نفاق و تفرقه نکوبید و مسائل این چنینی را به عنوان ابزاری برای عمیق‌تر کردن شکاف این گسل، به دست دشمنان وحدت اسلامی در داخل و خارج کشور و منطقه ندهید.

□ دگر باشی و دگر اندیشی، واژه‌هایی هستند که با وجود ظاهری فریبنده، به دنبال تحمیق اذهان عمومی مردم دنیا و به خصوص جهان اسلام می‌باشند. این واژگان با زیرکی و هوشمندی بسیار در ادبیات ژورنالیستی و روشن‌فکری داخلی و خارجی ایران، معادلی برای همجنس‌گرایی و



بهائی‌گری ترجمه می‌شوند. برای جهان غرب فرمانبردار کنیسه و کلیسا، احقاق حقوق این دو اقلیت در کشورهای اسلامی بسیار مهم و حیاتی است. چنان چه وقتی صحبت از حقوق پایمال شده اکثریت غالب متکلمین به زبان‌های غیر فارسی یا اهل سنت در ایران می‌شود، هیچ صدای اعتراض تأثیر گذاری از جانب ایشان به گوش نمی‌رسد، اما کم ارزش‌ترین اخبار درباره مسائل مختلف همجنس‌گرایان و بهائیان در بوغ و کرنا می‌شود. پس باید هوشیار بود.

□ بنیان اندیشی همواره آتش به اختیار بوده است و درباره هیچ مسئله‌ای با تعارف برخورد نمی‌کند و هر آن چیزی را که حقیقت و منافع جامعه اسلامی را تأمین نماید، از آن دفاع خواهد کرد. آرمان بنیان اندیشی جهاد در راه خداست و یقیناً هر یادداشت روشنگرانه‌ای که در این فصل نامه ذکر می‌شود، انتفاضه بزرگی در برابر این یورش فرهنگی و اقتصادی و سیاسی علیه جهان اسلام است.

«انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (سوره توبه، آیه ۴۱)

حنیف شفاعتی

مکتب

منابع:

خبرگزاری دویچه وله

www.dw.com/fa-ir/a-18862965
www.dw.com/fa-ir/a-18713605

خبرگزاری صدای آمریکا

www.ir.voanews.com/a/israel-attack/4158965.html

خبرگزاری بی بی سی

www.bbc.com/persian/world/2015/01/150121_i03_israel_palestinian_stabbing

دیدار نیوز

www.didarnews.ir/fa/news/9073/

پارس نیوز

www.parsnews.com/3/540054

فردا نیوز

www.fardanews.com/fa/news/843614/



مجموعه آثار

آثار متنوع چاپ شده از قلم «ناصر پورپیرا» که به صورت تألیف، تنظیم، تدوین و جمع آوری ارائه شده‌اند و چند مستند تصویری بر مبنای نوشته‌های ایشان به شرح زیر می‌باشد:

۱- «مگر این پنج روزه» (پژوهشی در احوال شیخ اجل مصلح‌الدین سعدی شیرازی)

۲- سری کتاب‌های «تأملی در بنیان تاریخ ایران»

- کتاب اول: دوازده قرن سکوت!

بخش اول: برآمدن هخامنشیان، بخش دوم: اشکانیان، بخش سوم:

ساسانیان ۱، ۲، ۳

- کتاب دوم: پلی بر گذشته! (برآمدن اسلام)

بخش اول: بررسی اسناد، بخش دوم: بررسی اسناد، بخش سوم:

بررسی اسناد و نتیجه

- مجموعه مقالات در تدارک هویت ملی (برآمدن صفویه)

بخش اول: مقدمات، بخش دوم: اشارات، بخش سوم: مشاهدات،

بخش چهارم: مستندات، بخش پنجم: مسلمات، بخش ششم:

محکامات، بخش هفتم: ثمرات

- مجموعه مقالات پایان پراکندگی (برآمدن مردم)

بخش اول: مقدمات، بخش دوم: قرینه‌ها و امارات، بخش سوم:

داستان حیات

۳- «اسلام و شمشیر»

۴- «معماری و هنر سرزمین‌های اسلامی»

۵- «چند بگو مگو»

۶- «خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران» (معروف به جزوه‌های ناریا)

۷- «همنشینی رنگ‌ها»

۸- مجموعه‌های داستانی: «پیروز باد ملت»، «هزار اتفاق می‌افتد»، «افسانه‌های ترکستان شوروی»

۹- «حماسه نانگاپاریات»

۱۰- «گام نخست در شطرنج»

۱۱- مجموعه مقالات و یادداشت‌ها: این یادداشت‌ها در نشریات و مجلاتی مانند: عصر آزادی، شمس تبریز، چیستا، قرن بیست و یک، نقد کتاب و ... به چاپ رسیده‌اند.

۱۲- مستندهای تصویری: **تختگاه هیچ‌کس** (بررسی و اثبات نیمه‌کاره بودن تخت جمشید)، **مجموعات مجلل** (اثبات جعلی بودن کاخ‌های موسوم به کورش در پاسارگاد و استوانه گلی منتسب به او و نوکنده بودن کتیبه‌های پهلوی بر بدنه مکعب زرتشت)، **ابطال شناسنامه** (بررسی جعلی بودن کتیبه بیستون داریوش)، **طوفان نوح** (بررسی و توضیح درباره جغرافیای طوفان و عواقب حاصل از آن)، **زخم نشر** (بررسی علل و عوامل عقب ماندگی صنعت چاپ و نشر در ایران)

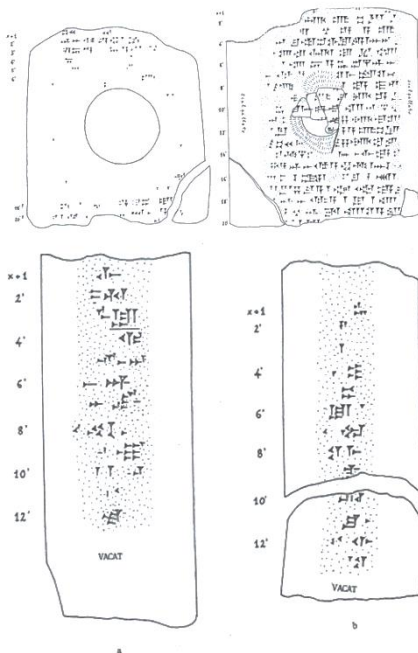


ناراسته‌ها (بخش سوم): «کتیبه‌های اورارتویی ایران»، قسمت دوم



حنیف شفاعتی

«کتیبه مرگه کاروان در شهریور ماه سال ۱۳۵۵ شمسی در جریان بررسی‌های باستان‌شناسی هیئت اعزامی ایرانی - ایتالیایی به محل کتیبه معروف کله شین جهت کپی برداری آن برای موزه ایران باستان و یافتن نمونه سنگ‌های مشابه استل کله‌شین در منطقه کشف شده است (خطیب شهیدی، ۱۳۷۷؛ ۱۳۳۸: ۳۷۸). کتیبه مزبور در ۷ کیلومتری شرق استل کله‌شین در مسیر گذرگاه کله‌شین و در ۲۵ کیلومتری شمال غرب اشنویه واقع شده است. با وجود جابه‌جایی کتیبه از محل اولیه آن، این کتیبه در مسیری قرار گرفته است که منطقه اشنویه را با عبور از دره‌ای به کتیبه کله‌شین و ارتفاعات گذرگاه کله‌شین و در نهایت با عبور از مسیری که کتیبه توپزوا در آن واقع شده به شهر موساسیر و معبد خالدی وصل می‌کند. ... کتیبه مرگه کاروان شدیداً دچار فرسایش شده و آسیب دیده است، اما اطلاعات ارزشمندی در خود دارد (تصویر ۲۳). این کتیبه نیز همانند کتیبه کله‌شین و توپزوا به دو زبان اورارتویی و آشوری نوشته شده است و پیش‌تر اشاره کردیم که متن آن به متن کتیبه توپزوا شباهت دارد (بشاش کتوز ۱۳۷۵: ۱۰۹)» (سنگ نوشته‌های اورارتویی ایران، قادر ابراهیمی، صفحات ۶۹ و ۷۱)



کتیبه مرگه کاروان

این سنگ را با تکنیک بسیار خوبی فرسوده کرده‌اند. اما متن کتیبه مانند نمونه‌های قبلی اطلاعات مفیدی به دست نمی‌دهد و مطالب ارائه شده در آن تکرار همان توضیحاتی است که در کتیبه‌های مشابه دیگر آمده است.

«(سطور ۴-۲) کشور بیابانی لی را من گسترش دادم، کشور دشمن حقیر و کوچک شد. (سطور ۱۰-۵) من نزد خدایان به گوش بودم، روز شادی، روزهای خوب از شادی‌های بی‌شمار...» (ترجمه متن کناره سمت راست کتیبه، همان جا، صفحه ۷۱)

«... (سطر ۲) که به من در موساسیر ارمغان آورد (سطر ۳) ... در کوه Au (سطر ۴) ... **فنجان قلع**، و **گوسفند**... (سطر ۵) ... در شهر **آرسیکی** ... (سطر ۶) ... همه. من روسا هستم، خدمتگزار خالدی (سطر ۷) به خالدی فرمانروای خود گوش داد (سطر ۸) **من یک چوپان خوب هستم** ... (سطر ۹) ... حامی تقدیس (۹) (سطر ۱۰) پادشاه سلف و پیشینیان من (سطر ۱۱) این هدایا را به شهر موساسیر نیاوردند (سطر ۱۲) من همه آن‌ها را در یک سفر آوردم. (سطر ۱۳) **بیش تر از همه پادشاهان قبلی**. من به شهر موساسیر فرود آمدم. (سطر ۱۴) **اما پادشاه دروازه را مقابل من بست**. (سطر ۱۵) و گریخت به طرف کشور آشور. خالدی، فرمانروا، دوباره آن دروازه‌ها را گشود. (سطر ۱۶) من در داخل معبد نیایش‌هایی برگزار کردم. برخلاف اورزانا من ... (سطر ۱۷) **اورزانا نیروهای نظامی خود را مقابل من مستقر ساخت**. (سطر ۱۸) به فرمان خالدی من، روسا (سطر ۱۹) از کوه **آندروتو بالا رفتم**.» (ترجمه متن آشوری کتیبه، صفحه ۷۲، همان جا)

در کتیبه موآنا نیز روسای اول به شغل چوپانی خود اعتراف می‌کند و بر آن می‌بالد. اگر فنجان قلع و گوسفند را در ارتباط با روسا بدانیم، این مسئله بسیار نمود پیدا می‌کند. افتخاراتی که پادشاهان اورارتو بر آن می‌بالند، اغلب از این قماش بوده‌اند و نشانه‌های فراوان دیگری از حقارت ایشان در توضیحات کتیبه‌ها آمده است که در ادامه ارائه خواهیم نمود. حکایت **اورزانا** و **موساسیر** نیز در نوع خود جالب است. اگر معبد مقدس اورارتوها در حوزه‌ای قرار نمی‌گرفت که در تیررس و نفوذ آشوریان باشد، ساخته و پرداخته کردن این داستان‌ها اعتبار زیادی به خود نمی‌گرفت.

«محوطه محمود آباد، تپه‌ای باستانی با ساختارهای طبیعی از **جنس کنگلومرا**، در ۲۵ کیلومتری جنوب شهر اورمیه در مسیر جاده اورمیه به اشنویه جای گرفته است. این کتیبه در سال ۱۳۵۴ **ضمن فعالیت‌های عمرانی کشف** و با هماهنگی‌های اداره میراث فرهنگی به موزه اورمیه منتقل می‌شود... نکته قابل ذکر در مورد کتیبه محمود آباد آن است که **سالوینی اعتقاد دارد متن فعلی کتیبه ناقص است و در اصل قطعات دیگری با این کتیبه همراه بود**. به علاوه در متن آن به حاکم نشین اورارتویی «اوسی» اشاره شده است که سالوینی آن را با محوطه اورارتویی مسما به قلعه **اسماعیل آقا** تطبیق می‌دهد (خطیب شهیدی ۱۳۸۳: ۳۷۷)» (همان جا، صفحه ۷۳)





کتیبه محمود آباد

اگر از سالوینی و یا هر کس دیگری پرسیم که بر اساس کدامین مستندات قلعه «اسماعیل آقا» همان «اواسی» موجود در کتیبه می‌باشد، فقط سر خود را به نشانه بی‌اطلاعی تکان می‌دهند و یا همان داستان‌های خود ساخته را از ابتدا تا انتها چندین بار می‌خوانند. درباره همه توضیحات گفته شده مسئله به همین شکل است.

«روسا پسر ساردوری (سطر ۱) می‌گوید: من این مراسم را در این جا افزودم (سطر ۲) وقتی من پادشاه سفر کردم، **یک گاو و یک گوسفند برای خدای خالیدی شیتو قربانی کردم** (سطر ۳) و سه گوسفند برای خدای **آرتواراسوا**، (سطر ۴) یک گوسفند برای دروازه خدای **شیتو**. به مناسبت ساختمان‌ها(؟) (سطر ۵) یک گوسفند جوان به شیتو قربانی کردم. اگر چیزی در معبد **سوسی** از بین برود **تانولینی** آن نیست، **اشیمسی الموشه** و اگر (سطر ۸) یک پایه را بیندازد یک گوسفند قربانی کند برای شیتو. (سطر ۹) من هستم روسا، خدمتگزار شیتو و چشم خدای شیتو (سطر ۱۰) هستم رعیت؛ روسا (سطر ۱۱) هست رعیت (؟) روسا (سطر ۱۲) پسر ساردوری، می‌گوید: **هر کسی که (سطر ۱۳) این کتیبه را از بین ببرد، آن نکند آرخی (سطر ۱۴) اورولیانی در زیر نور خورشید**» (همان جا، صفحه ۷۴)

تا این قسمت از یادداشت هدفم آن بوده است که با توضیحات و اشاره به نکات مهم، ذهن خواننده را برای دریافت مطلب اصلی آماده کنم. هر چند برای مخاطب باریک بین، شرح ابتدایی در مقدمه این یادداشت و بخش لشکرکشی سارگون به اورارتو، کاملاً گویای مطلب

بوده است. اما دیگر کافی است، بنابراین کمی روشن تر به بررسی موضوع می پردازم تا فهم آن برای همه کس آشکار باشد.

این کتیبه اوج جعل کاری شیادان تاریخ پرداز می باشد. اگر صخره های محوطه مکشوفه این کتیبه از جنس کنگولمر (ماسه سنگ) نبود، یقیناً جاعلین، این سطور بی مفهوم و مسخره بازی کامل و مطلق را بر روی آن حک می کردند. اما طبیعت منطقه اجازه آن را به ایشان نداد. بنابراین به سنگی که در خارج محوطه مورد ادعا وجود داشت رجوع کردند. سالوینی ادعا می کند که این کتیبه ادامه نیز داشته است! شاید در زیر زمین یک مرکز تولید آثار باستانی جعلی، به زودی ادامه مراسم قربانی کردن گاو و گوسفند و تهیه و تدارک کله پاچه و سیرابی این قربانی ها را توضیح بدهند! حقارت پادشاهانی که مورخین مدعی هستند مدت زمان نسبتاً طولانی با آشوریان در حال ستیز بوده اند، فراتر از این می باشد. این رفتارهای پادشاهان اورارتویی دقیقاً مشابه افعالی است که از هخامنشیان سر می زند: داریوش که در تاقچه های اتاقش یادگاری می نویسد و از تعلق آن ها نسبت به خود سخن می گوید، خشایارشا که مالکیت خود بر پیاله ای را به شکل مکتوب درمی آورد و اردشیر که برای ساخت چند پله در تخت جمشید مکرراً یادداشت می گذارد! روسا نیز برای قربانی های خود دستور به نقر کتیبه می دهد!

این سوال مهم را دوباره تکرار می کنم: «اگر چنین مراسم ساده ای از طرف اورارتوها مستلزم ثبت و ضبط در تاریخ بوده است، آثار و مکتوبات ضروری ایشان را در کجا باید جست و جو کنیم؟» در هیچ جایی. چون هدف ساخت و پرداخت و جان بخشیدن به یک تمدن جعلی توراتی بود و زمان به سرعت در حال سپری شدن و با توسل به هر شگردی باید این کار با موفقیت به پایان می رسید و شوربختانه این اتفاق افتاده است!



کتیبه رازلیق، سراب

«(سطور ۴-۱) به حول و قوه خالیدی آرگیشتی، پسر روسا می گوید: من در یک عملیات نظامی به سرزمین آرهو رفتم(؟)، در این مکان، بر سرزمین های دشمن اوشولونی و سرزمین بوقو فایق گشتم. (سطور ۷-۵) من تا کنار رودخانه رسیدم، از آن جا بازگشتم و سرزمین گیردو، گیتوهانی و توایشدو را تسخیر کردم. به شهر روتاورنی یورش بردم و به زور گرفتم، سرزمین هایی را فتح کردم و دارایی های آن ها را تحت باج گرفتم. (سطور ۱۰-۸) و این قلعه را در جنگ گرفتم و دوباره برقرار ساختم، و نام آن را «پادگان آرگیشتی» گفتم به خاطر تقویت بیابانی لی برای مطیع ساختن سرزمین های دشمن. (سطور ۱۳-۱۱) به حول و عظمت خالیدی من هشتم آرگیشتی، پادشاه نیرومن، پادشاه کشورهای آرمی (؟) پادشاه بیابانی لی، پادشاه پادشاهان، فرمانروای شهر توشپا. آرگیشتی می گوید: (سطور ۱۶-۱۴) هر کس نام مرا محو کند یا به این کتیبه خسارتی وارد بیاورد، باشد که خالیدی، خدای طوفان، خدای خورشید، همه او را از زیر نور خورشید محو گردانند.» (متن ترجمه شده کتیبه رازلیق، صفحه ۷۶، همان جا)

این هم محمل بافی های جالبی که ظاهراً از زبان آرگیشتی نامی بیرون می آید. متن این کتیبه بیش تر با هدف نام گذاری تاریخی بر سرزمین هایی تدارک دیده شده است که از اسامی باستانی آن بی خبر هستیم. آرگیشتی نیز مانند پدرش مثلاً توضیح نمی دهد که به کدامین رودخانه یا کوه یا دریا نزدیک شده، یا از آن گذشته و یا دور شده، زیرا اسامی این قبیل عوارض طبیعی در تمامی مناطقی که دارای سکنه بوده اند، مدت زمان بسیار دور و درازی به همان شکل قبلی باقی می ماند و قابل پیگیری در تاریخ می باشد، مخصوصاً این که مورخین منطقه از ایجاد اتحادیه قبایل ماد بعد از فروپاشی تمدن هایی چون اورارتو و ماننا و گوتی و لولوبی و ... خبر می دهند! نام هایی که در کتیبه ها آمده نیز همگی ساختگی هستند و با اهداف معلوم طراحی شده اند. در این جا آرگیشتی از یک فتح همراه با درگیری و نبرد و مقاومت منطقه ای سخن می گوید. یقیناً ملل مغلوب در برابر آرگیشتی بعد از انقضای ضعف اورارتو اثری از ایشان در منطقه بر جای نمی گذاشتند و به نفرین ها و دعاها و دربارۀ عدم نابودی کتیبه پادشاه اورارتو بی اعتنایی می کردند، اما ظاهراً این گونه نبوده است. زیرا به دلایل مختلفی که تاکنون توضیح داده شده است، هیچ کدام از این کتیبه ها اسناد تاریخی نیستند و در همین دو سده اخیر برای انحراف ذهن تاریخی مردم منطقه ساخته شده اند.

آرگیشتی در متن کتیبه از قلعه ای در آن نزدیکی سخن می گوید. هر چند اکثر مناطق مرتفع و صعب العبور ایران - مخصوصاً در نواحی شمالی و شمالغرب ایران - دارای قلعه هایی هستند، اما هیچ سندی برای اثبات اورارتویی یا اشکانی و یا ساسانی و بودن ماهیت اصلی آن ها در اختیار نداریم. از این قلعه های تاکنون شناسایی شده، تنها نازل ترین و فرومایه ترین آثار تجمع انسانی یافت می شود، نه آثار تمدنی و پیشرفت انسانی! زیرا دامنه های همان کوه هایی که این قلعه ها در آن واقع هستند، به ترین و با کیفیت ترین و حاصلخیزترین خاک ها برای کشاورزی و مرتع هایی

برای گله‌داری داشته‌اند، اما قلعه نشین‌ها به سبب پایین بودن توان مقاومت و کمبود دارایی و نفوس، برای حفظ داشته‌های قلیل و اندک خویش مجبور بوده‌اند محیط بسیار کوچک داخل قلعه‌ها را ترجیح دهند. در این قلعه‌ها تا چندی پیش، جز دیوارهایی بسیار پراکنده و کوتاه قامت در اثر تخریب طبیعت در گذر زمان، کم‌ترین آثار هنری و تزئینی یافت نمی‌شود!

با همه این یاوه‌گویی‌ها، آرگیشتی در این جا نیز از انتساب خود به اورارتو یا نامی مشابه به آن خودداری می‌کند و خود را پادشاه کشورهای آرمی، بیایینی لی و فرمانروای شهر توشپا معرفی می‌کند، نه پادشاه اورارتو و تسلط یافته بر کشورها و حاکمان منطقه!!!

نقاب از چهره حقه‌بازان افتاده است. ورود بنده به مبحث اورارتوها و بررسی تک تک کتیبه‌های جعلی منتسب به اورارتوها فقط و فقط برای پرده برداشتن از شگردهای مشابه و مشترکی است که کارشناسان غربی برای ما تدارک دیده‌اند. بررسی نزدیک بنده از این کتیبه‌ها نتایج بسیار خوبی را حاصل کرده و دلیل اصلی این یادداشت‌ها معرفی و ارائه همان نتایج می‌باشد. این کتیبه نیز فاقد هر گونه طرح اندازی زیبایی شناسانه می‌باشد، جنس سنگ انتخاب شده برای حک کتیبه بسیار نامناسب بوده و نمی‌توان تصور کرد که این حجاری‌ها از حدود ۳۰۰۰ سال پیش تاکنون این گونه سالم مانده باشند.

«(سطور ۴-۱) به حول و قوه خالیدی، آرگیشتی، پسر روسا می‌گوید: من به سرزمین **بوقو**، سرزمین **دوشیلی الشیلی** ... فایق گشتم. (سطور ۹-۴) من تا **رودخانه** رسیدم، از آن جا بازگشتم و سرزمین‌های **گیردو، گیتوهانی و توایشدو** را فتح کردم و به شهر **ائونیتارنی** یورش بردم و به زور گرفتم. من سرزمین‌ها را باجگزار خود ساختم. (سطور ۱۳-۱۰) آرگیشتی می‌گوید: هر کس نام مرا محو کند یا به این کتیبه خساراتی وارد بیاورد، باشد که خالیدی، خدای طوفان، خدای خورشید، همه او را از زیر نور خورشید محو گردانند.» (متن ترجمه شده کتیبه نشستان، همان جا، صفحه ۷۸)

بفرمایید! این یکی نیز دقیقاً مشابه کتیبه رازلیق می‌باشد. اما با معرفی نام‌های دیگر برای تاریخ! هر یک از این نام‌ها اکنون ابزاری برای سوء استفاده مأمورین تاریخ پرداز بوده، که با چسباندن آن به شناسنامه سرزمینی بدون مشخص بودن هویت واقعی، اسبابی برای درگیری‌های قومی و ملی را فراهم آورده است. به گمان بنده دلیل عدم تخریب کامل این کتیبه‌ها از طرف مردم باستان ساکن در مجاورت آن‌ها، به این سبب بوده است که خواسته‌اند حماقت سازندگان این آثار برای همه محققین و مردم جهان قابل رؤیت باشد! مضافاً این که به احتمال قوی اورارتوها بنابر اشاراتی که خود داشته‌اند، گله‌دارانی هستند که در کوه‌ها و مرتع‌های گسترده این منطقه به شبنانی مشغول بودند و درگیری آن‌ها با همجواران خویش بر سر تصاحب مرتع بوده است! این قسم‌های مکرر پادشاهان فرومایه اورارتویی که از خود هیچ هنری به جهان معرفی نکرده‌اند و کیفیت کتیبه‌ها و

اعلام افتخارات آن‌ها، نمایانگر پستی آن‌هاست، مانند التماس‌های داریوش در کتیبه بیستون و گوردخمه منتسب به او که می‌گوید:

«... بند ۶- داریوش شاه گوید: این آن چه من کردم، به خواست اهورا مزدا در همان یک سال کردم. تو که از این پس این نپشته را خواهی خواند آن چه به وسیله من کرده شده، ترا باور شود!!! مبادا آن را دروغ بینداری!!!»

بند ۷- داریوش شاه گوید: اهورا مزدا را گواه می‌گیرم که آن چه من در همان یک سال کردم این راست، نه دروغ!!!

بند ۸- داریوش شاه گوید: به خواست اهورا مزدا و خودم، بسیار دیگر کرده شد آن در این نپشته نوشته شده است، به آن جهت نوشته نشد، مبادا آن که از این پس این نپشته را بخواند، آن چه به وسیله من کرده شد، در دیده او بسیار آید و این او را باور نیاید، و دروغ بیندارد!!!

بند ۹- داریوش شاه گوید: شاهان پیشین را مادامی که بودند چنان کرده‌هایی نیست که به وسیله من به خواست اهورا مزدا در همان یک سال کرده شد.

بند ۱۰- داریوش شاه گوید: اکنون آن چه به وسیله من کرده شد، آن را باور آید. همچنین به مردم بگو، پنهان مدار. اگر این گفته را پنهان نداری، به مردم بگویی اهورا مزدا دوست تو باد و دودمان تو بسیار و زندگی‌ت دراز باد.

بند ۱۱- داریوش شاه گوید: اگر این گفته را پنهان بداری، به مردم نگویی اهورا مزدا دشمن تو باشد و ترا دودمان مباد.

بند ۱۲- داریوش شاه گوید: این آن چه من کردم. در همان یک سال به خواست اهورا مزدا کردم. اهورا مزدا مرا یاری کرد و خدایان دیگری که هستند.

...

بند ۱۵- داریوش شاه گوید: تو که از این پس این نپشته را که من نوشتم یا این پیکرها را ببینی تباہ سازی. تا هنگامی که توانا هستی آن‌ها را نگاه دار.

بند ۱۶- داریوش شاه گوید: اگر این نپشته یا این پیکرها را ببینی تباہشان سازی و تا هنگامی که ترا توانایی است نگاهشان داری، اهورا مزدا ترا دوست باد و دودمان بسیار و زندگی‌ت دراز باد و آن چه کنی آن را به تو اهورا مزدا خوب کند.

بند ۱۷- داریوش شاه گوید: اگر این نپشته یا این پیکرها را ببینی تباہشان سازی و تا هنگامی که ترا توانایی است نگاهشان نداری، اهورا مزدا ترا زنده باد و ترا دودمان مباد و آن چه کنی اهورا مزدا آن را براندازد.» (ترجمه کتیبه بیستون، از زبان داریوش اول)

«بند ۱۲- ای مرد، آن چه به وسیله من کرده شده به تو دروغ نمایانده نشود! آن چه را نوشته شده بنگر! فرمان‌ها از طرف تو نافرمانی نشود! کسی نآزموده نشود! ای مرد، شاه ناچار نشود که کیفر دهد!» (کتیبه نقش رستم، از زبان داریوش)



ما تاریخ را بر اساس عجز و لابه‌ها، تهدیدها و نفرین‌های هخامنشیان و اورارتوها بررسی نمی‌کنیم، هر چند فرض بگیریم که همه این‌ها، اسناد بدون خدشه تاریخی هستند، چنان چه در جعلی بودن آن‌ها شکی نداریم و به قدر کفایت درباره آن‌ها اسناد گویا و اثبات کننده و توضیح دهنده‌ای قابل ارائه هستند و تاکنون بنیان اندیشی همه آن‌ها را معرفی کرده است.

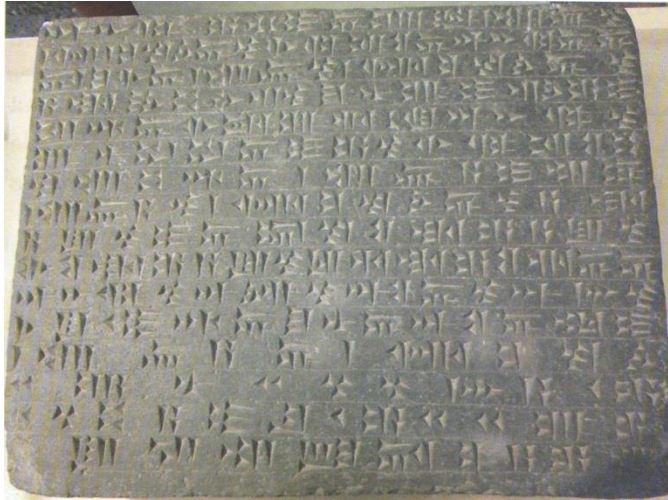


کتیبه شیشه، اهر

«به حول و قوه خالیدی، آرگیشتی، پسر روسا، می گوید: به طرف سرزمین **آرهو** حرکت کردم، در این مکان. من فایق گشتم به سرزمین **اوشولونی**، سرزمین **بوقو**. به رودخانه رسیدم... سرزمین/شهر X را فتح کردم با ... (سطور ۸-۶) من گرفتم (سه خط از بین رفته است) (سطور ۱۰-۹) برای خالیدی، فرمانروای (۴)، ... آرگیشتی می گوید: ... این قلعه، شهر ... (۱۲-۱۱) ساختم. نام «پادگان خالیدی» را بر آن نهادم، برای قدرت **بیایینی لی** و محدود ساختن سرزمین دشمن را. (سطور ۱۶-۱۳) آرگیشتی، پسر روسا می گوید: هر کس که به این کتیبه آسیب بزند، یا نام مرا محو کند، نام خودش را بزند، نابود سازد خدای خالیدی، خدای طوفان، خدای خورشید، او eum، اسم او و فرزندانش را از زیر نور خورشید.» (متن ترجمه شده کتیبه شیشه، همان جا، صفحه ۸۰)

باز هم تکرار مکررات! به راستی پادشاهان اورارتو حرف دیگری برای گفتن نداشته‌اند، یا جاعلین کتیبه ساز مجالی برای لغت پردازی و جمله سازی در اختیارشان نبود؟ یا از قربانی‌های گاو و گوسفند برای خالیدی و دیگر خدایان خود سخن می‌گویند و یا از اشغال سرزمین‌های مردم پیرامون خود که دقیقاً نمی‌دانیم منظورشان کجا بوده است! با متن‌هایی تقریباً واحد و تکراری با تغییرات در برخی اسامی خاص! برای اورارتو سازان یقیناً تهیه و تدارک متون جملات دیگر با داشتن بار مفهومی بیش تر و گسترده تر بسیار مشکل بوده است و به همین دلیل سعی

کرده‌اند برای جلوگیری از سخت‌گیری‌ها و بررسی‌های دقیق و موشکافانه بعدی محققان، نسبت به اشکالات موجود گرامری و انشایی و املائی، تا حد ممکن جملات را کوتاه کنند و از متون واحدی استفاده نمایند، چنان‌چه سخن زیادی برای نقر کتیبه‌ها در ذهن نداشته‌اند و نمی‌دانیم شهرهایی که اورارتوها در آن سکونت داشتند دقیقاً کجا بوده است و چه گونه می‌توان اثبات کرد محوطه‌های باستانی موجود در منطقه با کدامین مستندات به اورارتوها مربوط می‌شود!



کتیبه سنگ بنای بسطام، کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران، مریم دارا، صفحه ۱۲۳

«به عبارتی آن چه از متن کتیبه بسطام برداشت می‌شود، این شهر را روسا پسر ساردوری بنا نهاده و نام «روسا اورو - تور» به معنای شهر کوچک روسا بر آن گذاشته بود. اما در مورد کتیبه و سرنوشت آن باید گفت: برابر گزارش مشکور، **این سند تاریخی قباله «شهر کوچک روسا» در اصل در بالای دروازه قلعه قرار داشته است.** اما به دلایل نامعلوم کتیبه را از دروازه برداشته بودند و بعدها حاج امین پاشاخان، از خوانین ماکو، آن را در پایه پل کسبان بر روی رودخانه آق چای نصب کرده بود. بعد از مرگ وی، محمد صادق خان بهلولی، فرزند حاج امین پاشا، کتیبه را از پایه پل جدا می‌کند و به خانه خود می‌برد. پس از آن کتیبه مفقود می‌شود و در نهایت آقای اسدالله موسوی ماکویی، نماینده وقت شهرستان ماکو در مجلس شورای ملی سابق، آن را می‌یابد و به اداره فرهنگ آن شهرستان تحویل می‌دهد (مشکور ۱۳۴۵: ۷۴)» (همان جا، صفحه ۸۱)

بنابراین کتیبه مذکور در حفاری‌های رسمی باستان‌شناسی کشف نشده است! این کتیبه دقیقاً مشابه نمونه موسوم به محمود آباد است و بر اساس داستانی که ارائه شده، جعلی بودن آن به روشنی قابل اثبات می‌باشد، زیرا آثار تأثیر تخریب طبیعت بر روی آن به هیچ شکلی قابل رؤیت نیست، مخصوصاً اگر قبول کنیم زمانی بر بالای دروازه قلعه‌ای قرار داشته و بعد از آن جدا شده

و در بنای پلی به کار رفته و سپس ناپدید شده و ... این قبیل داستان‌ها را برای همه آثار به ظاهر باستانی و جعلی، فراوان ساخته‌اند و استاد بزرگ باستان‌شناسی شرق میانه، یعنی «اسکاروایت ماسکارالا»، به صورت تفصیلی درباره این شگردها، در کتاب بسیار مهم و قابل ستایش خویش با عنوان «دروغی که بزرگ شد» به آن‌ها اشاره کرده‌اند. بنابراین با ساختن این سنگ نبشته جعلی برای محوطه بسطام قباله‌ای به نام روسای اورارتویی زده‌اند تا مبدا کسی درصدد آن باشد تا به ماهیت اصلی ساکنین این شهر پیردازد و وارد بررسی‌های پوریم شناسانه و حقیقت یاب شود!

«(سطور ۳-۱) برای خالدی فرمانروا، این محراب E.bara روسا، پسر آرگیشتی، ساخته است. به حول و قوه خالدی روسا، پسر آرگیشتی، (سطور ۸-۴) می‌گوید: این سنگ برهنه بود(؟) هیچ ساختمانی این جا نبود. به مجرد فرمان خالدی، من آن را ساختم و نامش را «شهر کوچک روسا» نهادم. (سطور ۱۲-۸) روسا پسر آرگیشتی می‌گوید: کسی که این کتیبه را تخریب کند، هر آن کس به آن آسیبی رساند، کسانی که آن را خراب کنند، نابود شود به دست خالدی، خدای طوفان، خدای خورشید، و همه خدایان، و نتواند نام خود را در زیر نور خورشید حفظ کند.» (متن ترجمه شده کتیبه بسطام، همان جا، صفحه ۸۰)

تأکید مکرر پادشاهان اورارتویی بر عدم تخریب کتیبه‌هایشان توسط مردم همجوار، نشان می‌دهد که ایشان مهاجمان بیگانه‌ای بودند و پیوسته با مردم بومی ساکن در آن مناطق درگیری و ستیزه داشتند، و گرنه هیچ‌گاه مردم سرزمینی، فرمان پادشاه خویش را که در جهت عمران و آبادانی آن اقلیم در تکاپو بوده، نابود نمی‌کردند، مگر آن که پادشاه متجاوز بیم انتقام کشی از طرف مغلوبین را داشت یا این که جاعلین کتیبه ساز نتوانسته‌اند به هیچ شکل ممکن پیوندی تاریخی بین منطقه و اورارتوها ایجاد کنند و نتیجه کار تولید کتیبه‌ها رسوا کننده بوده است.

برای بررسی کتیبه‌های اورارتویی و آثار تاریخی ترکیه سفری به شرق آن کشور داشتم. در دانشنامه تاریخی شهر وان^۱ نیز مطالبی دست اول پیرامون اورارتوها موجود است. با ذکر این نکته جالب که باستان‌شناسانی قلعه وان و مختصر آثار پیرامون آن را «توشپا» می‌نامند! من در این جا به معرفی کتیبه‌های قلعه وان می‌پردازم و بعد از ارائه متن دو کتیبه وارد حوزه نتیجه‌گیری می‌شوم.

کتیبه‌های میخی موجود در قلعه وان به ده گروه تقسیم می‌شود. یکی از این کتیبه‌ها مربوط به خشایارشا می‌باشد که در بخش غربی قلعه واقع شده است و به مانند بیستون در ارتفاعی بسیار بالا و غیر قابل دسترس قرار دارد. بررسی کتیبه هخامنشی خشایارشا در مجال این یادداشت نیست.

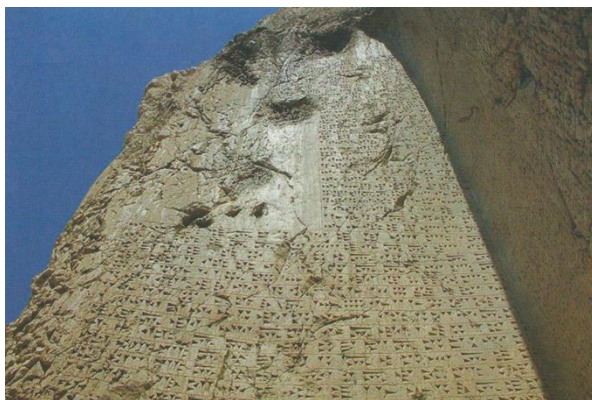


«بعد از ارمو، ساردوری اول (در تاریخ ۸۳۰-۸۴۰ پیش از میلاد) پایتخت پادشاهی را به توشیا منتقل کرده و قلعه کنونی موسوم به وان را بنا می‌نهد. در قسمت غربی حصار قلعه، شش نوشته با طول سطرهای مختلف قابل رؤیت است. اهمیت این کتیبه ساردوری به سبب متن آشوری و الفبای ابتدایی اورارتویی است.

«ساردوری پسر لوتیپری، پادشاه بزرگ، پادشاه نیرومند، پادشاه دنیا، پادشاه کشور نائیری، پادشاهی که مشابه آن نیست، **چوپان حیرت انگیز**، [این] نوشته پادشاهی سربلندی است که برای حقوق خود بدون ترس می‌جنگد. ساردوری فرزند لوتیپری، پادشاه پادشاهان، پادشاهی که از همه پادشاهان خراج می‌گرفت [من هستم]، ساردوری فرزند لوتیپری می‌گوید: **این سنگ‌ها را از شهر آلبیون آوردم و این دیوار را ساختم!**» (دانشنامه توشیا)

بررسی ساخت و سازهای لو دهنده و جاعلانه در قلعه وان بسیار گسترده است و هدف از تهیه این کتیبه‌های جعلی، مرتبط کردن آن‌ها به اورارتوها می‌باشد. سعی خواهم کرد در یادداشتی مستقل به توضیح درباره معماری آن بنا پردازم. چنان چه که پیش‌تر یادداشتی مستقل درباره این موضوع تهیه کرده و به دفتر چند نشریه محلی ارسال نمودم، اما نتیجه‌ای در برنداشت و ایشان از چاپ و انتشار آن به دلایلی که بازگو نشد، امتناع ورزیدند!

نکته‌ای که در بررسی کتیبه‌های اورارتویی قلعه وان در نگاه اول جالب است، تعدد بسیار فراوان کتیبه‌های موجود می‌باشد. جاعلین همان گونه که در تخت جمشید از هر سطح صافی در سنگ‌های نیمه تراش و نیمه طرح اندازی شده، برای حضور پادشاهی از لیست هخامنشیان، یادداشتی قرار داده‌اند، در این جا نیز فرصت طبیعی پیش آمده را مغتنم شمرده‌اند و برای هر موضوع اطلاعیه نصب کرده‌اند!



نمایی از سنگ نگاره خورخور، وان، ترکیه



تصویر بالا را با دقت تماشا کنید. چه می‌بینید؟ یادداشتی که با آشفته‌گی تمام بر روی صخره‌ای حک شده است. از خود پرسید بخش مستطیل شکل بالای سمت چپ این کتیبه به چه دلیلی خالی از متن مانده است؟ آیا قرار بود طرحی در آن قرار بگیرد؟ ما که امروز به بررسی آن نشستیم دقیقاً نمی‌دانیم چه طرحی قرار بود در آن ایجاد شود، اما به روشنی می‌بینیم که لبه سمت راست این کتیبه نیز به درستی از دل صخره کنده نشده است و حجار کتیبه حتی این حوصله را به خود نداده است که در پایتخت شاهی نیز کتیبه‌ای قابل قبول ایجاد کند و فارغ از طرح اندازی‌های زیبایی شناسانه، یک قاب سنگی ساده نیز برای این کتیبه ایجاد نماید!!! مسئله اصلی در خالی بودن قاب مستطیلی شکل در کتیبه موسوم به خورخور، متلاشی بودن بستر سنگ در اثر تأثیرات طبیعت و جنس نامناسب سنگ می‌باشد که می‌توانست با چند لایه تراش و تو رفتگی در صخره ناپدید شود. اما این اتفاق نیفتاده است، زیرا جاعلین فرصت کافی برای چنین کارهایی را نداشتند و باید به هر شکل ممکن برای اورارتوها از درون این کتیبه‌ها شناسنامه‌ای بیرون می‌کشیدند.

«آرگیشتی پسر منوا، برای خدای بزرگ خالدی این نوشته را ایجاد کرد. به خاطر عظمت خدای بزرگ خالدی، آرگیشتی پسر منوا، پادشاه قدرتمند، پادشاه بزرگ، پادشاه بیانی‌لی، پادشاه پادشاهان، قهرمان شهر توشیا است...» (بخشی از ترجمه متن کتیبه خورخور)

این ادعاهای بزرگ انگارانه آرگیشتی را با ویژگی‌های دیداری کتیبه مقایسه کنید تا بفهمید با مدل دیگری از پادشاهان هخامنشی، اما با عنوان اورارتویی روبه رو هستیم! حال به تصاویر بعدی با دقت نگاه کنید:



نمایی از سنگ نگاره‌های موسوم به مادر و دختر از رویه رو، شهر وان، ترکیه



نمایی از همان سنگ نگاره‌ها از درون مقبره عبدالرحمن قاضی

بنابر توضیحاتی که ارائه شده است، این سنگ نگاره‌ها توسط یک هیئت باستان شناس روسی حفاری شده و از دل خاک بیرون آمده است.

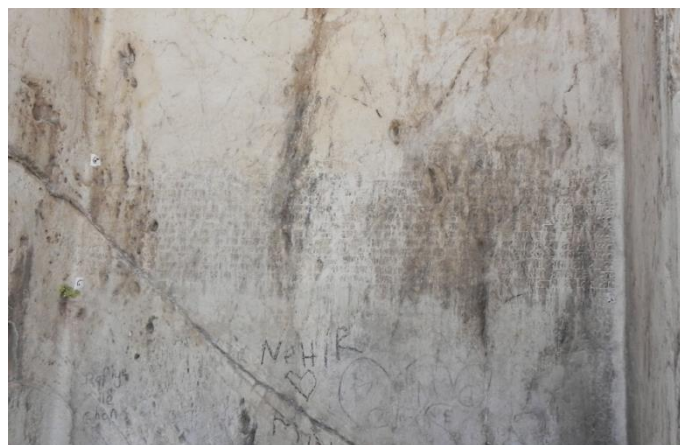
بازمانده‌ها



به این تصویر با دقت نگاه کنید و با تصویر انتهای صفحه قبل مقایسه نمایید! تصویر تنها بخش فوقانی طاق سمت چپ را نشان می‌دهد. زیرا این گروه به ظاهر باستان شناس تنها با توسل به پتک‌هایی که در دست داشته‌اند، توانسته‌اند بخش فوقانی یکی از طاق‌ها را با حجاری ایجاد



کنند. اما هنوز از آن دیگری خبری نیست و ترجیح داده‌اند عکس یادگاری خود را با این طاق بگیرند. اکنون درون طاق سمت راست دو ستون کتیبه از ساردوری دوم وجود دارد:



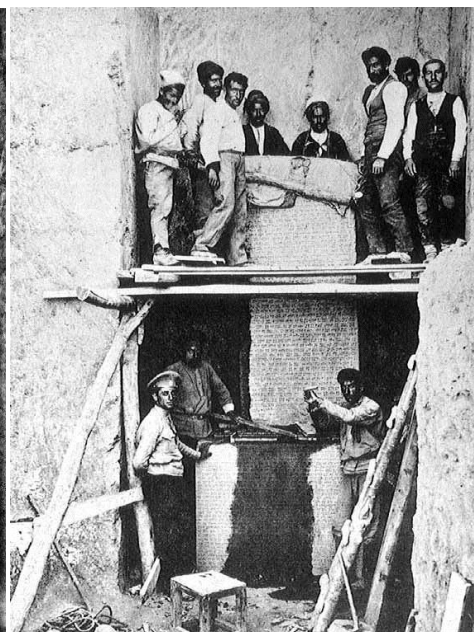
«برای خالدی، خداوند حکمران، ساردوری پسر آرگیشتی این نوشته را برپا کرد، با قدرت خدای خالدی ساردوری فرزند آرگیشتی، پادشاه نیرومند، پادشاه والا مقام، پادشاه دنیا، پادشاه بی‌اینیلی، پادشاه پادشاهان، فرمانروای شهر توشیا...» (بخشی از ترجمه کتیبه موسوم به مادر و دختر)

به غیر از این دو ستون نوشته، بقیه سطح داخلی طاق سمت راست خالی است و طرح دیگری در آن دیده نمی‌شود. چنانچه در طاق سمت چپ، حتی این چند سطر نوشته تکراری نیز یافت نمی‌شود! حتی سنگ نگاره‌ای حاوی تصویری از پادشاهان اورارتویی نیز در این صخره‌ها

موجود نیست! جاعلین به نیکی می دانستند که جنس صخره های آن منطقه نمی توانست ظریف کاری های طرح های هنری ایشان را در خود حفظ نماید. بنابراین از این کار خودداری کردند و برای ثبت زیاده گویی های دیگر این اشباه، به سنگ های خارج از محوطه پناه برده اند:



ظاهراً قبلاً کتیبه های دیگری نیز در آن جا موجود بوده است که اکنون تنها این دو نمونه را در محل کشف باقی گذاشته اند!



چه گونه باید باور کنیم که ساردوری به جای حک کتیبه ها بر بدنه صخره هایی که آماده کرده بود، آن را بر روی سنگ هایی حک کرده است که هیچ ربطی به آن محوطه ندارد؟ جواب این است که زمان لازم برای حک کتیبه ها در آن محل وجود نداشت!



موضوع مربوط به کتیبه‌های اوراتویی را با ذکر توضیحی درباره یک نمونه دیگر به پایان می‌برم:



کتیبه ورودی طویل‌ه اوراتویی در بخش پایینی قلعه وان، ترکیه

«منواد توضیحاتی که بر روی صخره کنده کاری شده آخوری حک کرده چنین می‌نویسد:
«هر کس که حیوانات را از این جا حرکت دهد، هر کسی در جایی پنهان کند، هر کسی گله‌ها را از
این مکان بلزد، هر کسی به این نوشته آسیبی برساند، و هر کسی شخص دیگری را وادار به این کار
کند، خدای خالدی، و تمامی خدایان، او را محو کنند، در زیر نور خورشید محروم بدارند، نسل او و
زندگی او را نابود کنند...» (ترجمه متن کتیبه منواد در ورودی آخوری در پایین دست قلعه وان،
دانشنامه توشیا)

اگر اوراتوها در مرکز اقتدار خویش توانایی کنترل طویل‌ه و آخوری را ندارند و مجبور هستند
برای حفظ احشام خویش دست یاری به خدای خالدی دراز کنند، پس بلافاصله از ردیف
سلاطین مقتدر و تأثیرگذار خارج می‌شوند و بر اساس همین اسنادی که در این چند یادداشت
ارائه دادم، جزء جعلیات تاریخی محسوب می‌شوند و قابل اعتنا نیستند. اما ادامه بحث و نتیجه
گیری در این رابطه هنوز به اتمام نرسیده است و مطالب فراوانی برای گفتن وجود دارد. (ادامه
دارد...)

نمایشگاه توانمندی های واردات!

«این نوشته کوتاه خطاب به شعار امسال با عنوان «حمایت از کالای ایرانی» است»

از ۲۹ آذرماه تا ۲ دی ماه سال ۹۶، مسئول یکی از غرفه های شرکتی در نمایشگاه مثلاً بین المللی صنعت اصفهان بودم. اصفهان را یکی از مهم ترین شهرهای صنعتی ایران می دانیم. زیرا بزرگ ترین کارخانه فولاد و ذوب آهن و صنایع مهم دیگر در آن قرار دارند. اما ساختمان و محوطه نمایشگاه این شهر علی رغم وضعیت صنعتی پیشتاز اصفهان در ایران، چیز قابل قبولی نبود. سالن هایی با کیفیت پایین و بسیار قدیمی و به روز نشده، با محوطه هایی کوچک و نامنظم و ... نکته بسیار مهمی که از طرح این موضوع در پی ارائه آن هستم، این است که اصولاً تولیدات موجود در داخل کشور به قدری از نظر کیفیت و تکنولوژی ساخت نسبت به استانداردها و نمونه های مشابه جهانی در سطح پایینی قرار دارند که استفاده مدیران صنایع از فضاهای نمایشگاهی برای عرضه کالاهای تولیدی، بسیار کم رونق بوده و در نتیجه نمایشگاه های بزرگ و مدرنی در شهرهای صنعتی کشور مانند اصفهان تشکیل نشده اند، به طوری که مجموعه نمایشگاه بین المللی جدید اصفهان، هنوز در حال ساخت بوده و به مرحله بهره برداری نرسیده است! البته ذکر نکته فوق به این معنی نیست که وجود سالن ها و مجموعه های نمایشگاهی بزرگ در شهرهای مختلف نشانگر پیشرفت صنعتی آن شهر می باشد. چنان چه شهر تبریز با وجود دارا بودن سالن ها و محوطه های نمایشگاهی نسبتاً مناسب، فاقد پیشرفت های صنعتی جدید است و نمایشگاه صنعت تبریز در تیرماه امسال بی رونق تر از نمایشگاه آذر ماه سال قبل اصفهان برگزار شد!

با وجود این که استقبال چندانی از نمایشگاه اصفهان به عمل نیامده بود، به دلیل مسئولیتی که در نمایشگاه داشتیم، در آخرین روز کاری، فرصتی پیش آمد تا از تمامی غرفه ها و محصولات ارائه شده بازدید کنم. تقریباً همه شرکت های حاضر در نمایشگاه، شرکت های ایرانی بودند و اکثر محصولات آنی که ارائه کرده بودند، به ترتیب مربوط به شرکت های چینی، تایوانی، ترکیه ای و چند کشور اروپایی چون آلمان و ایتالیا بود. تولیدات واقعاً داخلی، منحصر به دو شرکت ایرانی بود که چند نمونه از دستگاه های تولید شده در خارج از کشور را مهندسی معکوس کرده بودند! از ساده ترین ابزارآلات گرفته تا پیشرفته ترین محصولات و تجهیزات و ماشین آلات، همگی و همگی تجهیزاتی وارداتی بودند که شرکت های ارائه کننده ایرانی تنها با زدن برچسب ها و لوگوهای شرکت خود بر روی آن ها، با کمال اعتماد به نفس و با نام کالای ایرانی ارائه کرده

بودند. رقابت موجود بر سر معرفی و فروش محصولات شرکت‌های خارجی و غالباً چینی و تایوانی شکل گرفته بود! با وجود این شرایط غالباً تکراری در نمایشگاه‌های بین‌المللی شهرهای ایران، مسئولین صنایع و اتاق‌های بازرگانی استان‌ها، و وزارت صنایع و معادن همواره از این نمایشگاه‌ها بازدید می‌کنند و در مصاحبه‌ها و کنفرانس‌هایی که بعد از حضور در نمایشگاه‌ها ارائه می‌دهند، مطالبی را عنوان می‌کنند که دقیقاً نقطه مقابل واقعیت صنعت این کشور می‌باشد و چنان تصور می‌شود که گویی ایشان از احوال صنعت کشور هیچ اطلاعی ندارند و یا این که درباره کشور دیگری سخن می‌گویند!

حال باید پرسید، مشکل صنعت کشور چه چیزی می‌باشد که رمقی برای تولید ندارد و تولیدات موجود در داخل کشور نیز با وجود این همه حمایت‌های صورت گرفته از جانب دولت و مردم چیزی برای ارائه در بازارهای جهانی ندارد؟ من به دنبال ارائه آمار و ارقام در این یادداشت نیستم و هدفم توضیح درباره مسائلی است که مدیران صنایع به آن‌ها نمی‌پردازند و همواره از مشکلات سخن می‌گویند. گویی این مشکلات فقط برای ایشان وجود دارد و دیگر تولیدکنندگان صنعتی در جهان با آن روبه‌رو نیستند! خاطر نشان کنم که هدف این یادداشت تطهیر دولت کنونی و دولت‌های پیشین در زمینه حمایت از تولید، ایجاد اشتغال، تجارت و صادرات نیست. من به بررسی چند فاکتور بسیار مهم در تولید و اشتغال اشاره می‌کنم تا نشان دهم صنایع موجود در کشور ما در حالت احتضار قرار دارند و اگر مدیریت جدی برای برون رفت از شرایط پیش آمده اتخاذ نشود، اوضاع آشفته‌تری نیز در پیش خواهیم داشت.

(۱) **نیروی کار** شورای عالی کار در آخرین نشست خود در سال ۱۳۹۶ حداقل دستمزد ماهانه کارگران برای ۳۰ روز کاری را ۱.۱۱۴.۱۴۰ تومان تعیین کرد. یعنی دستمزد روزانه هر کارگر در سال ۹۷ مبلغ ۳۷۱۳۸ تومان است. با این مبلغ دستمزد و با احتساب کاهش ارزش ریال، ایران جزء ۱۰ کشور جهان قرار دارد که ارزان‌ترین نیروی کار برای تولید را دارا می‌باشند. از این روی مدیران صنایع هیچ مشکلی از بابت نیروی کار ندارند.

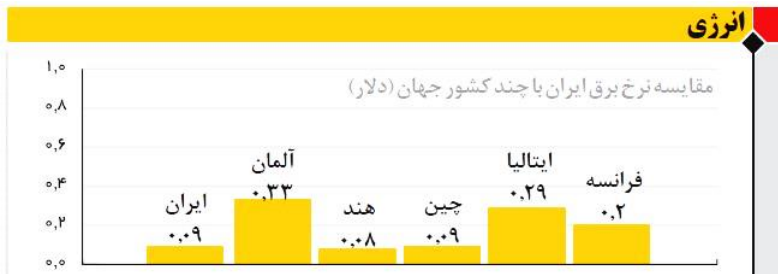
(۲) انرژی:

«به گزارش پایگاه خبری مسکو تایمز، بر اساس رتبه بندی بلومبرگ، ونزوئلا با ۱۰ سنت و ایران به همراه کویت، نیجریه و مصر، با ۵۰ سنت، جایگاه‌های نخست و دوم رده بندی کشورها، از نظر قیمت بنزین را به خود اختصاص داده‌اند.» (خبر آنلاین)



«همشهری با در نظر گرفتن تعرفه مناطق عادی و ماه‌های غیر گرم مناطق گرمسیر با مصرف مازاد بر ۶۰۰ کیلووات ساعت در ماه که در واقع «گران‌ترین» نرخ برق در تعرفه‌گذاری‌های ایران محسوب می‌شود، به عدد ۰/۰۹ دلار در هر کیلووات ساعت برای «گران‌ترین» برق در ایران رسید.

طبق آماری که به تازگی در وب سایت استاتیس‌تا منتشر شده است، تنها کشورهای چین، آفریقای جنوبی و هند چنین سطحی از قیمت‌گذاری را برای نرخ برق خود در سال ۲۰۱۷ داشته‌اند. طبق این آمار، آلمان با نرخ برق ۰.۳۳ دلار در هر کیلووات ساعت گران‌ترین برق در جهان را به فروش می‌رساند. پس از این کشور، دیگر کشورهای اروپای غربی یعنی ایتالیا با نرخ ۰.۲۹ دلار در هر کیلووات ساعت قرار گرفته است. رتبه‌های بعدی نیز به کشورهای اروپایی تعلق دارد. فرانسه که بخش زیادی از برق خود را از انرژی هسته‌ای تولید می‌کند، در سال ۲۰۱۷ برق را با نرخ ۰.۲ دلار در هر کیلووات ساعت به فروش رسانده است.» (همشهری)



«بر اساس گزارش روز سه شنبه ایرنا، تا پایان دی ماه سال گذشته، بخش‌های صنعت با ۳۱.۳ درصد، کشاورزی ۱۵.۹ درصد، عمومی ۹.۵ درصد، تجاری با ۷.۳ درصد و روشنایی معابر با ۱.۹ درصد، به ترتیب بیش‌ترین مصارف برق کشور را به خود اختصاص دادند... سهم مصرف برق بخش خانگی در سال ۱۳۹۴، ۳۳.۵ درصد کل مصارف کشور بود که بر این اساس، مقایسه آمارها حکایت از رشد هفت درصدی مصرف برق خانوارها در دوره یاد شده دارد.» (ایرنا)

بنابراین بر اساس آمارهای ارائه شده، ایران جزء کشورهای است که ارزان‌ترین انرژی را در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌دهد. پس مدیران صنعتی از نظر تأمین انرژی مورد نیاز خود برای تولید و اشتغال نیز مشکلی ندارند.

۳) قیمت زمین در شهرک‌های صنعتی: برای اجرای پروژه‌های صنعتی بزرگ و کوچک، دولت تسهیلات فراوانی در اختیار تولیدکنندگان قرار می‌دهد. یکی از مهم‌ترین این تسهیلات زمین‌ها و شهرک‌های صنعتی است. سرمایه‌گذاران برای تأسیس واحدهای تولیدی خود تقریباً مبلغ خاصی را پرداخت نمی‌کنند و با سرمایه‌های بسیار اندکی می‌توانند واحدهای تولیدی و صنعتی را راه‌اندازی نمایند. در این بین شرکت‌های بزرگ و صنعتی کشور که از رانتهای دولتی نیز

برخوردار هستند، بیشترین بهره را می‌برند. سیاست‌های حمایتی دولت در این باره غیر قابل انکار می‌باشد.

«معاون وزیر صنعت از عدم افزایش قیمت زمین در ۸۰ درصد شهرک‌ها و نواحی صنعتی خبر داد و گفت: در ۲۰ درصدی که افزایش قیمت وجود داشته نیز مطابق با نرخ تورم است و اکنون فضای سرمایه‌گذاری مثبت است و گواه این ادعا، انعقاد بیش از ۴۰۰۰ فقره قرارداد واگذاری زمین در سطح شهرک‌ها و نواحی صنعتی کشور در سال گذشته است.» (ایسنا)

۴) حمایت‌های مالی از واحدهای تولیدی

«یزدانی با تصریح بر بخشودگی جرایم دیرکرد سرمایه‌گذاران بدهکار به شهرک‌ها و نواحی صنعتی کشور عنوان کرد: حمایت از تولید و تولیدکنندگان داخلی صرفاً منحصر به زمان خاص و دستورالعمل ابلاغ شده‌ای نبوده است و از جمله سیاست‌های دولت به شمار می‌رود. چنان که در سال گذشته نیز در همین راستا، قریب به ۴۰۰۰ میلیارد ریال از جرایم دیرکرد بدهکاران در زیر مجموعه سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی ایران مشمول بخشودگی قرار گرفت. مدیر عامل سازمان صنایع کوچک و شهرک‌های صنعتی ایران مبنای توسعه را ایجاد زیرساخت‌ها برشمرد و اضافه کرد: افزایش ظرفیت تصفیه فاضلاب به میزان ۲۲ هزار و ۸۰۰ متر مکعب در روز و در قالب ۴۸ تصفیه‌خانه موجود در سطح شهرک‌های صنعتی کشور یکی از اقدامات صورت گرفته در همین دولت و در راستای ایجاد و توسعه زیرساخت‌ها بوده است.

وی افزود: حمایت از بنگاه‌های اقتصادی کوچک، سرلوحه اقدامات ما است؛ به گونه‌ای که این بنگاه‌ها در هر نمایشگاهی شرکت کنند ۵۰ درصد هزینه غرفه در اختیار آنان توسط ما تأمین می‌شود.

وی افزود: از کنسرسیوم‌های صادراتی نیز همواره حمایت صورت گرفته و خواهد گرفت و همچنین تمامی دوره‌های آموزشی مدیریتی و مهارتی که برای صاحبان صنایع کوچک و متوسط برگزار می‌گردد ۱۰۰ درصد رایگان است.

معاون وزیر صنعت، معدن و تجارت با اعلام میزان تسهیلات ارائه شده به بنگاه‌های اقتصادی کوچک و متوسط در سال گذشته بیان کرد: به ۲۴ هزار بنگاه، هفده هزار میلیارد تومان تسهیلات تعلق گرفت و در حال مذاکره با بانک صنعت و معدن برای تأسیس بانکی مختص بنگاه‌های کوچک و متوسط با شرایط ویژه و رویکرد توسعه‌ای می‌باشیم.» (ایسنا)

۵) **تعرفه‌های ورودی:** در اخبارها و تبلیغات رایج اغلب مطالبی از این دست زیاد می‌خوانیم: «صادرات غیرنفتی ایران ۲۲ درصد افزایش یافت!». باید بینیم منظور دقیق از صادرات غیر نفتی چه چیزی می‌باشد:

«عمده‌ترین کالاهای صادراتی



اقلام عمده صادراتی کشورمان در این مدت به ترتیب شامل **میعانات گازی** به ارزش یک میلیارد و ۲۹ میلیون دلار، **پروپان مایع** شده به ارزش ۳۳۵ میلیون دلار، **روغن‌های سبک و فرآورده‌ها** به **جز بنزین** ۲۷۴ میلیون دلار، **پلی اتیلن گرید فیلم** به ارزش ۲۳۲ میلیون دلار، **گازهای نفتی و هیدروکربون‌های گازی شکل مایع شده** به ارزش ۲۰۳ میلیون دلار بوده است و سهم سایر کالاها چهار میلیارد و ۳۹۱ میلیون دلار است که نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۴۰.۵۴ درصد افزایش را نشان می‌دهد.

اقلام عمده وارداتی

اقلام عمده وارداتی نیز در دو ماهه نخست سال جاری به ترتیب شامل **قطعات منفصله جهت تولید اتومبیل سواری** با ۳۳۳ میلیون دلار، **ذرت دامی** به ارزش ۲۹۶ میلیون دلار، **لوییای سویا** به ارزش ۲۴۸ میلیون دلار، **برنج** به ارزش ۱۸۴ میلیون دلار و **اجزا و قطعات ماشین آلات و دستگاه‌ها** به ارزش ۱۴۴ میلیون دلار بوده است.

عمده‌ترین خریداران کالاهای ایرانی

عمده‌ترین خریداران کالاهای ایرانی در دو ماهه نخست امسال به ترتیب شامل چین به ارزش یک میلیارد و ۴۵۱ میلیون دلار، امارات متحده عربی با یک میلیارد و ۳۷۱ میلیون دلار، عراق با یک میلیارد و ۱۶۲ میلیون دلار، افغانستان با ۵۷۷ میلیون دلار و هند با ۴۶۰ میلیون دلار و سایر کشورها به ارزش دو میلیارد و ۷۱۸ میلیون دلار بوده است.

کشورهای عمده صادرکننده کالا به ایران

کشورهای عمده صادرکننده کالا به ایران نیز در مدت یاد شده به ترتیب شامل کشورهای چین با یک میلیارد و ۷۳۶ میلیون دلار، **امارات متحده عربی** با ۹۸۶ میلیون دلار، **جمهوری کره** با ۴۲۳ میلیون دلار، **آلمان** با ۳۵۷ میلیون دلار، **تورکیه** با ۳۵۳ میلیون دلار بوده است. (ایسنا)

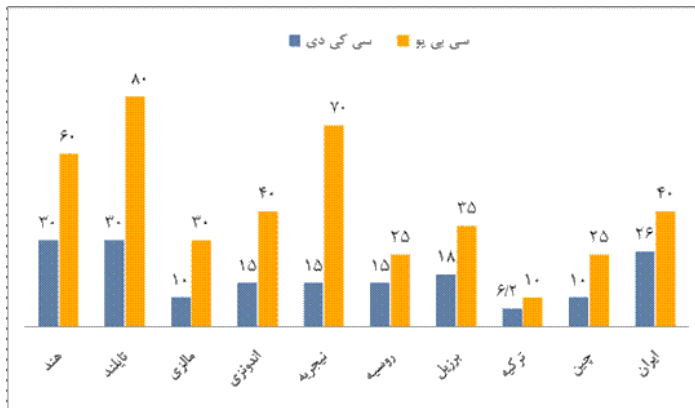
هر چند تولیدات صنایع پتروشیمی و پالایشگاهی ایران همگی ارزش افزوده تولید می‌کنند و از صنایع مهم در جهان به شمار می‌روند، اما درباره این فرآورده‌ها نیز چون معادن فلزی و غیر فلزی و نفت، خام فروشی صورت می‌گیرد و سهم ایران از تبدیل این مواد اولیه به قطعات و کالاهای اساسی مورد نیاز در جهان بسیار کم است، به طوری که این مواد صادراتی بعد از تبدیل شدن به قطعات و ملزومات صنعتی، با قیمت‌های بسیار فراوان دوباره به داخل کشور بر می‌گردند.

نگاهی به اقلام عمده وارداتی به داخل کشور نظیر لوییای سویا، برنج، ذرت دامی و ... شرایط نا مساعد در عرصه تولید داخلی را به روشنی نمایش می‌دهد. به طوری که ضعف در مدیریت کشاورزی صنعتی و یا صنعت کشاورزی، ایران را به یکی از وارد کنندگان مواد غذایی منطقه تبدیل کرده است.

وجود تعرفه‌های سنگین ۲۸ درصدی واردات نیز که ایران را در رتبه اول سختگیرانه‌ترین تعرفه گذاران در جهان قرار می‌دهد، نتوانسته است تولید و صنعت این کشور را در مسیر پیشرفت و

پیشسازی قرار دهد. به طوری که با بررسی کالاهای وارداتی و صادراتی کشور می توان وضعیت نا به سامان تولید را به تصویر کشید:

«به گزارش ایسنا، از آن جا که قطعات منفصله در کشور مقصد مونتاژ و به خودروی کامل تبدیل می شود و این امر اشتغال نیروی کار و درآمد ملی را به دنبال دارد، تعرفه ای که به واردات قطعات منفصله (سی. کی. دی) بسته می شود، کم تر از تعرفه ای است که به خودروی کامل بسته می شود و هدف دولت ها از این کار حمایت از صنعت خودروی داخلی و اقتصاد ملی کشورشان است. از این رو هر اندازه تفاوت میان تعرفه واردات خودروی کامل (سی. بی. یو) با تعرفه واردات قطعات منفصله بیش تر باشد، می تواند نشان دهنده حمایت بیش تر از صنایع خودروسازی داخلی شان باشد.» (ایسنا)



به سبب وجود فساد گسترده در مدیریت تولید خودروهای داخلی و شرکت های خودروسازی، این حمایت ها به جای ایجاد پیشرفت در صنعت خودرو سازی منجر به فاجعه ای شده است که اکنون شاهد خودروهای بی کیفیت و فاقد ایمنی و استانداردهای جهانی داخلی با قیمت های نجومی در مقایسه با خودروهای به روز تولید شده در کشورهای دیگر هستیم. خودروهایی که با وجود تولید گسترده و چندین ساله، هرگز و کاملاً صد درصد بومی نشده اند و کوچک ترین فشار بازگشت تحریم های خارجی برای ورود قطعات اصلی به داخل کشور، آن ها را با مشکل اساسی تولید روبه رو می کند!

نتیجه:

«اولین و مهم ترین حمایت از تولیدکنندگان داخلی، کاهش ریسک در فضای کسب و کار است. مهم ترین چالش پیش روی تولیدکنندگان داخلی در مقایسه با تولیدکنندگان خارجی این است که تولیدکنندگان نمی توانند برای افق های کوتاه مدت خود نیز برنامه ریزی داشته باشند؛ چون نااطمینانی های فراوانی مانند ریسک قیمت گذاری



دولتی روی محصولات، ریسک نوسانات ارز، ریسک نحوه تعامل با خارج و ریسک قانون گذاری‌ها در حوزه تجارت خارجی مانع از این می‌شود که تولیدکننده بتواند حتی برنامه‌های تولیدی سالانه خود را عملیاتی کند. در چنین محیطی که تولیدکننده پیش‌بینی مناسبی از قیمت محصولات و نهاده‌های خود در چند ماه آتی ندارد و نمی‌تواند برنامه یکساله عملیاتی خود را با مفروضات قابل اطمینان تکمیل کند، نمی‌توان تصور کرد که تولیدکننده‌ای برنامه‌های بلندمدت و چندساله سرمایه‌گذاری را اجرا کند. از این رو مهم‌ترین اقدامی که دولت به عنوان سیاست‌گذار می‌تواند برای حمایت از کالای ایرانی و تولیدکننده ایرانی انجام دهد، مقررات‌زدایی و حذف قیمت‌گذاری‌های غیرضروری و ایجاد فضای رقابتی در کشور با هدف کاهش ریسک‌های مقرراتی و قیمت‌گذاری است. همچنین تبیین سیاست‌های عملی در حوزه ارزی و پولی و اعلام عمومی آن در جهت ایجاد ثبات و کاهش ریسک در این حوزه گام دیگری است که سیاست‌گذار در این راستا می‌تواند بردارد.» (دنیای اقتصاد)

– آن چه دنیای اقتصاد از آن یاد می‌کند، به معنی دادن تمامی ابزارهای کنترلی دولت به دست سرمایه‌دارانی است که هیچ‌گاه هدفی با نام «تولید» در ایران نداشته‌اند. هدف اغلب مدیران صنعتی از تشکیل نهادهای به ظاهر صنعتی فقط و فقط استفاده از امتیازات ارائه شده به واحدهای تولیدی و صنعتی و استفاده از آن برای دیگر فعالیت‌های اقتصادی و اغلب پولشویی می‌باشد.

– به سبب ایرادات قانونی بسیار فراوان در کشور، راه‌های بی‌شماری برای کسب سود از روش‌هایی که به تولید صنعتی ختم نمی‌شود وجود دارد. همه این اشکالات در نهایت به ضعف مدیریت صنعتی کشور از طرف دولت‌ها و قانون‌گذاری در این باره مربوط می‌شود که نتوانسته است برنامه‌ای لازم برای تولید و اشتغال در کشور ایجاد کند. حمایت‌های صورت گرفته از صنعت به دلیل عدم بازرسی و نظارت، به جای توانمند کردن صنعت، به توانمند کردن سرمایه‌دارانی بدل شده است که در تخریب تولید و تدام تولیدات صنعتی گام برداشته‌اند.

– واحدهای صنعتی نوپا و قدیمی، فاقد تجهیزات به روز و پیشرفته برای تولید و رقابت صنعتی با کشورهای جهان می‌باشند. استفاده از ماشین‌آلات و خطوط تولید فرسوده و از رده خارج شده کشورهای همجوار مانند چین، روسیه، ترکیه و ... هرگز اجازه نمی‌دهد، کیفیت تولید نهایی کالاهای ایرانی در حدی باشد که بتواند در بازارهای خارجی حضور یابد و برای کشور ارز آوری کند.

– در بروشورهای اغلب واحدهای صنعتی محصولاتی را مشاهده می‌کنیم که هرگز در داخل کشور تولید نمی‌شوند. این محصولات به سفارش این واحدها در کشورهایمانند چین، تایوان،

ترکیه و ... ساخته می‌شوند و واحدهای تولیدی داخلی در اصل وارد کننده و ارائه دهنده آنها هستند.

– بخشی از حمایت‌های دولت در کاهش تعرفه‌های وارداتی قطعات اساسی برای حمایت از تولید، به جای ایجاد ارزش افزوده و تولید و اشتغال، تبدیل به مافیایی برای انحصار فروش این تجهیزات در داخل کشور بدل شده است.

– تغییر چهره شهرها از وضعیت صنعتی به وضعیت فروشگاه‌ها و تجاری از دیگر مشخصه‌هایی است که نشان می‌دهد صنعت و تولید دیگر رمقی برای بقا و بالندگی ندارد و کم‌تر کسی علاقه دارد در این خصوص سرمایه‌گذاری کند.

– سرمایه‌گذاری و مشارکت شرکت‌های خارجی در صنعت ایران اکثراً به منظور انتقال تکنولوژی‌هایی است که دیگر در کشورهای مبدأ قابلیت و توانایی تولید ندارند. هر چند هدف دولت از ورود این بخش به داخل کشور به منظور تقویت صنعت و تولید بوده و بیش‌تر حمایت‌های سیاسی و منطقه‌ای بوده است.

– عدم هماهنگی دانشگاه و صنعت و عدم سرمایه‌گذاری شرکت‌های تولیدی و صنعتی در زمینه تحقیقات و فناوری، هر روز آنها را در عرصه رقابت، از رقبای خود دور می‌کند.

– استفاده از نیروهای غالباً بی‌سواد و فاقد مهارت‌های فنی لازم در پست‌های مدیریتی شرکت‌ها برای غارت و استعمار نیروهای کار در اردوگاه‌های کار اجباری با حداقل حقوق و دستمزد و نداشتن هیچ‌گونه آینده‌شغلی، بلایی است که اکثر شرکت‌های تولیدی و صنعتی کشور دچار آن شده‌اند.

می‌توانستیم به مسائل دیگری نیز در توضیح بیماری صنعت و تولیدات صنعتی ایران اشاره نمایم، اما موارد یاد شده در این یادداشت کوتاه خود بیانگر وضع اسف‌بار صنعت این کشور می‌باشد.

منابع:

– خبر آنلاین

www.khabaronline.ir/detail/793572/Economy/energy/

– همشهری

www.newspaper.hamshahri.org/id/7453/

– ایرنا



www.irna.ir/fa/News/82476073/

www.isna.ir/news/96022113657/
www.isna.ir/news/97030603079/
www.isna.ir/news/93063118481/

www.donya-e-eqtasad.com/3371562/

- ایسنا

- دنیای اقتصاد



باکو در کرانه خزر (بخش اول)

بهار امسال سفری به شهر باکو داشتم. شرح و تحلیل مختصر کنونی، نتیجه بازسازی دیده‌های بنده درباره آن شهر می‌باشد.

با عبور از دشت مغان و مرز زمینی بیله سوار در استان اردبیل و تماشای مناظر بسیار زیبایی از طلوع خورشید و روستاهای مرزی، اندک اندک آبی دریای خزر نمایان شد. مسیری که از سرحدات ایران و آذربایجان تا شهر باکو پیموده می‌شود، جاده مسطحی است که از میان مزارع سرسبز و حاصلخیز عبور می‌کند که به مدد شاخ آبه‌های رودخانه ارس و کور^۱، دلتایی را ساخته‌اند که همچون یاقوت سبزی می‌ماند. مقایسه عمران و آبادانی روستاها و قصبه‌ها و شهرهای کوچک آن سوی مرز با وضعیت تأسف بار شهرهایی چون مشکین و بیله سوار و ... در ایران غیر ممکن است.

جمهوری آذربایجان کشوری در جنوب غربی دریای خزر می‌باشد که از جانب شمال با داغستان و روسیه و از جانب غرب با گرجستان و ارمنستان و از طریق مرز دریایی با ترکمنستان و قزاقستان و از جنوب با ایران و ترکیه مرز مشترک دارد.

زبان رسمی این کشور ترکی آذربایجانی است که تحت تأثیر آسیمولاسیون فرهنگی در دوره کمونیستی^۲ آذری^۳ نامیده می‌شود و این نام غالباً مورد قبول همگانی است! هر چند در کوچه و خیابان‌های این شهر مکالمات روسی هر آن به گوش می‌رسد. برای بهره‌گیری و مطالعه در کتاب‌خانه‌های جمهوری آذربایجان باید به خواندن القای عربی، روسی و لاتین مسلط بود و تابلوهای تبلیغاتی و اعلانات و ... سراسر شهر نیز از این قاعده مستثنی نیست.

از نظر دینی آذربایجان کشوری اسلامی است که اکثریت جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، اما هیچ مشخصه بارزی از ویژگی‌های ملموس اسلامی در پایتخت این کشور دیده نمی‌شود. در مرکز شهر به دلیل پراکنده بودن مساجد، صدای اذان به ندرت به گوش می‌رسد. مساجد پذیرای جمعیت قلیلی است و حرمت ماه مبارک رمضان و روزه داران به مانند دیگر کشورهای اسلامی منطقه همچون ترکیه نگه داشته نمی‌شود و در همه جای شهر فروشگاه‌های

۱. این رودخانه را در زبان محلی کور یا گور، به معنی فراوان خوانده می‌شود.

۲. به خصوص در زمان استالین

۳. آذری یا صحیح‌تر خزری

مواد غذایی، رستوران‌ها، فست فودها و ... مانند روزهای عادی پذیرای مشتریان خودی و توریست‌های خارجی هستند. هر چند سطح اعتقادات دینی و مذهبی در بین ترک‌های آذربایجان یکسان نیست، اما به سبب سیاست‌های موجود در حاکمیت - قبل از استقلال و بعد از روی کار آمدن خاندان علی اف، و علی رغم شعارهایی چون آزاد آذربایجان^۱ مردم این کشور از آزادی‌هایی بسیار محدود برخوردار هستند. تمامی رسانه‌های داخلی این کشور از جمله روزنامه‌ها و مجلات و شبکه‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی، تحت کنترل دولت قرار دارند و به سبب نبود احزاب قدرتمند مستقل دیگر، صدای هیچ مخالفتی در داخل شنیده نمی‌شود. باکو شهر در حال توسعه بسیار زیبایی است که در جنوب دماغه^۲ نسبتاً وسیعی در غرب دریای خزر واقع شده است. این پایتخت بندری و نفت خیز، پرجمعیت‌ترین و مهم‌ترین مرکز اقتصادی جمهوری آذربایجان محسوب می‌شود.



نوار ساحلی دریای خزر در آذربایجان به دلیل آلودگی‌های حاصل از استخراج نفت وضعیت بسیار وخیمی دارد. این تصویر هوایی گوگل نیز به روشنی این موضوع را نشان می‌دهد.

نام بخش تاریخی و اصلی این شهر ایچری^۳ شهر می‌باشد. ایچری شهر تقریباً به شکل یک بیضی است که قطر بزرگ آن حدوداً ۵۰۰ متر و قطر کوچک آن ۴۰۰ متر طول دارد. تمام آثار تاریخی مربوط به شهر باکو در این محدوده قرار دارند. در درون این حصار کوچک ۱۰ موزه، ۲۴ هتل و اقامتگاه، ۱۲ گالری، ۴۲ رستوران و کافه، مجموعه تاریخی موسوم به شروان شاه، ۱۰ مسجد و ۳ حمام و تعدادی خانه تاریخی و سفارت خانه چند کشور قرار دارد. در ایچری شهر بازار تاریخی و مجموعه‌های کاروانسرای و وجود ندارد! حصار برج و باروی پیرامونی این شهر،

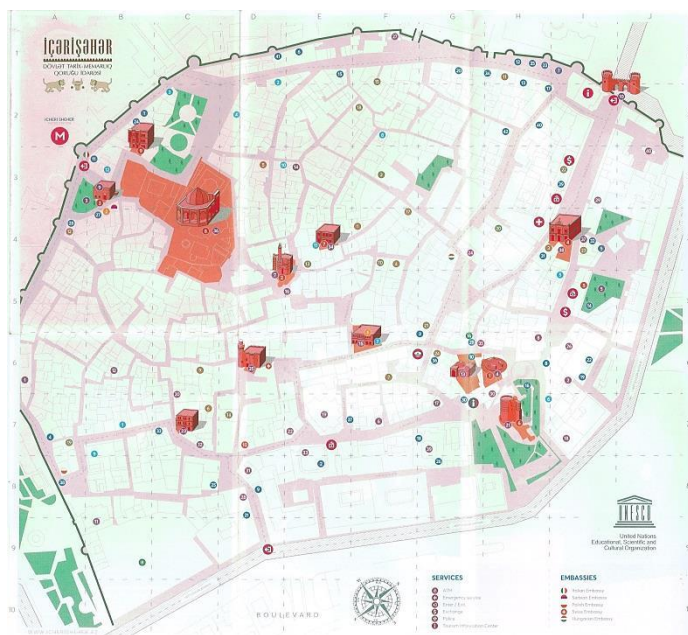
۱. در رسانه‌ها و اغلب از زبان سیاست مداران این کشور اصطلاح آزاد آذربایجان (آذربایجان آزاد) بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲. شبه جزیره آبشوران

۳. ایچری شهر به معنی شهر مرکزی است.



به جز بخش شرقی^۱ تقریباً سالم مانده است. به سبب تخریب دیوارهای جانب شرقی نمی توان تعداد دقیق دروازه های ورودی شهر را تخمین زد.



نقشه توریستی ایچری شهر

ویرایشگر کتابخانه



ماکت برنزی ایچری شهر در کنار قیز قالاسی (قلعه دختر)

۱. به سبب خیابان کشی و طرح های توسعه شهری بخش شرقی حصار تاریخی این شهر از بین رفته است.





تصاویری از برج و باروی پیرامون ایچری شهر

باکو نیز به مانند تصاویر موجود در کتاب «اسناد تصویری شهرهای ایرانی دوره قاجار» شهر نوپایی است که در همین دو سده اخیر به وجود آمده و عامل اصلی در رشد و پیشرفت آن همجواری با دریای خزر و اکتشاف نفت می باشد.



یک تصویر قدیمی از تأسیسات استخراج نفت در شهر باکو

نکته بسیار جالبی که درباره برج و باروی شهر باکو می توان یاد کرد، طرحی است که بر سر در دروازه اصلی و مهم حصار اطراف ایچری شهر قابل رؤیت است:



دروازه موسوم به خیابان در تبریز، دروازه موسوم به ایکی قاپی (دو در) در باکو هر دو با طرحی مشترک

در شرقی ترین بخش ایچری شهر برج بلندی قرار دارد که آن را قیز قالاسی می نامند. تخیلات و داستان های پیرامون آن بسیار فراوان است. اما اگر به نقشه حصار پیرامون ایچری شهر دقت کنیم این سازه یکی از مهم ترین و مرتفع ترین برج های دفاعی شهر در جانب شرقی بوده است و از آن جهت که در ساحل دریای خزر قرار دارد می توان آن را برج دیده بانی برای رصد دریا دانست. پله های مارپیچ درونی به پشت بام برج ختم می شود و ویژگی دیگری در آن دیده نمی شود. به جز زائده ای که برای استحکام بیش تر برج ساخته شده و نقش تکیه گاه را ایفا می کند. تنها مدخل ورودی برج دریچه کوچکی است که در قسمت غربی برج قرار دارد.

برج دیده بانی



تصاویری از غرب و شرق برج دیده بانی موسوم به قیز قالاسی



مجموعه تاریخی شروان شاه دیگر ویژگی مهم ایچری شهر می باشد. این که چرا تنها مرکز قدرت موجود در باکوی قدیم را به نام شروان شاهان منتسب کرده اند، افسانه بسیار جالبی دارد، آن هم برای شهری که قدمتی فراتر از دو سده ندارد. از دوران سلسله های قبل و بعد از شروانشاهان هیچ ابنیه ای در ایچری شهر و یا خارج از آن موجود نیست. بخش های مختلف مجموعه موسوم به شروانشاه این گونه نام گذاری شده است: محل زندگی شروان شاه (طبقه بالا) و (طبقه پایین)، مزار شاه، مزار خانوادگی شروان شاهان، مزار سید یحیی، باقی مانده های مسجد کی قباد، مسجد شاه، دروازه مراد، دیوان خانه، حمام.

این مجموعه بسیار کوچک سنگی توانایی نگهداری پادشاه و اطرافیان او را ندارد. مخصوصاً اگر از بخش های مورد اشاره، مساجد و مقابر و دیوان خانه و حمام را جدا کنیم. بدین ترتیب با یک حاکم محلی سر و کار داریم که او را تا مقام شاهی بالا برده اند.



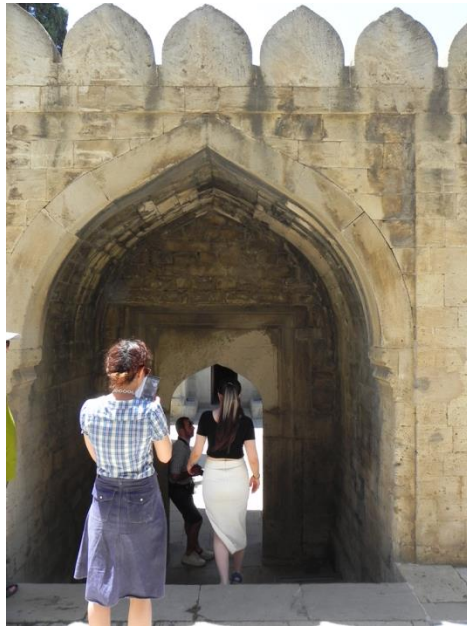
مجموعه شروان شاه و دورنمایی از برج های مرتفع و سیمای شهر در حال توسعه باکو



چند شب در مسجد محمد ایچری شهر مهمان بودم. روحانی مسجد فقط مسئول اقامه نماز نبود، در همه امورات مسجد فعالیت می کرد. حتی در پذیرایی از مهمانان بر سر سفره افطار! بعد از اقامه نماز شام مراسم افطار شروع می شد. مذهبیون ایران در آذربایجان بسیار تأثیر گذار بوده اند.

پارچه نوشته ای با اشعار فارسی و زیر نویس «اهلدا به هیات محترم: ...»

با حاضرین در مسجد گفت و گوی کوتاهی داشتم. از اوضاع ایران می پرسیدند و از تحریم های اعمالی آمریکا علیه ایران و از استبداد خاندان علی اف، از انفعال حاکمیت در بازپس گیری سرزمین تحت اشغال قره باغ و ترویج فقر و فحشا در کشور. تحصیل کرده های آذربایجان نیز از حاکمیت رضایت چندانی نداشتند. هر چند برای توریست های ایرانی آزادی های موجود در آذربایجان بسیار خوشایند می باشد. لباس ها و پوشش های اغلب نامناسب توریست های ایرانی برای مردم آذربایجان نیز تعجب برانگیز است، آن هم در کشوری که در آن هیچ گونه حجاب اجباری در کار نیست و اهالی شهر پذیرای توریست هایی از همه جای دنیا می باشند!

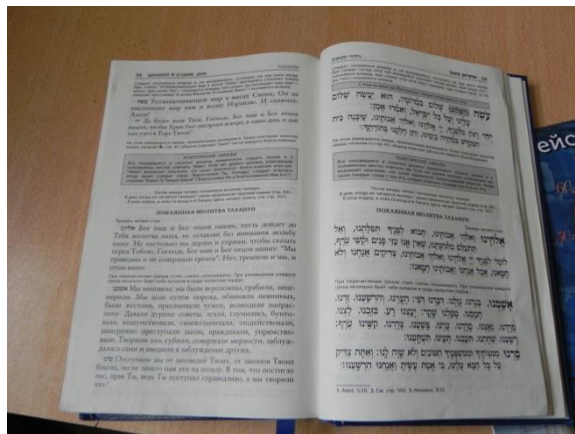


توریست های ایرانی بدون حجاب در مجموعه شروان شاه



آزادی های موجود در باکو برای یهودیان نیز بسیار خوشایند بوده است. آن ها به مانند دیگر کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در هر بخش از این کشور نیز نفوذ دارند. تابلوی روبه رو در مقابل مجموعه تازه ساخت حیدرعلی اف قرار داشت. سه کودک یهودی و مسلمان و مسیحی در بیت المقدس عکس یادگاری گرفته اند. پیش تر شعار گفت و گوی تمدن ها در ایران نیز تبلیغ شده است. مسئله ای که به صراحت از جانب قرآن نفی شده و بارها درباره آن هشدار داده شده است که یهود و نصارا هیچ سر دوستی با مسلمین ندارند.

از دیگر مشخصه‌های آزادی برای یهود و نصارا در آذربایجان کلیساها و کنیسه‌های فعال این کشور می‌باشد. هر چند به خاطر توصیه نگهبان کلیسای روس‌ها نتوانستم از داخل آن تصاویری تهیه کنم.



در بازدید از کنیسه اشکنازی برای بنده دو مسئله بسیار جالب بود، اول این که هیچ ممانعتی جهت ورود و عکاسی در کنیسه اشکنازی وجود نداشت. چون یهود از جامعه آذربایجان اطمینان کامل دارد و دوم این که یهودیان آذربایجان نیز از خواندن الفبای عبری عاجز هستند. همان طور که در تصویر آخر صفحه قبل مشاهده می کنید، کتاب موجود دو زبانه است!



کنیسه آلمانی‌ها

ارامنه در باکو کلیسای فعال ندارند. اما کلیسای روس همه روزه پذیرای مسیحیان است و کلیسای آلمانی‌ها در برخی مراسمات رسمی فعال می‌باشد. (ادامه دارد ...)

حنیف شفاعتی

طرح سوال؟

همان گونه که در مقدمه اشاره کرده بودم، قرار بر این بود که در ارتباط با مسئله جعل در عکاسی و موضوع ارامنه دو یادداشت مستقل به صورت پرسش و پاسخ تهیه شود، اما به دلیل عدم همکاری استاد عکاس و کارشکنی ارامنه به نتیجه‌ای نرسید! در این جا این سوالات را دقیقاً منعکس می‌کنم تا در صورت عدم ارائه جواب در این باره، شخصاً در جواب هر یک از سوالات توضیحات لازم را ارائه دهم.

خطاب به جامعه هنرمندان فعل در زمینه عکاسی

- ۱) تاریخچه عکاسی در ایران و قدیمی‌ترین عکس‌های تهیه شده مربوط به ایران کدام‌ها هستند؟
- ۲) روش‌های دستکاری و جعل در عکس‌های آنالوگ به چه ترتیب است و از روی چه مشخصاتی می‌توان این تصاویر را شناسایی کرد؟
- ۳) از تصاویر تاریخی جعلی و تأثیر گذار در ایران کدام‌ها را می‌توان شناسایی کرد؟

خطاب به شورای خلیفه‌گری ارمنستان

- ۱) چه کسی ارمنی محسوب می‌شود؟ شخص چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا بتوان به او ارمنی گفت؟ منظور این که آیا این یک مسئله نژادی است و یا مسئله زبانی و فرهنگی می‌باشد؟
- ۲) از نظر پیشینه تاریخی، ارمنی‌ها به چه گروه قومی تعلق دارند؟
- ۳) هر قوم و ملتی برای خود، وطنی مذهبی و ملی متصور است. وطن مذهبی و ملی ارامنه کدامین محدوده جغرافیایی است؟
- ۴) زبان ارمنی از کدامین گروه زبان‌های جهان می‌باشد و از نظر دامنه لغوی و ساختار گرامری چه ویژگی و جایگاهی در بین زبان‌های دیگر دارد؟
- ۵) الفبای ارمنی چه قدمتی دارد و قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی و یا سنگ نگاره‌های ثبت شده با این الفبا به چه دوره‌ای تعلق دارند و در کدامین سرزمین یافت شده‌اند؟
- ۶) آیا نسخه‌های قدیمی انجیل با این الفبا یافت می‌شوند؟ در چه موزه‌هایی می‌توان آن‌ها را دید؟
- ۷) از چه دوره‌ای در تاریخ و تحت تأثیر چه شرایطی ارامنه به آیین مسیحیت روی آورده‌اند؟ آیین و فرهنگ قبل از مسیحیت ارامنه چه بوده است؟ آیا اسنادی از حکمرانی ایشان در منطقه

وجود دارد؟ چه قبل از مسیحیت و چه بعد از گرایش به مسیحیت، آیا اسنادی از حضور آنها که با آثار باستانی به دست آمده در منطقه نیز قابل تأیید باشد، موجود است؟

۸) از نظر اعتقادی آرامنه مسیحی اکنون از چه گروه‌های مذهبی تشکیل می‌شوند؟ رابطه بین این گروه‌ها چه گونه است؟ آیا این گروه‌ها در تقابل با همدیگر هستند و یا این گونه نیست؟

۹) روحانیون مسیحی در بین آرامنه برای رسیدن به درجه روحانیت باید چه دوره‌های آموزشی و یا مذهبی را بگذرانند؟ آیا این تعالیم مشابه تعالیم روحانیون مسیحی در دیگر کشورهای جهان است؟

۱۰) آیا روحانیون مسیحی آرامنه باید حتماً از جامعه آرامنه باشند؟

۱۱) دلیل پراکندگی گسترده جمعیت آرامنه در منطقه چه بوده است؟

۱۲) آرامنه از نظر هنر، صنعت و علم در جهان چه جایگاهی دارند؟ مخصوصاً در ایران گذشته و حال؟ چرا اولین گروه‌های فنی و مهندسی ایران اکثراً ارمنی‌ها بودند؟ حتی گروه‌های کاری در استخراج نفت از ایران؟ یا اولین تولید کنندگان ابریشم و فلز کاران و نقره کاران و ...

۱۳) در گستره بسیار وسیعی از جغرافیای منطقه شاهد کلیساهای باشکوهی از آرامنه هستیم که نشان دهنده حضور پررنگ آنهاست. در این بین آثار اسلامی نیز مشاهده می‌شوند که از نظر سبک و سیستم طراحی و متریال به کار رفته در ساختار آن و فرم‌های هنری و ... به کلیساهای و یا ابنیه منتسب به آرامنه بسیار شباهت دارند. آیا این شباهت‌ها ظاهری است و یا معماران و مهندسان ارمنی در ساخت ابنیه اسلامی نیز مشارکت داشته‌اند؟ مثلاً کلیساهای آرامنه در اصفهان بسیار به مساجد آن شهر شباهت دارند و ... یا مقابر بسیار فراوان در نقاط مختلف ایران که نمایه‌هایی کلیسایی در آنها دیده می‌شود. آیا ابنیه‌های مشابه، ابتدا کلیسا بوده‌اند و سپس به مسجد تغییر کاربری داده‌اند، یا غیر از این است؟

۱۴) آرامنه ادعا دارند که در منطقه آناتولی از طرف عثمانی‌ها قتل عام شده‌اند، اسناد این قتل عام چه چیزی است؟ دولت ترکیه چندین سال است که برای بررسی صحت این قتل عام از محققان ارمنی دعوت به همکاری می‌کند. آیا این تقاضای تبلیغاتی و سیاسی است یا این که واقعیت دارد؟ اسناد این قتل عام در صورت وجود چیست؟

۱۵) چه کشورهایی قتل عام آرامنه را به صورت رسمی قبول کرده‌اند؟ آیا این کشورها با قبول این قتل عام از حقوق آرامنه در جهان حمایت می‌کنند؟ این حمایت‌ها به چه شکلی بوده است؟

۱۶) ریشه‌های بحران قره باغ در قفقاز چیست؟ آیا سرزمین‌های کنونی تحت استیلای آرامنه در قره باغ به آرامنه تعلق دارند؟

۱۷) طرح ارمنستان بزرگ آیا یک آرمان سیاسی است و یا یک واقعیت تاریخی؟

۱۸) «کریپتو» به چه معنایی است و دلیل گرایش به این روش حفظ هویت و فرهنگ از چه زمانی و تحت چه شرایطی ایجاد شده است؟

۱۹) آزادی ارامنه در کدام یک از کشورهای منطقه گسترده‌تر می‌باشد؟ این آزادی‌ها در ایران قبل و بعد از انقلاب به چه صورتی بوده است؟ و محدودیت‌های ارامنه ایران در چه زمینه‌هایی بوده است؟

۲۰) تأثیر ارامنه در تحولات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی منطقه و به خصوص ایران چه بوده است؟ مخصوصاً در تاریخ معاصر ایران.



تمایز تاریخ



مصطفی عمرزی

بازنگری تاریخ، نه به معنی تأیید دگم تاریخی، بل به مثابه ریشه شناسی ایدیالوگ‌ها، اهمیت تمایز تاریخی را لازم می‌کند. چنین تأملی به منظور زدایش رسوب انحراف فکری، روی این حقیقت استوار است که اعتقاد ما به تاریخ، به تابو می‌ماند.

در دو دهه پسین، طرح تاریخی افغانستان در امواج تنقید، اما به کزراهه رفت تا نسخه‌هایی که جیوپولتیک نبودند، تاریخ را وارونه کنند. این گرایش به عمق تاریخی، همواره به تنازعی وابسته است که در رویارویی طبقاتی، به منظور جای احترام در اجتماع تلقی می‌شود. بر این اساس، تاریخ، نه زمینه‌ای است که در بررسی زوایا و جنبه‌های آن، آگاهی‌های فراز و فرود به دست می‌آید، بل به نسخه‌ای مبدل می‌شود که با قرائت‌های جناحی، پایه‌های برداشت نادرست می‌شوند.

رقم ۵۰۰۰ هزار ساله که گاه در تشبیه طنزگونه، سنگ آسمانی تلقی می‌شود که گذشته افغانستان را مرقوم کرده است، بیش از همه به این پرسش پاسخ نمی‌گوید که مخالفان طرح‌های مقطعه‌بی، اما از پی و مبداء سر در نمی‌آورند.

تفکر بنیانی، به وضاحت این منطق می‌انجامد که نقش تاریخ در گذشته، بیش تر به عواملی بسته است که از تجربیات شناخت آثار به دست می‌آید. به این اساس، در حالی که نمی‌توان مجموعه روی هم‌رفته در تاریخ را کاملاً وابسته به زیست کنونی دانست، زیرا آنارشیسم تاریخی و تهدید اجتماعات، به تداومی نرسیده است که در تنوع تباری امروزی، بتوان رقم تاریخ را مبدای زیست کنونی شمرد. منظور این است که ایده‌های نسب در تاریخ که بتوان بر اساس آن‌ها، ناسیونالیسم کنونی را توجیه کرد، اگر منحصر به پدیده‌های چون صهیونیسم تا طرح توطئه باشند، نمی‌توانند متمم برداشت‌هایی شوند که در بعضی از واحدهای سیاسی، از پایه‌های اعتقادی تفوق و برتری شمرده می‌شوند.

تمایز تاریخی، روی دو خط سیاسی و غیر سیاسی، در گونه‌ای کمک می‌کند که زیستگاه‌های انسانی، با تغییر، عوض شده‌اند. اداره جغرافیایی که به نام سلاطین و فاتحان رقم می‌خورد، در شکستن و بستن مرزها، تداخل، خلط و گاه اجبار را برای تحکیم موضع قدرت، به پایه‌های اعتقادی جدید مبدل می‌کردند. تأمل بر این چندگانگی، از خط نگرش واحد می‌گذرد. تضاد تاریخی نگرش کنونی بر تاریخ، بیش‌تر از تمیز تاریخی تغییر عقب می‌ماند.

رقم تاریخی ۵۰۰۰ سال، اگر از خط کنونی وارد عمق تاریخی شود، پس از مبدای آن، وارد لایتهای می‌شود. تأمل بنیانی به این کج باوری، هشدار می‌دهد که اگر آغاز یک باره، پایه عددی را تهدید می‌کند، چه گونه می‌توان تصور کرد تاریخ از این جا بوده است؟

هر چه به گذشته باز می‌گردیم، در این منظر، تنوع زیست با تغییر و تحول، گویا از اصل طبیعی آن پیروی می‌کند، اما این رنگ آمیزی با استعانت از تجربیات، تا جایی قابل اعتماد می‌شود که از رنگ نیفتاده باشد.

تمایز تاریخی بنیان اندیشی، تاریخ را بر اساس وضاحت تعریف می‌کند. در این میان، مؤلفه‌های منطقی بنیان اندیشی، ابژکتیف‌های تعریف جدید قرار می‌گیرند. احساس می‌شود تمایز تاریخی به نیازهای بازنگری تاریخ مبدل می‌شوند. دید متفاوت و سالم از گذشته، هر چند نباید بدون موشکافی و پیگیری فساد سیاسی باشد، زیرا روابط مستقیمی میان مکتب‌هایی وجود دارند که با عبور از چند هزار سال، شاید روی سنگی در اهرام، حک شده باشند.

کنار گذاشتن دید معمول بر تاریخ، بیش‌تر روی منطق تمایز تاریخی صورت می‌گیرد. تاریخی که بشر برای زندگی در جنبه‌های مختلف ابداع کرده است و تخلیق او بر اساس نیازها و دایره تمدن است، اما بسط، تداوم و اغراض، ماهیت خوب مبدع را در مسیر بد تاریخ می‌کشاند.

تمایز تاریخی خوب و بد که همزمان واقع می‌شوند، به این تفکیک کمک می‌کنند که اگر تعیین عددی با مبدای آن که با لایتهای استوار است، تضاد دارد و در نفی این مشخصه، به این پرسش پاسخ نمی‌گوید که این یک شبه بودن، بدون شناخت از پیوست‌های قبلی قید شده است، برآمد آن در محیط زیست، در کنار طبیعی بودن، از عامل بد متأثر است.

ریشه‌شناسی ایدیالوگ‌های زیان آور، به عمق تاریخ می‌رسد. در عادت اعتقاد ما به تاریخ، این تأمل بنیانی از تمیز تاریخی مستفید نمی‌شود که هر چه در گذشته رونما شده است، اگر تلقی پیوست‌های تباری مردمان کنونی شمرده شود، از درک عواملی عاجز می‌ماند که تا حال به پرسش قبل از مبدای سده‌های چند هزار ساله، پاسخ نگفته‌اند.

می‌پندارم تمایز تاریخی بنیانی که روی منطق بنیان اندیشی شکل گرفته است، ایدیالوگ مهم بررسی تاریخ است. در جریان تعمیم مفاهیم بنیان اندیشی که بر اساس تحقیقات عظیم آثار «تأملی بر بنیان تاریخ...» در حوزه مفاهیم زبانی ما رونما شد، درک کردیم تأمین نیازهای روانی برای اعتماد به نفس کاذب و سوء استفاده، از کنار حقایقی گذشته است که مسئله «بد» را اغماض می‌کنند.

از خوانش عمق تاریخی معمول در منطقه ما، ایدیالوگ‌هایی بسط می‌یابند که در وادی افهام و تفهیم آن‌ها، ابهام و توهم، به تأمین مقاصدی کمک می‌کنند که هرچند در پایگاه‌های مهم کثرت اسلام باوری نیز واقع می‌شوند، اما اعتقاد به تاریخ، باعث تحریک روحیه خصومت شده است.

درک حال کشگرانی که تاریخ را در میتودولوژی طرح‌های مفخره می‌خوانند، به تأمل بنیانی می‌رسد. اگر ارقام آنان روی خلای «قبل»، مسئله معلق تاریخ است، استخراج مفخره برای اعتماد به نفس، اجازه نمی‌دهد تمایز تاریخی جنبه‌هایی را اشباع کند که فرود تاریخی را ناشی از سلوک نادرست می‌داند.

تمایز تاریخی، جزء مؤلفه‌های اساسی تفکر بنیان اندیشی، به جریان نوی کمک می‌کند که متوجه شده‌اند تنوع تاریخی، آن واقعیت تاریخی مسلم است که در حالت عروج اجتماعی، منشاء اثر را در ابعاد خوب و بد آن تبیین می‌کند.

نیازهای برای برون رفت از نزاع که حاوی مکنونات و مکتوبات تبیین نشده یا اغماض شده‌اند، اعتقاد به بررسی بنیانی گذشته را به اصل بررسی تاریخ مبدل می‌کند. اگر ریشه شناسی نام‌های کنونی به رقم عمق تاریخی می‌رسد، این تداوم در کنار تنوعی صورت گرفته است که در عادت اعتقاد ما به تاریخ، رعایت نمی‌شود.

عبور از واحدهای جیوپولیتیک کنونی که پس از تعمیم ایدیالوگ‌های آن در قرن ۱۷ در اروپا (پیمان وستفالی) تعریف شده‌اند، تاریخ را از یک دستگی معمول تاریخی که به ارقام خاص محدود می‌شوند، به شیارهای مختلف می‌کشاند.

داستان حجاب در ایران (بخش سوم: حجاب از منظر دین اسلام)



نا

بزرگ‌ترین مشکل قرآن پژوهان و محققان تاریخ صدر اسلام نبود اسناد و مدارک و تصاویر دقیقی از زندگی و فرهنگ روزمره مسلمانان آن دوران است. بسیار علاقه داشتم تا امکانات فنی و مادی عصر پیامبر اجازه می‌داد تا لااقل تصاویر و نقاشی‌هایی از جامعه اعراب صدر اسلام برای آیندگان باقی بماند تا امروز محتاج روده درازی‌های کثیف و بی‌معنی نویسندگان یهودی در موضوع سبک زندگی و فرهنگ مردم آن دوران باشیم. امروز ما مردم جهان، برای دستیابی به هویت واقعی و تاریخی خود، دستاویزی جز رجوع به دروغ نوشته‌های یهودی نداریم. آن‌ها ملل جهان را با این فریبکاری و دروغ‌ها چنان به جان هم انداخته‌اند که پیدا کردن سرنخی از واقعیات تاریخی، و مبارزه با دروغ نویسی‌های آن‌ها، به نوعی «جهاد در راه خدا» شناخته می‌شود.

اجازه می‌خواهم بخش سوم مجموعه یادداشت‌های «داستان حجاب در ایران» را که به بررسی آیات قرآن در این زمینه می‌پردازد، با نگاهی به کتاب «مسئله حجاب» اثر مرتضی مطهری، نسخه سال ۱۳۷۱، انتشارات صدرا، ادامه دهم. این کتاب یکی از معروف‌ترین آثار است که درباره «ضرورت داشتن حجاب در دین اسلام» تألیف شده است. نگاه بنیان اندیشانه به این اثر یک بار دیگر معلوم می‌کند که روشن فکری ایران، مذهبی یا غیرمذهبی، از آغاز تا امروز حرف جامع و زیربنایی برای جامعه خود نداشته است، و نمی‌توانسته هم داشته باشد. چون یا مشغول مزدوری برای یهودیان بوده، و یا اگر هم حسن نیتی داشته، چیزی جز منابع و تبلیغات یهودی در مورد تاریخ و فرهنگ و مذهب مردم منطقه ما در دسترس نداشته است.

با گشودن صفحه ابتدایی کتاب، حمله مطهری را به جوانان ایران مشاهده می‌کنید. او ریشه انحرافات جوانان را در افکار و عقاید آنان جست و جو می‌کند و معتقد است از نظر مذهبی درست راه‌نمایی نشدند. و یک انحراف عملی در زمینه «حجاب اسلامی» در جامعه ایران پدید آمده است. مطهری متوجه نیست که جامعه ایران هنوز هم در کلیت خود جامعه‌ای مذهبی است. این که حاکمیت ایران پس از انقلاب توانست به راحتی حجاب را به این جامعه تحمیل کند، یک دلیل آن مقبولیت این مسئله نزد عامه مردم ایران بود.

مطهری می گوید مردم این جامعه مسلمانانند، ولی به قدر کافی از دین خود چیزی نمی دانند!!! باید پرسید مقصر این امر چه کسی است؟ به خصوص این که سه خط پایین تر ادعا می کند که این نسل لجوج نیست و آمادگی زیادی برای دریافت حقایق دینی دارد. به عقیده مطهری پدیده برهنگی، بیماری عصر ماست. و در «اسلام» درباره لزوم پوشیدگی زن در جامعه صحبت شده. در این مورد لازم است به دو نکته توجه شود:

اول: علمای شیعه و سنی احادیث و روایات و فتاوی بعضاً متناقض با هم را جزء احکام «دین اسلام» به حساب می آورند. در صورتی که معنای کلمه «اسلام» صرفاً بر دستورات خداوند در قرآن استوار است. و نظریات و احادیث و تفاسیر متفاوتی که شیعه و سنی ادعای آن را دارند، شایسته است که تحت همان نام «عقاید مذهبی» باقی بماند. چرا که «دین» و «مذهب» دو مقوله متفاوت از یکدیگر است. همین اختلاط کردن عقاید مذهبی و فقهی با کلام خداوند، باعث سردرگمی و بدفهمی مسلمانان از دین اسلام شده و بر اساس اسناد بنیان اندیشی مقصر اصلی این مسئله کسی جز یهودیان نیستند.

دوم: مطهری بحث «حجاب» را هم در مورد پوشش بدن مطرح کرده و هم پوشش موی سر و هم در مورد حریم روابط زن و مرد در اجتماع.

از نظر بنده این سه مورد باید از یکدیگر تفکیک شود. نه تنها اسلام، بل که تمام ادیان و فرق و مذاهب مختلف قائل به پوشش بدن هستند و عریان بودن را به هیچ وجه تبلیغ نمی کنند. و در تمام جوامع زن و مرد در خانه و بیرون منزل لباس به تن دارند. مگر سرزمین های گرم و خشک مانند قبایل افریقایی که هنوز به شکل بدوی زندگی می کنند و ممکن است عریان کامل باشند که البته برای آن جوامع این مسئله رفتاری طبیعی و عادی است و جنبه تحریکات جنسی ندارد. قرآن نیز مثل تمام ادیان و جوامع به پوشش بدن اهمیت داده است، اما نه به آن صورت که فقه شیعه و سنی تبلیغ می کند. در قرآن پوشش، تنها برای بخش های خاصی از بدن به طور مشخص، بیان شده است. در مورد حجاب موی سر، در قرآن، آیه ای اختصاصی که تأکید به پوشاندن موی سر زنان، از دیدگان مرد نامحرم کرده باشد، وجود ندارد. لازم به توجه است که ما در بررسی های خود، به متن عربی آیه توجه می کنیم، نه زیرنویس های فارسی و پراثرهایی که مترجمان به میل خود در زیر آیات قرآن باز می کنند. بحث حریم روابط زن و مرد نیز در قرآن به طور مشخص ذکر شده که در چهارچوب این مجموعه یادداشت ها نمی گنجد و قبلاً توسط مرحوم استاد پورپیرار تحلیل های جامعی درباره آن صورت گرفته است.

از نظر مطهری لغت «حجاب» به پرده نشینی و محبوسیت زن دلالت می کند، در صورتی که وی معتقد است دین اسلام به پرده نشینی زن باور ندارد. با این حال خود مطهری حضور زن در



اجتماع را به شرطی ضروری می‌داند که به رسم یهودیان اولترا اورتدوکس، بین زن و مرد پرده کشیده شود:

«من شنیده‌ام در پاکستان معمول بوده است - نمی‌دانم الان هم معمول هست یا نه - که در کلاس‌های دانشگاه، بخش پسران و دختران به وسیله پرده‌ای از یکدیگر جدا باشد و فقط استادی که پشت تریبون قرار می‌گیرد، مشرف بر هر دو باشد. آیا بدین طریق درس خواندن چه اشکالی دارد؟»
(مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۱۱)

نکته‌ای که روشن فکری مذهبی ایران و خود مذهبیون عمداً نادیده می‌گیرند، این است که روابط افراد در جامعه‌ای که تربیت قرآنی دارد، همه بر اساس اصل «حسن نیت» استوار است. جامعه‌ای که سایه قرآن را بالای سر خود دارد، جامعه‌ای سالم و متعادل است که در آن همه با احترام و محبت با یکدیگر برخورد می‌کنند و همواره خود را در برابر خداوند پاسخگو می‌دانند. و اگر هم مرتکب خطا و آزاری شوند، اتفاقی غیر عمدی است، نه از روی سوء نیت، مگر عده معدودی که ممکن است بیماری در دل خود داشته باشند. درست مانند فرهنگ سرزمین اندونزی که در وانفسای یهود ساخته کنونی جهان، چون «مدینه فاضله‌ای» در برابر دیدگان ما قرار داده شده است.

اما درست برعکس آموزه‌ها و فرهنگ قرآن، فقه شیعه و سنی به تبعیت از یهودیان اولترا اورتدوکس، همه مردان را ذاتاً موجوداتی گرگ صفت معرفی می‌کند که «همگی مرضی در دل دارند» و همواره در اندیشه و نقشه آسیب و تجاوز به زنان هستند و زن در برابر آن‌ها باید و مجبور است که همواره خود را در پرده‌ای بیچند و از خود محافظت کرده و عفت خود را نگه دارد!!! در صورتی که اگر جامعه‌ای با فرهنگ قرآن تربیت شود، چنین اتفاقاتی در آن رخ نمی‌دهد.

از همان نخستین جمله بخش اول کتاب «مسئله حجاب» مطهری، تو خالی بودن ادعاهای روشن فکری ایران را مشاهده می‌کنید:

«اطلاعات من از جنبه تاریخی کامل نیست... ولی قدر مسلم این است که قبل از اسلام در میان بعضی ملل حجاب وجود داشته است!!! ... بدون شک زن جاهلیت، همچنان بوده که ویل دورانت توصیف می‌کند!!! ولی اسلام در این جهت تحولی به وجود آورد.»

مشخص نیست مطهری این «قدر مسلمات» را از کجا آورده، زمانی که ادعا می‌کند اطلاعات تاریخی کاملی از اوضاع اجتماعی صدر اسلام ندارد. مستند حرف او البته کلام عایشه است:



«عایشه همواره زنان انصار را این چنین ستایش می کرد: مرچا به زنان انصار، همین که آیات سوره نور نازل شد، یک نفر آنان دیده نشد که مانند سابق بیرون بیاید. سر خود را با روسری های مشکی می پوشیدند، گویی کلاغ روی سرشان نشسته!!!! [کشاف، ذیل آیه ۳۱ سوره نور]» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۲۵)

معلوم نیست عایشه قصد تمسخر مسلمانان را دارد یا مشغول تعریف از آنها است!!! اما تأکید او بر مشکی بودن رنگ روسری زنان انصار، ناخودآگاه لبخند تمسخر آمیزی بر لبان پژوهشگر بنیان اندیش می نشاند. به هر حال از برکت حضور و نفوذ یهودیان در خاورمیانه است که این کلاغ های سیاه رنگ بر سر زنان این منطقه نشسته. پدیده ای که با جغرافیای گرم خاورمیانه به هیچ وجه تناسب ندارد و از نظر تاریخی نیز قابل اثبات و تأیید نیست.

«کت گوبینو در کتاب سه سال در ایران نیز معتقد است که حجاب شدید دوره ساسانی، در دوره اسلام در میان ایرانیان باقی ماند. او معتقد است که آن چه در ایران ساسانی بوده است، تنها پوشیدگی زن نبوده است، بل که مخفی نگه داشتن زن بوده است. او مدعی است که خودسری موبدان و شاهزادگان آن دوره به قدری بود که اگر کسی زن خوشگل در خانه داشت، نمی گذاشت کسی از وجودش آگاه گردد و حتی الامکان او را پنهان می کرد. زیرا اگر معلوم می شد که چنین خانم خوشگلی در خانه اش هست دیگر مالک او و احياناً مالک جان خودش هم نبود...»

جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هند نیز معتقد است که حجاب از ملل غیر مسلمان روم و ایران به جهان اسلام وارد شد... در کتاب نگاهی به تاریخ جهان... می گوید: یک تغییر بزرگ و تأسف آور نیز تدریجاً روی نمود و آن در وضع زنان بود. در میان زنان عرب رسم حجاب و پرده وجود نداشت. زنان عرب جدا از مردان و پنهان از ایشان زندگی نمی کردند. بل که در اماکن عمومی حضور می یافتند... عرب ها امپراطوری روم را شکست دادند و به امپراطوری ایران پایان بخشیدند. اما خودشان هم گرفتار عادات و آداب ناپسند این امپراطوری ها گشتند... مخصوصاً بر اثر نفوذ امپراطوری قسطنطنیه و ایران بود که رسم جدایی زنان از مردان و پرده نشینی ایشان در میان عرب ها رواج پیدا کرد. تدریجاً سیستم «حرم» آغاز گردید و مردها و زن ها از هم جدا گشتند... متأسفانه این رسم ناپسند کم کم یکی از خصوصیات جامعه اسلامی شد و هند نیز وقتی مسلمانان بدین جا آمدند آن را آموخت.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۲۵، ۲۶ و ۲۷)

امثال گوبینو و نهرو برای اراجیف خود سند ندارند. فقط معتقد هستند که وضع حجاب در قرون گذشته به این صورت بوده است. در قرون اخیر مردم جهان زیر آوار «اعتقادات» این کارمندان کنیسه، به راستی مدفون شده اند و قادر به نفس کشیدن و درک واقعیات تاریخی و هویت فرهنگی خود نیستند. اما کتاب مرتضی مطهری نیز از این جمله «اعتقادات» بدون سند خالی نیست.



او ابتدا علل و فلسفه پیدا شدن حجاب را از نظرگاه‌های مختلف، و از نظر مخالفان حجاب بررسی کرده که تمامی آن‌ها نوعی حرف زیادی و انحراف از مسیر مستقیم زندگی و به جاده خاکی زدن است. با وجود نفوذی که یهودیان همواره در خاک این سرزمین داشتند، هنوز هم روشن فکری ایران جرأت ندارد به نقش و دخالت آن‌ها در مسائل فرهنگی و دینی ما اعتراف کند:

۱. «میل به ریاضت و رهبانیت (ریشه فلسفی)

۲. عدم امنیت و عدالت اجتماعی

۳. پدرشاهی و تسلط مرد بر زن و استثمار نیروی وی در جهت منافع اقتصادی مرد (ریشه اخلاقی)

۴. حسادت و خودخواهی مرد (ریشه اقتصادی)!!!

۵. عادت زنانگی زن و احساس او به این که در خلقت از مرد چیزی کم دارد، به علاوه مقررات خشنی که در زمینه پلیدی او و ترک معاشرت با او در ایام عادت وضع شده است (ریشه روانی)» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۳۲)

«در قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که در دست داریم مانند «کافی» که یادگار هزار سال پیش است، بحثی تحت عنوان «باب الزی و التجمل» وجود دارد. اسلام به کوتاه کردن و شانه کردن مو و به کار بردن بوی خوش و روغن زدن به سر، سفارش‌های اکید کرده. عده‌ای از اصحاب رسول اکرم به خاطر این که به‌تر و بیش‌تر عبادت کنند و از لذات روحانی بهره‌مند شوند، ترک زن و فرزند کردند. روزها روزه می‌گرفتند و شب‌ها عبادت می‌کردند. همین که رسول خدا آگاه شد، آن‌ها را منع کرد و گفت: من که پیشوای شما هستم چنین نیستم، بعضی روزها روزه می‌گیرم، بعضی روزها افطار می‌کنم، قسمتی از شب را عبادت می‌کنم و قسمتی دیگر نزد زن‌های خود هستم، همین عده از رسول خدا اجازه خواستند که برای این که ریشه تحریکات جنسی را از وجود خود بکنند، خود را اخته کنند. رسول اکرم اجازه نداد، فرمود در اسلام این کارها حرام است. روزی سه زن به حضور رسول اکرم آمده، از شوهران خود شکایت کردند. یکی گفت شوهر من گوشت نمی‌خورد. دیگری گفت شوهر من از بوی خوش اجتناب می‌کند. سومی گفت شوهر من از زنان دوری می‌کند. رسول خدا بی‌درنگ در حالی که به علامت خشم رداپش را به زمین می‌کشید از خانه به مسجد رفت و بر منبر آمد و فریاد کرد: چه می‌شود گروهی از یاران مرا که ترک گوشت و بوی خوش و زن کرده‌اند؟! همانا من خودم هم گوشت می‌خورم و هم بوی خوش استعمال می‌کنم و هم از زنان بهره می‌گیرم. هر کس از روش من اعراض کند از من نیست. [کافی، ابن یعقوب کلینی، جلد ۵، ص ۴۹۶]» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۴۰)

«حسن بن جهم می‌گوید: بر حضرت موسی بن جعفر وارد شدم، دیدم خضاب فرموده است. گفتم رنگ مشکلی به کار برده‌اید؟ فرمود، بلی، **خضاب و آرایش در مرد موجب افزایش پاکدامنی در همسر اوست. برخی از زنان به این جهت که شوهرانشان خود را نمی‌آریند، عفاف را از دست می‌دهند.**» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۴۲ و ۴۳)

انواع ابن یعقوب‌ها و ابوداوودها که برای ما روایت و حدیث و تفسیر نوشته‌اند، می‌دانند که در قالب این روایات و احادیث چه چیزی را به جامعه اسلامی تلقین کنند که درست خلاف فرهنگ و آموزه‌های قرآن باشد. آن‌ها به خوبی می‌دانند که قرآن خودآرایی را از رسوم جاهلیت قلمداد می‌کند.

«کنت گوینو در کتاب «سه سال در ایران» می‌گوید: حجایی که هم اکنون در ایران است، بیش از آن اندازه که مستند به اسلام باشد، **مستند به ایران قبل از اسلام است**. و می‌نویسد که در ایران قدیم، مردم هیچ امنیتی در مورد زن‌ها نداشتند. درباره انوشیروان که به غلط او را عادل خوانده‌اند، نقل شده که وقتی یکی از سرهنگان ارتش او زنی زیبا داشت. انوشیروان به قصد تجاوز به زن او در غیاب او به خانه‌اش رفت. زن جریان را برای شوهر خود نقل کرد. بیچاره شوهر، دید زنش را که از دست داده سهل است، جانش نیز در خطر است. فوراً زن خویش را طلاق گفت. وقتی انوشیروان مطلع شد که وی زنش را طلاق داده است، به او گفت شنیدم یک بوستان زیبایی داشته‌ای و اخیراً آن را رها کرده‌ای، چرا؟ گفت جای پای شیر در آن بوستان دیدم، ترسیدم مرا بدرد. انوشیروان خندید و گفت دیگر آن شیر به آن بوستان نخواهد آمد.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۴۶)

مطهری معتقد است که نه تنها در دنیای قدیم، بل که در جهان امروز و دنیای صنعتی اروپا و امریکا که به غلط دنیای متمدن می‌نامیم احیاناً (!!!) آمارهای وحشت‌آوری از زنا به عنف می‌خوانیم، چه رسد به دنیای به اصطلاح نیمه متمدن و تمام وحشی!!!
نمی‌دانم منظور مطهری از دنیای «تمام وحشی» چیست. چون ما ملتی وحشی‌تر و جنایتکارتر از یهودیان در دنیا سراغ نداریم. سپس در ادامه ذکر می‌کند:

«علت منحصر و اساسی در دستور پوشش در اسلام، عدم امنیت نبوده است. زیرا این امر نه در آثار اسلامی ذکر شده است و نه چنین چیزی با تاریخ تطبیق می‌کند. در میان اعراب جاهلیت پوشش وجود نداشته، ولی در عین حال امنیت فردی به واسطه زندگی خاص قبیله‌ای و بدوی وجود داشته است. امنیتی که در زندگی قبیله‌ای وجود نداشت، امنیت اجتماعی، یعنی امنیت گروهی بود و این گونه عدم امنیت‌ها را پوشش نمی‌تواند چاره نماید. چون در شیخون‌های یک قبیله به قبیله دیگر، پوشش زن برای او امنیت نمی‌آورد. **در زندگی اعراب جاهلیت فحشا و زنا حتی در مورد زنان شوهردار فراوان بوده است**. ولی به خاطر یک نوع دموکراسی و نبودن حکومت استبدادی، کسی زن کسی را به زور از خانه‌اش بیرون نمی‌کشید. با این تفاوت که نوعی عدم امنیت فردی در زندگی ماشینی امروز هست که در آن عصر نبود. بر حسب خوی و عادت قبیله‌ای بین افراد یک قبیله این جور تجاوزها وجود نداشته است. لهنذا نمی‌توانیم بگوییم که اسلام صرفاً به خاطر برقرار ساختن امنیت دستور پوشش را وضع کرد.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۴۹)

پس بنا به نظر مطهری فحشاء و زنا، بین زنان شوهردار عرب زیاد بوده است!!!! و دستور حجاب نه به خاطر امنیت فردی، بل به خاطر امنیت گروهی صادر شده!!! من البته نمی‌دانم که ایشان این



اطلاعات را از جامعه اعراب قبل از اسلام چه گونه حاصل کرده، با توجه به این که در ابتدای کتاب، به نداشتن اطلاعات تاریخی کامل از اوضاع آن زمان اذعان داشته است.

«در سنن ابوداود جلد اول صفحه ۴۹۹ در شأن نزول این آیه می‌نویسد: انس بن مالک گفت عادت یهود این بود که همین که زنی از آن‌ها حائض می‌شد، او را از خانه بیرون می‌کردند، نه با او غذا می‌خوردند و نه از ظرف او آب می‌نوشیدند و نه با او در یک اتاق می‌زیستند. لہذا از رسول خدا در این باره سوال شد و این آیه نازل گشت. رسول خدا از دوری گزیدن از آن‌ها منع کرد و فرمود جز همبستری هیچ ممنوعیت دیگری ندارند.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۶۷)

مطهری این عقیده که زن به خاطر احساس نقص و عادت ماهیانه احساس شرم کرده و خود را مخفی می‌داشته را قبول ندارد. به عقیده او از نظر «اسلام»، زن حائض حکم یک انسان به اصطلاح محدث را، یعنی انسان فاقد وضو و غسل را دارد که در آن حال از نماز و روزه محروم است. هر موجب حدث نوعی پلیدی است که با طهارت، یعنی وضو یا غسل مرتفع می‌گردد. وی حیض را نیز مانند جنابت، خواب و بول و غیره پلیدی می‌داند. چنین نظری البته در قرآن هرگز عنوان نشده و این نظر فقه شیعه است، نه «اسلام». اما مطهری در نهایت با رد تمامی نظریات پنجگانه بالا درباره فلسفه پیدا شدن حجاب، به ارائه نظر خود می‌رسد و آن تدبیر ماهرانه غریزی خود زن است:

«به طور کلی بحثی است درباره ریشه اخلاق جنسی زن از قبیل حیا و عفاف، و از آن جمله است تمایل به ستر و پوشش خود از مرد. حیا و عفاف و ستر و پوشش تدبیری است که خود زن با یک نوع الهام برای گران بها کردن خود و حفظ موقعیت خود در برابر مرد به کار برده است. زن باهوش فطری و با یک حس مخصوص به خود دریافته است که از لحاظ جسمی نمی‌تواند با مرد برابری کند و اگر بخواهد در میدان زندگی با مرد پنجه نرم کند، از عهده زور بازوی مرد بر نمی‌آید و از طرف دیگر نقطه ضعف مرد را در همان نیازی یافته است که خلقت در وجود مرد نهاده است که او را مظهر عشق و طلب، و زن را مظهر معشوقیت و مطلوبیت قرار داده است... وقتی که زن مقام و موقع خود را در برابر مرد یافت و نقطه ضعف مرد را در برابر خود دانست، همان طور که متوسل به زیور و خودآرایی و تجمل شد که از آن راه قلب مرد را تصاحب کند، متوسل به دور نگه داشتن خود از دسترس مرد نیز شد. دانست که نباید خود را رایگان کند، بل که بایست آتش عشق و طلب او را تیزتر کند و در نتیجه مقام و موقع خود را بالا برد... به طور کلی رابطه‌ای است میان دست نارسی و فراق از یک طرف و عشق و سوز و گران بهایی از طرف دیگر، همچنان که رابطه‌ای است میان عشق و سوز از یک طرف و میان هنر و زیبایی از طرف دیگر، یعنی عشق در زمینه فراق‌ها و دست نارسی‌ها می‌شکفتد و هنر و زیبایی در زمینه عشق رشد و نمو می‌یابد!!!» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۶۹ و ۷۰ و ۷۲)



مطهری برای اثبات صحت این ادعای خود دست به دامن اشعار مولانا و ابن العفیف و نظامی و نظریات برتراند راسل و ویل دورانت و حتی آلفرد هیچکاک شده است!!!

در رابطه دوجانبه و طبیعی، بین زن و مرد، به یک اندازه کشش و جاذبه وجود دارد. این باوری که مرد در رابطه نفعی به دست می آورد و زن نفعی از دست می دهد و بنابراین مرد باید در ازاء لذتی که از این رابطه می برد، چیزی روی آن گذاشته و به زن پس دهد (مانند دسته گل و کادو)، طرز تفکری بسیار غلط و اشتباه است. و همچنین این اندیشه که مردان موجوداتی تنوع طلب هستند، که دائم در پی رابطه می گردند و زنان نیز دائم مشغول ناز کردن یا فرار هستند، با واقعیت های جامعه انسانی سازگار نیست.

«حجاب به معنای پوشش و هم پرده و حاجب است. استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقهاء کلمه «ستر» که به معنی پوشش است به کار رفته است. به تر این بود که این کلمه عوض نمی شد و ما همیشه همان کلمه پوشش را به کار ببریم. زیرا چنان که گفتیم معنی شایع لغت حجاب پرده است، و اگر در مورد پوشش به کار برده می شود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همین امر موجب شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۷۹)

ولی در فرهنگ ایرانی به خصوص قبل از انقلاب، عملاً زنان در پرده نگه داشته می شدند. در ایام قدیم، دختران خردسال در کوچه و محله همپای پسر بچه ها بازی می کردند، اما همین که دختر به سن ۸-۷ سالگی می رسید، تقریباً از کوچه غیب می شد و دیگر حق بیرون آمدن، مگر همراه یک بزرگ تر را نداشت، تا سن ۱۶-۱۵ سالگی که اهل محل باخبر می شدند او را به پسر فلان کس شوهر داده اند. هم اکنون نیز ردپای این پرده نشینی ها در جامعه ایران کم و بیش وجود دارد. در اعلامیه فوت زنان، عکس متوفی زن چاپ نمی شود. تصویر زن فوت شده، که دیگر در این دنیا وجود خارجی ندارد، حتی به شکل محجبه نیز نباید بر در و دیوار شهر نصب شود!!! به نظر شما این فرهنگ پرده نشینی زنان، اگر تأییدیه قرآنی ندارد، پس از کجا نشأت گرفته است؟

«پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان بدن خود را بپوشاند و به جلوه گری و خودنمایی نپردازد. آیات مربوطه همین معنی را ذکر می کند و فتوای فقهاء هم مؤید همین مطلب است و ما حدود این پوشش را با استفاده از قرآن و منابع سنت ذکر خواهیم کرد. در آیات مربوطه لغت حجاب به کار نرفته است. آیاتی که در این باره هست، چه در سوره مبارکه نور و چه در سوره مبارکه احزاب، حدود پوشش و تماس های زن و مرد را ذکر کرده است، بدون آن که کلمه حجاب را به کار برده باشد. آیهای که در آن کلمه حجاب به کار رفته است، مربوط است به زنان پیغمبر اسلام... اما این که چه طور شد در عصر اخیر به جای اصطلاح رایج فقهاء، یعنی ستر و پوشش، کلمه حجاب و پرده و



پردگی شایع شده است برای من مجهول است، و شاید از ناحیه اشتباه کردن حجاب اسلامی به حجاب‌هایی که در سایر ملل مرسوم بوده است باشد. می‌دانیم که در قرآن کریم درباره زنان پیغمبر دستورهای خاصی وارد شده است: (یا نساء النبی لستن کاحد من النساء) **شما با سایر زنان فرق دارید.** اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر چه در زمان حیات آن همسر و چه بعد از وفات ایشان، در خانه‌های خود بمانند، و در این جهت بیش‌تر منظوره‌های اجتماعی و سیاسی در کار بوده است. قرآن کریم صراحتاً به زنان پیغمبر می‌گوید که در خانه‌های خود بمانید (و فرن فی بیوتکن) و ممنوع شدند از این که بعد از آن حضرت با شخص دیگری ازدواج کنند. (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۷۹ و ۸۰ و ۸۱)

بنابراین پرده نشینی زنان پیغمبر و وضعیت اجتماعی آنان یک مسئله استثنایی در تاریخ صدر اسلام است و خطاب عام ندارد.

«به هر حال آیه‌ای که در آن کلمه حجاب به کار رفته است، آیه ۵۴ سوره احزاب است که می‌فرماید (و اذا سلتموهن متاعا فاسلوهن من وراء حجاب) یعنی اگر از آن‌ها متاع و کالای مورد نیازی مطالبه می‌کنید از پشت پرده از آن‌ها بخواهید...»

فلسفه پوشش اسلامی به نظر ما چند چیز است. بعضی از آن‌ها جنبه روانی دارد و بعضی جنبه خانه و خانوادگی و بعضی دیگر جنبه اجتماعی، و بعضی مربوط است به بالا بردن احترام زن و جلوگیری از ابتذال او. حجاب در اسلام از یک مسئله کلی‌تر و اساسی‌تری ریشه می‌گیرد و آن این است که اسلام می‌خواهد انواع التذاذهای جنسی، چه بصری و لمسی و چه نوع دیگر به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد، اجتماع منحصراً برای کار و فعالیت باشد. برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذتجویی‌های جنسی به هم می‌آمیزد، اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند. (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۸۱ و ۸۳)

در قرآن ازدواج جزء واجبات نیست و حکم و دستوری درباره آن وجود ندارد. در فقه شیعه هم، علی‌رغم احادیث و روایات یهود ساخته، ازدواج امری «مستحب» به حساب می‌آید، نه واجب. و دوم این که قرآن طلاق را به عنوان راه حلی برای رفع مشکلات خانوادگی، مسئله‌ای عادی می‌داند. همین نشان می‌دهد که قرآن متنی ماوراء عصرها و نسل‌هاست. چون در جامعه عصر کشاورزی ازدواج مسئله‌ای «باید» و حتمی بود و بنابراین طلاق «نباید» و در نتیجه قبیح و زشت شمرده می‌شد. اما قرآن ماوراء تعصبات و فرهنگ معمول هر زمانی، تنها به اصول و قواعد صحیح زندگی می‌پردازد. ازدواج را واجب نمی‌شمرد و طلاق را نیز قبیح نمی‌داند. بنابراین اگر فردی تمایل به ازدواج نداشته باشد و یا شرایط آن برایش مهیا نباشد، تکلیف او چیست؟

ضمن این که مطهری و اکثر موافقان داشتن حجاب، که این مسئله را دستوری قرآنی و اسلامی معرفی می‌کنند، همچنان کلمه حجاب و پوشش بدن را با موی سر یکی گرفته‌اند. چنان چه اکنون برای پوشش بدن زنان نیز یونیفورم مخصوصی معین کردند به نام «مانتو» که هم نام و هم



مدل آن ظاهراً فرانسوی و به نوعی اروپایی است. یعنی زنان جامعه ما با لباسی که به تن دارند، نمی‌توانند از منزل خارج شوند و باید بر روی لباس خود یونیفورمی به نام «مانتو» بپوشند که اصرار در تیره بودن رنگ این یونیفورم نیز خود داستان دیگری است.^۱

لازم است دوباره یادآوری شود که نه فقط دین اسلام که هر مذهب و فرقه‌ای به پوشش بدن زن و مرد تأکید دارد و عریان بودن را تبلیغ نمی‌کند. قرآن در مورد پوشش موی سر زنان صحبتی نکرده است. اما به پوشش نقاط خاصی از بدن تأکید دارد. مطهری معتقد است که آزادی رابطه میان زن و مرد باعث از بین رفتن آرامش روانی افراد می‌شود و نتیجه می‌گیرد که علت ازدیاد بیماری روانی در غرب تحریکات فراوان جنسی است که در جرائد و تئاتر و سینما و مجالس رسمی و غیر رسمی و خیابان و کوچه انجام می‌شود!!!

البته امیدوارم روزی روشن فکری مذهبی ایران، علل و ریشه آمار بالای بیماری‌های روانی در کشور ما را نیز بیان کنند که شاید بالاتر از غرب هم باشد و این که چرا امروزه متوسط عمر شهروندان ایرانی ده سال کم‌تر از شهروندان آمریکاست. تأکید مطهری به این که میل به خودآرایی و خودنمایی مخصوص زنان و در نتیجه انحراف تبرج و برهنگی از انحراف‌های مخصوص زنان است، و بنابراین دستور پوشش برای زنان صادر شده، نظر خیلی دقیقی نیست. در سنگ نگاره‌ها و آثار باستانی مصر و... یا در قبائل افریقایی و بعضی سرزمین‌های شرق آسیا، مردها، آرایش مو و بدن و ریش مخصوص به خود را دارند و بعضاً مردان هم مانند زنان از زیورآلات استفاده می‌کنند. در سنگ نگاره‌های بنای موسوم به تخت جمشید، تصاویر سربازان را با گوشواره می‌بینید و موی سر و ریش آن‌ها به شکل خاصی فر شده است. امروزه نیز بلند کردن ریش و سیل و موی سر، به خصوص در بین مردان هنرمند یا عارف رواج دارد. و به طور کلی مردان هم در طی تاریخ همیشه مد ظاهر مخصوص به خودشان را داشته‌اند.

«قبلاً گفتیم که مرد به طور قطع از نظر جسمانی بر زن تفوق دارد. از نظر مغز و فکر نیز تفوق مرد لاقبل قایل بحث است. زن در این دو جبهه در برابر مرد قدرت مقاومت ندارد، ولی زن از طریق عاطفی و قلبی همیشه تفوق خود را بر مرد ثابت کرده است. حریم نگه داشتن زن میان خود و مرد یکی از **وسائل مرموزی** بوده است که زن برای حفظ مقام و موقع خود در برابر مرد از آن استفاده کرده است. **اسلام زن را تشویق کرده است که از این وسیله استفاده کند!!!**» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۹۵)

۱. من البته علاقه داشتم که این یونیفورم‌های اجباری، لاقبل با قیمت ارزانی در اختیار مردم قرار داده شود، اما پارچه‌های چادری که از خارج وارد کشور می‌شود و همچنین مانتوهای زنان، در ایران، قیمت‌های هنگفتی دارند و هزینه زیادی را به خانواده‌ها تحمیل می‌کنند.



باور کردنی نیست که متعصین به ضرورت حجاب برای اثبات ادعایشان به چنین دستاویزهایی متوسل می‌شوند و حاضر نیستند به نفوذ یهودیان در فرهنگ و مذهب و اقتصاد و همه چیز خاورمیانه و جهان اسلام اذعان کنند. بنا به نظر مطهری حجاب زن **وسیله مرموزی** است که برای حفظ مقام خود در برابر مرد از آن استفاده کرده است!!!

آیات مربوط به پوشش زنان و مردان را بیش تر در سوره نور و احزاب می‌یابیم.

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» (سوره نور، آیه ۳۱-۳۰)

«به مردان مؤمن بگو دیدگان فرو بندند و فروج خود را بپوشانند. این برای شما پاکیزه‌تر است. خدا بدان چه می‌کنید آگاه است. به زنان مؤمنه بگو دیدگان خویش فرو بندند و فروج خود را بپوشانند. و زینت خود را آشکار نکنند، مگر آن چه از آن آشکار می‌شود...»

در قسمت اول آیه، با نوعی سفارش رو به روییم، خطاب به مردان و زنان که مواظب نگاه خود باشند. یعنی چشم چرانی صرفاً ویژگی مردان نیست و زنان هم از آن مستثنی نیستند.

«کلمه زینت در عربی از زیور فارسی اعم است. زیرا زیور به زینت‌هایی گفته می‌شود که از بدن جدا می‌باشد. مانند طلاآلات و جواهرات، ولی کلمه زینت هم به این دسته گفته می‌شود و هم به آرایش‌هایی که به بدن متصل است، نظیر سرمه و خضاب. مفاد این دستور این است که زنان نباید آرایش و زیور خود را آشکار سازند. سپس دو استثناء برای این وظیفه ذکر شده است که هر دو را مفصلاً مورد بحث قرار می‌دهیم. استثناء اول: «الا ما ظهر منها» یعنی زینت‌هایی که آشکار است. از این عبارت چنین استفاده می‌شود که زینت‌های زن دو نوع است. یک نوع زینتی است که آشکار است. نوع دیگر زینتی است که مخفی است، مگر آن که زن عمداً و قصداً بخواهد آن را آشکار کند. پوشانیدن زینت نوع اول واجب نیست. ولی پوشانیدن زینت‌های نوع دوم واجب است. این جاست که این پرسش به صورت یک مشکل پیش می‌آید که زینت آشکار کدام است و زینت نهان کدام؟ درباره این استثناء از قدیم‌ترین زمان‌ها از صحابه و تابعین و ائمه طاهرين سوال می‌شده و به آن جواب داده شده است. در تفسیر مجمع البیان می‌گوید: درباره این استثناء سه قول است. اول این که مراد از زینت آشکار جامه‌هاست (جامه‌های رو) و مراد از زینت‌های نهان پای برنجن (نوعی زینت نظیر دستبند که به مچ پا می‌بسته‌اند) و گوشواره و دستبند است. این قول از ابن صحابی معروف نقل شده است. قول دوم این که مراد از زینت ظاهره سرمه و انگشتر و خضاب دست است. یعنی زینت‌هایی که در چهره و دو دست تا مچ واقع می‌شود. **این قول ابن عباس است.**

قول سوم این است که مراد از زینت آشکار، خود چهره و دو دست تا مچ است. **این قول ضحاک و عطا است.** در تفسیر صافی ذیل این جمله یک عده روایات از ائمه اطهار نقل می‌کند که ما بعد نقل خواهیم کرد. در تفسیر کشاف می‌گوید: زینت عبارت از چیزهایی که زن خود را بدان‌ها می‌آراید، از قبیل طلاآلات، سرمه، خضاب. زینت‌های آشکار از قبیل انگشتر، حلقه، سرمه و خضاب مانعی نیست که آشکار بشود و اما زینت‌های پنهان از قبیل دست برنجن، پای برنجن، بازوبند، گردن‌بند، تاج، کمر بند، گوشواره باید پوشانیده شود. مگر از عده‌ای که در خود آیه استثناء شده‌اند. می‌گوید: در آیه پوشانیدن خود زینت‌های باطنه مطرح شده است، نه محل‌های آن‌ها از بدن. این به خاطر مبالغه در لزوم پوشانیدن آن قسمت‌هایی از بدن است، از قبیل ذراع، ساق پا، بازو، گردن، سر، سینه، گوش.

آن‌گاه **صاحب کشاف** پس از بحثی درباره موهای عاریتی که به موی زن وصل می‌شود، و بحث دیگری درباره تعیین مواضع زینت ظاهره این بحث را پیش می‌کشد که فلسفه استثناء زینت‌های ظاهره از قبیل سرمه و خضاب و گلگونه و انگشتر و حلقه و مواضع آن‌ها از قبیل چهره و دو دست چیست؟ در جواب می‌گوید: فلسفه‌اش این است که پوشانیدن این‌ها حرج است، کار دشواری است بر زن، زن چاره‌ای ندارد از این که با دو دستش اشیاء را بردارد یا بگیرد و چهره‌اش را بگشاید. خصوصاً در مقام شهادت دادن و در محاکمات و در موقع ازدواج. چاره‌ای ندارد از این که در کوچه‌ها راه برود و خواه ناخواه از ساق به پایین‌تر، یعنی قدم‌هایش معلوم می‌شود، خصوصاً زنان فقیر (که جوراب و احیاناً کفش ندارند). و این است معنی جمله «الا ما ظهر منها». در حقیقت مقصود این است: مگر آن چه عادتاً و طبعاً آشکار است و اصل اول ایجاب می‌کند که آشکار باشد.

صاحب کشاف آن‌گاه وارد فلسفه استثناء دوم (محارم) می‌شود. سپس وضع زنان را قبل از نزول این آیات شرح می‌دهد که گریبان‌هایشان گشاد و باز بود، گردن و سینه و اطراف سینه‌شان دیده می‌شد، و دامن روسری‌ها را معمولاً از پشت سر برمی‌گرداندند و قهراً قسمت‌های گردن و بناگوش و سینه دیده می‌شد.

فخر رازی در تفسیر کبیر پس از این که بحثی می‌کند، درباره این که آیا لغت زینت تنها به زیبایی‌های مصنوعی گفته می‌شود و یا زیبایی‌های طبیعی را هم شامل است، و خود رأی دوم را انتخاب می‌کند، می‌گوید: **به عقیده کسانی مانند قتال** که می‌گویند مراد زیبایی‌های طبیعی است، مقصود از زینت آشکار، چهره و دو دست تا مچ است در زن‌ها، و چهره و دو دست و دو پا است در مردها. **به عقیده قتال** چون ضرورت معاشرت ایجاب می‌کرده که چهره و دو دست تا مچ باز باشد و شریعت اسلام شریعت سهل و آسان است، پوشانیدن چهره و دو دست تا مچ واجب نشده است... و اما **کسانی که زینت را به امور مصنوعی حل کرده‌اند، گفته‌اند** مقصود از زینت ظاهره زینت چهره و دست‌هاست. از قبیل وسمه و گلگونه و خضاب و انگشتر. و علت این استثناء این است که پوشانیدن این‌ها برای زن دشوار است. زن ناچار است که با دست‌های خود اشیاء را بردارد و در مقام شهادت و محاکمه و ازدواج ناچار است چهره خویش بگشاید.

درباره این استثناء از ائمه اطهار زیاد پرسش شده است و آن‌ها جواب داده‌اند. ما چند روایت از کتب حدیث نقل می‌کنیم. **در تفسیر صافی نیز همین روایت‌ها غالباً نقل شده است.** ظاهراً در روایات شیعه در این جهت اختلافی نیست. اینک روایت‌ها: **از امام صادق سوال شد** که مقصود از زینت آشکار که پوشیدنش برای زن واجب نیست، چیست؟ فرمود زینت آشکار عبارت است از سرمه



و انگشتر. **امام باقر فرمود:** زینت ظاهر عبارت است از جامه، سرمه، انگشتر، خضاب دست‌ها، انگو. سپس فرمود زینت سه نوع است. یکی برای همه مردم است و آن همین است که گفتیم؛ دوم برای محرم‌ها است و آن جای گردن‌بند به بالاتر و جای بازوبند به پایین و خلخال به پایین است؛ سوم زینتی است که اختصاص به شوهر دارد و آن تمام بدن زن است.

ابوبصیر می‌گوید از امام صادق تفسیر «الا ما ظهر» را خواستم. فرمود عبارت است از انگشتر و دستبند!!!!

راوی که یک شیعه است می‌گوید از حضرت صادق پرسیدم که برای مرد نگاه کردن به چه قسمت از بدن زن جایز است، در صورتی که محرم او نباشد؟ فرمود چهره و دو کف دست و دو قدم. این روایت متضمن حکم جواز نظر بر وجه و کفین است، نه حکم عدم وجوب پوشیدن آن‌ها و این‌ها دو مسئله جداگانه می‌باشند. ولی بعداً خواهیم گفت اشکال بیش‌تر در جواز نظر است، نه در عدم وجوب پوشیدن. اگر نظر جائز باشد، به طریق اولی پوشیدن واجب نیست.

اسماء دختر ابوبکر - که خواهر عایشه بود - به خانه پیغمبر اکرم آمد، در حالی که جامه‌های نازک و بدن نما پوشیده بود. رسول اکرم روی خویش را از او برگرداند و فرمود: ای اسماء! همین که زن به حد بلوغ رسید سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود، مگر این و این - اشاره فرمود به چهره و قسمت مچ به پایین دست خودش - (سنن ابوداود، جلد ۲، ص ۳۸۳).

این روایات با نظر ابن عباس و ضحاک و عطا منطبق است، نه با نظر ابن مسعود که مدعی بوده است مقصود از زینت ظاهره جامه است. اساساً نظر ابن مسعود قابل توجیه نیست، زیرا جامه‌ای که خود به خود آشکار است، جامه رو است، نه جامه زیر، و در این صورت معنی ندارد که گفته شود زنان زینت‌های خود را آشکار نکنند، مگر جامه رو را. جامه رو قابل پوشاندن نیست، تا استثناء شود. برخلاف چیزهایی که در کلمات ابن عباس و ضحاک و عطا است و در روایات شیعه امامیه آمده است. این‌ها اموری است که قابل این هست که دستور پوشانیدن یا نپوشانیدن آن‌ها داده شود. به هر حال این روایات می‌فهماند که برای زن پوشانیدن چهره و دست‌ها تا مچ واجب نیست. **حتی آشکار بودن آرایش‌های عادی و معمولی که در این قسمت‌ها وجود دارد، نظیر سرمه و خضاب که معمولاً زن از آن‌ها خالی نیست و پاک کردن آن‌ها یک عمل فوق العاده به شمار می‌رود نیز مانعی ندارد.** (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۴۵ تا ۱۵۱)

بابت چاپ این آسمان ریسمان به هم بافتن روشن فکری ایران که حوصله خواننده بنیان اندیش را سر می‌برد، پوزش می‌خواهم. اما بگذارید تا آشکار شود که این آنوسی‌ها در لباس شیعه و سنی چه گونه مردم مسلمان جهان را با این داستان‌های فرومایه به سخره گرفته‌اند.

آن‌ها هنگام دشمنی با دین اسلام و در واقع با مسائل عادی زندگی، مثلاً در بحث همین کلمه «زینت»، کاملاً از جاده اصلی خارج می‌شوند و نظراتی مطرح می‌کنند که گاه با هم متفاوت نیز هست. همان‌طور که دیدید علمای اسلام شناس در معنای دقیق «زینت» هنوز با هم اتفاق نظر ندارند، و در نهایت برداشتی که به رنگ غیرت بنی اسرائیل برنخورد، برایش تراشیده‌اند.

آن‌ها به راحتی کلمه «زینت» را در این آیات که دو بار هم تکرار شده به معنی گردن‌بند و گوشواره و خلخال و سرمه و خضاب و... گرفته‌اند. اگر گردن‌بند و گوشواره قرار است زیر چادرهای [سیاه] مخفی بماند و دیده نشود، آویزان کردن آن‌ها دیگر چه ضرورت و کاربردی دارد؟ در ثانی مگر قرآن خودآرایی را رسم جاهلیت نخستین نمی‌داند؟ پس چرا زنان مسلمان باید با زیورآلات و سرمه و خضاب، به رسم جاهلیت خودآرایی کرده، سپس خداوند را وادار کنند برای پوشاندن گوشواره و خلخال آن‌ها آیه نازل کند!!! و چه طور حکم صادر می‌کنند که چون پاک کردن سرمه و خضاب کار سختی است، آشکار بودن این زینت مانعی ندارد!!! آیا بوی حضور یهودیان که کلام خدا را نیز به سخره گرفته‌اند، از این روایات و نقل قول‌ها به مشامتان نمی‌رسد؟ و آیا همواره رد پای آن‌ها را در میدان وسیع اسلام شناسی نوع شیعه و سنی به چشم نمی‌بینید؟

به راستی با وجود این تفاسیر آبکی، تکلیف ما مردم مسلمان با این آیات خداوند چیست؟ سرمه به چشم بمالیم، گردن‌بند به خود آویزان کنیم، بعد روی آن را بپوشانیم که نگاه مرد نامحرم به آن نیفتد، و چون پاک کردن سرمه سخت است، اگر به چشم مرد نامحرم افتاد اشکالی ندارد!!! شاید برای همین است که امروز کشور ایران، یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان لوازم آرایش در جهان است و البته خبر هم داریم که بزرگ‌ترین کمپانی‌های تولیدکننده لوازم آرایشی - بهداشتی جهان، در اختیار یهودیان است که سود کلانی نیز از فروش آن‌ها به مردم مسلمان ایران یا عربستان و... به دست می‌آورند.

کلمه «زینت» در قرآن بیش‌تر از ده بار تکرار شده است. در سوره طه، آیه ۵۹، کلمه زینت به معنای «روز جشن» آمده است. در سوره صافات، آیه ۶، ستارگان زینت آسمان خطاب شده و در آیاتی «فرزند ذکور» و «اسب» و «الاغ» نیز زینت به حساب آمده‌اند.^۱ به نظر می‌رسد که منظور خداوند از زینت بیش‌تر دارایی‌ها و نعمات دنیوی است، یا آن چه که باعث زیبایی و جلوه ظاهر می‌شود. به هر صورت در هر آیه‌ای، معنایی کلمه «زینت»، بستگی به جمله و موضوعی دارد که خداوند، مشغول صحبت درباره آن است.

این که خداوند خودآرایی را به طور مشخص برای زنان پیامبر منع کرده است، به آن معنی نیست که بقیه زنان مسلمان، هر زمان که اراده کردند، می‌توانند در جامعه به خودآرایی پردازند و جلب توجه کنند. روابط سالم و آزاد میان زن و مرد در جامعه اسلامی، به این نوع مانورها احتیاجی ندارد. درست مانند دختران اندونزی که بدون رنگ و لعاب نیز قادر به برقراری ارتباط صحیح و درست با مردان هستند و در ارتباط با آن‌ها رفتارهای پخته و انسانی و بدون عشو و ادا و بدون



احساس گناه دارند. نیازهای خود را می‌شناسند و با آن‌ها راحت‌اند، و مطمئن هستند که قرآن و پدر و مادر و جامعه و قانون نیز این روابط را تأیید و پشتیبانی می‌کنند و همچنین در چهارچوب رابطه، نیازی به دروغ گفتن و فریب دادن یکدیگر نیز نمی‌بینند.

«این مطلب را توضیح می‌دهیم که ما این مسئله را از نظر خودمان بیان می‌کنیم و استنباط خودمان را ذکر می‌نماییم، و اما هر یک از آقایان و خانم‌ها از هر کس که تقلید می‌کنند، عملاً باید تابع فتوای مرجع تقلید خودشان باشند. آن چه ما می‌گوییم با فتوای بعضی از مراجع تقلید تطبیق می‌کند و ممکن است با فتوای بعضی دیگر تطبیق نکند (هر چند فتوای مخالفی وجود ندارد، هر چه هست به اصطلاح احتیاط است، نه فتوای صریح). غرض ما از این بحث این است که شما با متون اسلام از نزدیک آشنا شوید و به منطق متین و محکم اسلام مجهز گردید.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۵۱)

متوجه موضوع شدید؟ مهم نیست که خداوند چه می‌گوید. مهم این است که سلیقه مفسران و راویان و مراجع در برداشت از این آیات چه باشد. و البته مطهری هم صرفاً نظر شخصی خود را مطرح کرده است.

این آیه درباره پوشش سراسری بدن زن نیست. بل که تنها اشاره به پوشش نقاطی از بدن وی است. عجیب است اگر قرآن درباره پوشش فروج و در ادامه آیه، یقه پیراهن زنان حرف زده باشد، ولی به پوشش پستان و باسن که نقاط تحریک آمیز بدن آن‌هاست، اشاره‌ای نکرده باشد. مفسران ما «زینت» را به سادگی به معنای «زیورآلات» گرفته‌اند. در حالی که زینت و زیبایی اندام زنان، قسمت «پستان‌ها» و «باسن» است که جزء نقاط تحریک آمیز بدن آنان نیز هست و جاذبه جنسی دارد.

«...وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» یعنی می‌باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند. البته روسری خصوصیتی ندارد. مقصود پوشیدن سر و گردن و گریبان است. همان طور که قبلاً از تفسیر کشاف نقل کردیم - دیگران نیز همان طور گفته‌اند - زنان عرب معمولاً پیراهن‌هایی می‌پوشیدند که گریبان‌هایشان باز بود، دور گردن و سینه را نمی‌پوشانید. روسری‌هایی هم که روی سر خود می‌انداختند از پشت سر می‌آویختند - همان طوری که الان بین مردان عرب متداول است - قهراً گوش‌ها و بناگوش‌ها و گوشواره‌ها و جلوی سینه و گردن نمایان می‌شد. این آیه دستور می‌دهد که باید قسمت آویخته همان روسری‌ها را از دو طرف روی سینه و گریبان خود بیفکنند تا قسمت‌های یاد شده پوشیده گردد... این ترکیب لغوی، یعنی ترکیب لغت «ضرب» با لغت «علی» این معنی را می‌رساند که چیزی را بر روی چیز دیگر قرار دهند، به طوری که مانع و حاجی بر او شمرده شود... تفسیر صافی نیز بعد از ذکر جمله «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» می‌گوید: برای این که گردن‌ها پوشیده شود.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵)



این که مطهری می‌گوید زنان - مانند چفیه (چپیه یا کوفیه) مردان عرب - روسری‌هایی روی سر خود می‌آویختند که از پشت سر آویزان بود، درست مثل همان پارچه‌های سفید رنگی است که ۶۰ - ۵۰ سال پیش زنان فلسطینی روی سر خود رها می‌کردند که گره نمی‌خورد و آزاد بود. در مورد پوشش زنان فلسطینی این مسئله قابل فهم است، چون اولاً تصاویر و عکس‌های آن زمان موجود است. دوم این که این پارچه‌های سفید برای محافظت از گرما بر روی سر قرار داده می‌شد. یعنی وقتی آفتاب سر و گردن مردان عرب را آزار می‌دهد، طبیعی است که سر زنان را نیز آزار خواهد داد. اما این مطلب که در ۱۴۰۰ سال پیش زنان روسری‌هایی را روی سر خود رها می‌کردند که از پشت آویزان بود و پیراهن‌هایی می‌پوشیدند که گریبان‌ش باز بود، سند تاریخی ندارد. هرچند که در گرمای عربستان بعید نیز نمی‌تواند باشد. مفسران و راویان کلمه «خُمُر» را به معنی «روسری زن» و «سربند» گرفته‌اند و این معنی را وارد فرهنگ زبان عرب نیز کرده‌اند. حالا معلوم شد که علت غیبگویی مفسران و راویان از نوع و مدل لباس باز زنان و روسری‌هایی که در صدر اسلام بر روی سر به حال خود رها شده بود، چیست. آن‌ها می‌خواهند باز بودن یقه لباس زنان و همچنین آزاد بودن روسری‌ها را بهانه‌ای قرار دهند که «خمر» معنی روسری و وسیله‌ای برای پوشاندن یقه و سینه زنان باشد.

البته برای پوشش گردن و سینه باید دکمه یقه لباس را بست و یا از لباسی که یقه باز نداشته باشد استفاده کرد. نه این که با روسری - که تبعاً وسیله‌ای برای پوشش موی سر است - سینه و یقه عریان فرد را پوشاند.

مترجمانی پا را از این هم فراتر گذاشته و کلمه «مقنعه» را به زیرنویس فارسی آیه تلقین و تزریق کرده‌اند تا اجبار به سر کردن آن در ایران، توجیه قرآنی نیز پیدا کند. ولی اگر «خُمُر» نوعی «مقنعه» [آن چه زن بدان سر و محاسن خود پوشد]، آن هم از نوع ایرانی آن باشد، دیگر آن قصه روسری‌های زنان صدر اسلام که از پشت سر آویزان و به جایی هم وصل نبود - که در کتاب کافی (جلد ۵) و در وسائل (جلد ۳) نیز نقل شده - همه دروغ از آب درمی‌آید. از نظر من معنای دقیق کلمه «خمر» برای ما آشکار نیست و دقیقاً نمی‌دانیم که منظور خداوند از آن چیست. به خصوص این که در آیه دیگری کلمه «جلباب» نیز، باز هم به معنای نوعی «پوشش سر» مطرح می‌شود.

قسمت بعدی آیه استثنائی بر آشکار کردن زینت برای افراد نزدیک زن است که جزء محارم او نیز به حساب می‌آیند.

«... وَلَا يُدِينُ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ...»



این افراد شامل شوهران، پدران، پدر شوهران، پسران، پسر شوهران، برادران، پسر برادران، پسر خواهران، زنان، و «ماملکه ایمان» و «تابعین غیر اولی الاربه» و کودکانی که بر عورت زنان آگاه نیستند، می‌شود.

این قسمت آیه که درباره «عورت» زنان صحبت کرده، به سادگی معلوم می‌کند که بحث «زیورآلات» در معنایابی کلمه «زینت» منتفی است. عورت به معنای هر عضوی از بدن انسان که از روی شرم و حیا آن را پنهان کنند، هر امری که باعث شرم شود و آن چه که پوشیده باشد، است. این جا کلمه زینت چیزی جز اشاره به «پستان»‌های زن نیست. شاید علت این مسئله مثلاً هنگام شیر دادن به فرزند باشد که اطرافیان مرد نزدیک به زن، ناخودآگاه آن را می‌بینند. بد نیست در این قسمت بحث، به آیه ۶۰ سوره نور نیز اشاره‌ای شود.

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّائِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

و بر زنان یائسه که امیدی به ازدواج و رابطه زناشویی ندارند، گناهی نیست که لباس‌های خود را فرو گذارند، بی آن که با زینت خود قصد خودآرایی داشته باشند، و این که پاکدامنی پیشه سازند، برای آن‌ها به‌تر و شایسته‌تر است و خدا شنوا و داناست. (سوره نور، آیه ۶۰)

این جا حرفی از باز کردن چادر و مقنعه و روسری نیست، بل که صحبت از بیرون آوردن «لباس زنان» است، بدون این که با اندام‌های زنانه خود قصد جلوه‌گری و خودنمایی داشته باشند. و موضوع محرم و نامحرم و گناه بودن بی‌حجابی کنار گذاشته شده است. اگر زینت را آن طور که مفسران می‌گویند به معنی «زیورآلات زنانه» بگیریم، معنی آیه تمسخرآمیز می‌شود. چون بیرون آوردن لباس، و عریان شدن زن، خود به خود باعث جلب توجه می‌شود، حال خودآرایی و جلب توجه با زیورآلات چه اهمیتی دارد، هنگامی که زن لباسی به تن ندارد و بدن عریانش در معرض تماشاست. خنده‌دار است اگر تصور کنیم دغدغه خداوند، پوشاندن گردن‌بندی است که حضرات ادعا دارند استفاده کردن از آن اشکالی نیز ندارد. اما تعبیر مطهری را نیز از این مسئله بخوانیم:

«مقصود از قواعد کیانند؟ مقصود زنان سالخورده‌ای هستند که از جنبه زن بودن بازنشسته شده‌اند، یعنی دیگر مطلوب مرد - از نظر جنسی - واقع نمی‌شوند و لذا امیدی به ازدواج ندارند. ممکن است طمع داشته باشند، ولی امید ندارند. جمله «ان یضعن ثیابهن» می‌فهماند که زن دو نوع لباس دارد: یکی لباس بیرون و دیگری لباس داخل منزل. آن چه رخصت داده شده است این است که زنان سالخورده می‌توانند لباس رو را دریاورند. ولی در عین حال به آن‌ها اجازه خودنمایی و خودآرایی داده نشده است. **عبیدالله حلبی گفت که امام صادق فرمود مقصود از «ان یضعن ثیابهن» روسری و**



چارقد است!!! گفتم جلو هر کس که بود؟ فرمود: جلو هر کس که بود. اما به شرط این که ساده باشد و نخواهد خود آرایی و خودنمایی کنند.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۶۸)

مطهری از روی جمله «ان یضعن ثیابهن» فهمیده که زنان دو جور لباس بیرون و داخل منزل دارند. یعنی در عربستان زنان هنگامی که به سمت صحرا از خانه خود خارج می‌شدند، لباس بیرون، شاید مثلاً کت و شلوار می‌پوشیدند!!! و البته عید الله حلی نامی از زبان امام صادق نیز تعارف را کنار گذاشته و کلمه «ثیاب» عربی را «روسری» و «چارقد» معنی می‌کند!!! تا همگی دست جمعی به هر دری بزنند که حجاب معنی یهودی خودش را در میان فرهنگ مسلمان حفظ کند.

«در دنباله آیه می‌فرماید: وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ، یعنی زنان به منظور آشکار ساختن زینت‌های پنهان خود، پای بر زمین نگویند. زنان عرب معمولاً خلخال به پا می‌کردند، و برای این که بفهمانند خلخال قیمتی به پا دارند، پای خود را محکم بر زمین می‌کوفتند. آیه کریمه از این کار هم نهی فرمود. از این دستور می‌توان فهمید که هر چیزی که موجب جلب توجه مردان می‌گردد، مانند استعمال عطرهای تند و همچنین آرایش‌های جالب نظر در چهره ممنوع است.» (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۶۲ - ۱۶۱)

همین چند صفحه قبل بود که مطهری از قول روایان و مفسران می‌گفت که سرمه و خضاب و... چون پاک کردنشان سخت است، اگر توسط نامحرم دیده شود اشکالی ندارد. ولی حالا معتقد است که آرایش‌های جالب نظر در چهره ممنوع است!!!

این دومین بار است که در این آیات، کلمه «زینت» به کار برده می‌شود که مترجمان و مفسران و روایان علاقه دارند آن را «خلخال» معنی کرده و منظور از «وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ» را زدن و کوبیدن پا به زمین ترجمه کنند. البته فعل «ضَرَبَ» به غیر از ضربه زدن معانی مختلف دیگری نیز در زبان عربی دارد:

«ضَرَبَهُ الْبُرْدُ: سرما او را زد.
ضَرَبَتِ الْعَقْرَبُ: عقرب گزید.
ضَرَبَ الدَّرْهَمُ: درهم سگه زد.
ضَرَبَ الْخَاتَمُ: انگشتری ساخت.
ضَرَبَ عَلَى الْمَكْتُوبِ: روی نامه را مهر زد.
ضَرَبَ عَلَى الْأَلْهَةِ الْكَاتِبَةِ: ماشین نویسی کرد.
ضَرَبَ فِي الْبُوقِ: بوق زد.
ضَرَبَ فِي الْمَاءِ: در آب شنا کرد.
ضَرَبَ بِيَدِهِ: با دست خود اشاره کرد.



ضَرَبَ بِالْقِدَاحِ: آتش زنه را گرداند و آتش روشن کرد.
 ضَرَبَ بِسَهْمٍ وَنَصِيبٍ فِي: در چیزی شرکت نمود.
 ضَرَبَ الشَّيْءَ: آن چیز حرکت کرد.
 ضَرَبَ الْعَرْفُ: رگ زد یا تکان خورد، الْجَرْحُ أَوْ الضَّرْسُ: درد زخم یا درد دندان سخت شد.
 ضَرَبَ بَيْنَ الْقَوْمِ: میان مردم فساد انداخت.
 ضَرَبَ الدَّهْرُ بَيْنَ الْقَوْمِ: زمانه یا روزگار میان مردم جدایی انداخت.
 ضَرَبَ عَلَيَّ يَدَهُ: بر روی دست او زد یا جلوی دست او را گرفت.
 ضَرَبَ الْقَاضِيَ عَلَيَّ يَدَهُ: قاضی او را محجور نمود و از تصرف در مال خویش، ممنوع کرد.
 ضَرَبَ عَلَيَّ أذُنَهُ: او را از شنیدن چیزی منع کرد.
 ضَرَبَ فُلَانًا عَنْ فُلَانٍ: او را از دیگری منع کرد.
 ضَرَبَ عَنْهُ صَفْحًا: از او روی گردانید و به وی توجه نکرد.
 ضَرَبَ بِهِ عُرْضَ الْحَانِطِ: او را به یکسو انداخت، به او توجه نکرد.
 ضَرَبَ الصَّلَاةَ: نماز را بر پا داشت.
 ضَرَبَ الْخِيْمَةَ: چادر را برافراشت و نصب کرد.
 ضَرَبَتِ الْعَنْكَبُوتُ نَسِيجَهَا: موریانه خانه بست.
 ضَرَبَ الْمَثَلَ: ضرب المثل زد.
 ضَرَبَ الْأَجَلَ: برای چیزی تاریخ و سررسید تعیین کرد.
 ضَرَبَ الْحِزْبَ عَلَيْهِمْ: بر آن‌ها مالیات بست.
 ضَرَبَ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ: آن‌ها را خوار و زبون کرد.
 ضَرَبَ إِلَيْهِ: به سوی او رفت.
 ضَرَبَ إِلَى كَذَا (فِي الْأَلْوَانِ): از رنگی به رنگ دیگر درآمد.
 ضَرَبَ إِلَى الْحُمْرَةِ، إِلَى الصُّفْرَةِ: از رنگ سرخ به زردی درآمد.
 ضَرَبَ اللَّيْلُ: شب دراز شد.
 ضَرَبَ الزَّمَانُ: زمان گذشت.
 ضَرَبَتِ الطَّيْرُ: پرنده‌گان برای روزی پرواز کردند.
 ضَرَبَ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ: چیزی را با چیزی آمیخت.
 ضَرَبَ الْحَاسِبُ كَذَا فِي كَذَا: رقمی را در رقمی ضرب کرد.
 ضَرَبَ الرَّقْمَ الْقِيَاسِيَّ: به بالاترین درجه و رقم از نوع خود رسید.
 ضَرَبَ فِي حَدِيدٍ بَارِدٍ: به کار بیهوده دست زد، کوشش او به هدر رفت.
 ضَرَبَ احْتِمَاسًا لِأَسْدَاسٍ أَوْ ضَرَبَ احْتِمَاسَهُ فِي اسْدَاسِهِ: در حيله و مکر و فریب کوشید.
 ضَرَبَ ضَرْبًا وَضَرْبَانًا فِي الْأَرْضِ: برای تجارت و یا جنگ از شهر خارج شد. (فرهنگ لغت المعانی)

همان طوری که می‌بینید هنگامی که فعل «ضَرَبَ» همراه با «يَدٌ» [دست] می‌آید، معنای «اشاره کردن با دست» می‌دهد. [ضَرَبَ يَدَهُ: با دست خود اشاره کرد]، ولی چرا «ضَرَبَ» همراه با «رَجُلًا» [یا]، «مَحْكَمًا بِأَهْ زَمِينٍ كَوَيْدِنَ وَضَرْبَهُ زَدْنَ بِأَهْ» معنا می‌گیرد؟ توجیه مطهری و



مفسران دیگر درباره این که زنان عرب برای این که بفهماند خلخال قیمتی به پا دارند، پای خود را محکم بر زمین می کوفتند، اصلاً قابل فهم و تصور نیست و سندی نیز برای آن وجود ندارد. منطقی تر است اگر بگوییم خداوند به زنان توصیه کرده، با پاهای خود، جوری حرکت و اشاره نکنند که باسن، یعنی بخشی از بدن که جزء زیبایی‌های اندام زنان است و تحریک کننده، [معلوم] شود. به نوعی، اشاره این قسمت آیه، به خرامان راه رفتن زنان است.

همین جا لازم است اشاره‌ای به مطلبی در مورد فرهنگ جهان اسلام داشته باشم. رقص، ترکیبی از موسیقی و ورزش است که اگر جنبه دلبری و عشوه‌گری و تحریکات جنسی نداشته باشد، از هنرهایی است که می‌تواند ذهن و بدن انسان را در مسیر رشد قرار می‌دهد. مانند رقص Bharatanatyam در هندوستان که معرف فرهنگ و تاریخ و باور مردم آن سرزمین است. اما در این میان وجود پدیده‌ای به نام «رقص عربی» که در فرهنگ خاورمیانه رواج داده‌اند و در آن زنانی تقریباً عریان، با حرکات خاصی که بوی دلبری و تحریکات جنسی دارد را در کار نمایش و ارائه اندام‌های جنسی از جمله سینه و باسن به تماشاچیان و به نوعی مشتریان می‌بینید، بسیار سوال برانگیز است. از نظر بنده چنین رقصی که با فرهنگ و پوشش و اعتقادات زنان عرب مسلمان کاملاً منافات دارد، جزء واردات جدید خاورمیانه است و قدمت تاریخی هم نمی‌تواند داشته باشد. و در کل نوعی توهین و دهن کجی مسلم به فرهنگ اسلامی و سفارشات قرآن است.

حال به تر است نگاهی بیندازیم به اصلی‌ترین آیه‌ای که موافقان حجاب موی سر بانوان مسلمان، برای تأیید نظر خود به آن استناد می‌کنند و آن آیه ۵۹ سوره احزاب است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا.

ای پیامبر به همسران و دخترانت و به زنان مؤمنین بگو که جلباب‌های (روسری‌ها) خویش را به خود نزدیک سازند. این کار برای این که شناخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند نزدیک تر است و خدا آمرزنده و مهربان است.

در این آیه دو مطلب را باید مورد دقت قرار داد: یکی این که جلباب چیست و نزدیک کردن آن یعنی چه؟ دیگر این که آن چه به عنوان علت و فایده این دستور ذکر شده که: «شناخته شوند و مورد آزار واقع نشوند» چه معنی دارد؟ اما مطلب اول: در این که جلباب چه نوع لباسی را می‌گویند، کلمات **مفسرین و لغوتین مختلف است و به دست آوردن معنای صحیح کلمه دشوار می‌باشد؟** در المنجد می‌نویسد: جلباب پیراهن یا لباس گشاد است. در مفردات راغب که کتاب دقیق و معتبری است و مخصوص شرح لغت‌های قرآن نگاشته شده است، می‌گوید: جلباب یعنی پیراهن و روسری!!!



قاموس می گوید جلباب عبارت است از پیراهن و یک جامه گشاد و بزرگ کوچک تر از ملحفه و یا خود ملحفه (چادر مانند) که زن به وسیله آن تمام جامه های خویش را می پوشد، یا چارقد. لسان العرب می نویسد: جلباب جامه ای است از چارقد بزرگ تر و از عبا کوچک تر. زن به وسیله آن سر و سینه خود را می پوشاند. عبارت کشف نیز قریب به همین است. و در تفسیر مجمع البیان آن جا که لغت را معنی می کند می گوید: جلباب عبارت است از روسری ای که در موقع خروج از منزل به کار برده می شود و سر و صورت را با آن می پوشانند. ولی ضمن تفسیر آیه می گوید: مقصود این است که با روپوشی که زن به خود می گیرد محل گریبان را پوشاند. بعد می گوید: و گفته شده است که جلباب همان چارقد است و مقصود آیه این است که زنان آزاد در وقت بیرون رفتن پیشانی ها و سرها را پوشانند.

چنان که ملاحظه می فرمایید معنی جلباب از نظر مفسران چندان روشن نیست. آن چه صحیح تر به نظر می رسد این است که در اصل لغت، کلمه جلباب شامل هر جامه وسیع می شده است. ولی غالباً در مورد روسری هایی که از چارقد بزرگ تر و از ردا کوچک تر بوده است به کار می رفته است. ضمناً معلوم می شود دو نوع روسری برای زنان معمول بوده است: یک نوع روسری های کوچک که آن ها را خمار یا مقنعه می نامیده اند و معمولاً در داخل خانه از آن ها استفاده می کرده اند. نوع دیگر روسری های بزرگ که مخصوص خارج منزل بوده است. این معنی که با روایاتی که در آن ها لفظ جلباب ذکر شده است نیز سازگار است، مانند روایت عیدالله حلبی که در تفسیر آیه ۶۱ سوره نور نقل کردیم. مضمونش این بود که در مورد زنان سالخورده جایز است خمار و جلباب را کنار بگذارند و نگاه به موی آن ها مانعی ندارد. از این جمله فهمیده می شود که جلباب وسیله پوشانیدن موی سر بوده است. بنابراین مقصود از نزدیک ساختن جلباب، پوشیدن با آن می باشد، یعنی وقتی می خواهند از خانه بیرون بروند، روسری بزرگ خود را با خود بردارند. البته معنی لغوی نزدیک ساختن چیزی، پوشانیدن با آن نیست، بل که از مورد، چنین استفاده می شود. وقتی که به زن بگویند جامه ات را به خود نزدیک کن، مقصود این است که آن را رها نکن، آن را جمع و جور کن، آن را بی اثر و بی خاصیت رها نکن و خود را با آن بپوشان. (مرتضی مطهری، مسئله حجاب، ص ۱۷۳ تا ۱۷۵)

همان طور که می بینید مفسران در معنای کلمه «جلباب» با یکدیگر اتحاد نظر ندارند و هر کدام حدس و گمان خود را در جای معنای آن گذارده اند. این همه اختلاف نظر نشان دهنده این است که آن ها نمی دانند جلباب دقیقاً به چه معناست. حال به ترجمه دیگری از این آیه پردازیم:

«ای پیغمبر! به همسران و دختران و همسران کسانی که مؤمن هستند بگو: چادرهایشان را بر خود فرو پوشند [تا بدن و آرایش و زیورهایشان در برابر دید نامحرمان قرار نگیرد]. این [پوشش] به این که [به عفت و پاکدامنی] شناخته شوند نزدیک تر است، و در نتیجه [از سوی مردم بی تقوا] مورد آزار قرار نخواهند گرفت؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.»

این ترجمه قرآن اثر «حسین انصاریان» همچون ترجمه های فارسی دیگر، مملو از پرانتز و گیومه و کروشه است. این پرانتزها توضیحاتی است که مترجمان آیات قرآن به متن اضافه می کنند که

کلام خداوند نیست و در متن عربی آیه نیز وجود ندارد. محقق بنیان اندیش به خوبی می‌داند که این مترجمان در داخل این پراترها منویات خود را به خواننده القاء می‌کنند و در بعضی موارد حتی با توضیحات اضافه داخل پراترها، معنی کلام خدا را نیز برمی‌گردانند.

همان طور که می‌بینید در متن ترجمه آیه و در کروشه، جمله «تا بدن و آرایش و زیورهایشان در برابر دید نامحرمان قرار نگیرد» در متن عربی آیه وجود ندارد و از زبان مترجم به آیه اضافه شده و کلام خداوند نیست. به این ترتیب مترجم محترم با اضافه نمودن این جمله، معنی پوشش در برابر نگاه نامحرمان را به خواننده مسلمان ایرانی القاء می‌کند. همان مسلمان ایرانی که به او هرگز اجازه نمی‌دهند تا مستقیم و بی‌واسطه با زبان عرب آشنا شود و نفرت از عرب و اسلام و برتر انگاری قوم فارس را دائماً به او القاء می‌کنند و هنگام مطالعه کتاب آسمانی‌اش برای او چاره‌ای جز رجوع به زیرنویس آیات باقی نمی‌گذارند. اینک این مسلمان ایرانی قانع شده که منظور خداوند از این آیه، پوشش در برابر نگاه مردان نامحرم است.

حقه بازی مسئله این جاست که متوسلین به این آیه برای پشتوانه تراشی و جوب حجاب از دید خداوند، توجه ندارند که آیه ۵۹ سوره احزاب، دنباله موضوع دو آیه قبل از خودش است که توسط این افراد به عمد ندیده گرفته می‌شود. حتی جریان این آیات بعد از آیه ۵۹ نیز همچنان ادامه دارد:

«خداوند در دنیا و آخرت لعنت می‌کند و وعده عذابی سخت به کسانی می‌دهد که خدا و رسول‌اش را آزار می‌دهند، و گناه آشکاری مرتکب می‌شوند آنان که مؤمنین زن و مرد را بدون یقین و بر سبیل احتمال و بهتان می‌آزارند. ای پیامبر به زنان و دختران و زنان مؤمنین بگو ساده‌ترین راه شناخته نشدن و آزار ندیدن، بر خود بستن سرپوش است. اگر منافقان و کسانی که در شهر اخبار دروغ پخش می‌کنند و در قلب‌هایشان مرض است، دست نکشند، ما هم تو را بر آن‌ها برانگیزانیم که از آن پس جز اندک زمانی در مدینه در جوار تو زیست نتوانند کرد. آنان لعنت شدگان‌اند، هر کجا یافت شوند باید دستگیر شده و به سختی به قتل برسند. این سنت خدا است که در همه ادوار امم گذشته برقرار بوده و بدان که سنت خدا هرگز مبدل نخواهد گشت.» (سوره احزاب، آیات ۵۷ تا ۶۲)

بدین ترتیب این آیات، آیاتی **سیاسی** هستند که به اتفاقاتی در اطراف پیامبر و نومسلمانان اشاره دارند. موضوع آیه درباره آزار و اذیت پیامبر و مردان و زنان مؤمن در اطراف اوست. خطاب آیات، خطاب عام و به زنان جهان نیست. آیه نمی‌گوید که وقتی با مرد نامحرم برخورد کردید، چادر به سر کنید. آیه توصیه به پوشش «چهره» دارد، نه موی سر، تا شناسایی آن‌ها در فضای پر از توطئه اطراف پیامبر ممکن نباشد. اگر «خمر» را چنان که می‌گویند به معنای «روسری» بگیریم، با همان روسری می‌توان چهره را پوشاند و دیگر نیازی به استفاده از «جلباب» نیست که مفسران هنوز در معنای دقیق آن نیز اتفاق نظر ندارند.



به هر حال خطاب این آیه، نه در مورد مرد نامحرم، بل که در مورد منافقینی است که پیامبر و تازه مسلمانان را آزار می‌دهند و علیه آن‌ها **توطئه** می‌کنند. همین امروز هم سیاستمداران و قدرتمندان دنیا، هنگامی که ثروت و قدرت خود را در خطر می‌بینند، مخالفان خود را از طریق زن و بچه‌شان تهدید می‌کنند و بسیاری از دسته‌ها و گروه‌های مبارز جهان، جلوی دوربین‌های تلویزیونی چهره خود را می‌پوشانند تا شناخته نشوند. خداوند توصیه دارد که در جو سیاسی به وجود آمده، ناشی از ظهور دین جدید، افراد باید مواظب خود باشند تا شناسایی نشوند. می‌بینید که آیه، در دنباله موضوع خود، به منافقان و دروغ‌پراکنان اطراف پیامبر اشاره دارد و **تهدید به اخراج آن‌ها از شهر و حتی دستگیر شدن و قتل آن‌ها می‌کند**. آیا در این آیات حرفی از مرد نامحرم یا گناه بودن بی‌حجابی می‌شنوید؟^۱

در این قسمت باید به نکته مهم دیگری اشاره شود. کسانی که بی‌حجابی را جرم می‌پندارند و برای آن عقوبت اخروی قائل هستند، این بار نمی‌توانند آیه‌ای در این رابطه از قرآن بیرون بکشند، چون خداوند برای بی‌حجابی زن مسلمان مجازاتی تعیین نکرده است و در احادیث هم چنین مطلبی دیده نشده است. و چون اشاره‌ای به این مورد نشده، ناچاراً و همچون همیشه آن را از دهان نویسندگان بنی اسرائیلی بیرون می‌کشند:

«ابن عباس گوید در حدیث معراج مصطفی علیه السلام که او می‌گفت... جبرئیل به نزد آمد و گفت: یا محمد برخیز که امشب شب تو است. خداوندت می‌سلام کند و مرا فرستاد تا تو را ببرم تا ملکوت هفت آسمان... وی مرا به دوزخ برد... و زنانی را دیدم به گیسوها آویخته عذاب می‌کردند. گفتم یا جبرئیل ایشان که‌اند؟ گفت: **آن زنان‌اند که موی خویش را از مردان نامحرم بپوشیدندی**» (تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ص ۱۳۴۰)

علاقه دارم قسمت پایانی این یادداشت را با اشاره‌ای به آیات ابتدایی سوره مؤمنون که مانیفست خداوند درباره اعمالی است که انسان را به بهشت هدایت می‌کند، تمام کنم: به تحقیق رستگار شدند مؤمنان: آنان که در نمازشان خشوع می‌ورزند/ و آنان که از یهوده اعراض می‌کنند/ آنان که زکات را می‌پردازند/ آنان که شرمگاه خود را نگه می‌دارند، جز بر همسران یا ماملکه ایمان، که در نزدیکی با آنان مورد ملامت قرار نمی‌گیرند/ و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود مراعات می‌کنند/ و بر نمازهای خود مواظبند، اینان میراث بران هستند، که فردوس را که همواره در آن جاویدانند به ارث می‌برند... [سوره مؤمنون، آیات ۱ تا ۱۱]

۱. لازم به توضیح است که کلمه «قتل» در این آیه ممکن است به معنای «کشتن» نباشد. چون خداوند در مورد بدترین گناهان که «شرک» است و قابل بخشش هم نیست، یا رباخواری که اعلان جنگ با خدا و رسول او است، دستور کشتن و قتل نمی‌دهد.

آیا در این لیست کوتاه و ساده اعمالی که انسان را به بهشت رهنمون می‌کند، سخنی از پوشش موی سر زنان می‌بینید؟ و اگر بی‌حجابی از نظر خداوند «جرم» و «گناه» نیست و مجازات اخروی ندارد، ما بر چه اساسی مجازات جزایی در کشورمان برای آن قائل هستیم؟ آیا یهودیانی چون عتیق نیشابوری که بی‌حجابی را عاملی برای آویزان شدن زنان در جهنم، آن هم از ناحیه موی سر می‌دانند، توضیحی برای این آیات ابتدایی سوره مؤمنون دارند که خداوند غفور و رحیم در لیست مختصر مواردی که از انسان، «مؤمن» می‌سازد و او را به بهشت هدایت می‌کند، چرا نامی از حجاب موی سر نبرده است؟ (ادامه دارد...)



نگاه اجمالی به فرقه اهل حق

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، مُنِينًا إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعْبًا كُلٌّ حِزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (سوره روم، آیات ۳۲-۳۰)

این نوشتار خطابی است به جامعه کنونی فرقه‌های چندگانه اهل حق که از ایران تا ترکیه، عراق و سوریه و... هر کدام با اسامی مختلف و آیین‌های من درآوردی مشغول و سرخوش‌اند. در ایران کتاب‌ها و مطالب فراوانی درباره این فرقه جعلی نوشته شده، اما هنگامی که موضوع از دید بنیان‌اندیشانه و بر پایه تحقیقات و اسناد جدید بررسی شود، تاریخچه این آیین شکل دیگری به خود می‌گیرد. بنیان‌اندیش امروز می‌تواند تمام کتب و روایت و سنگ قبر و شجره‌نامه خاندان‌های اهل حق را در کم‌تر از لحظه‌ای به آب «پوریم» بشوید و از صحنه تاریخ به کناری نهد، که اگر تا همین دو بیست سال پیش خبری از تجمعات سازمان یافته انسانی در این سرزمین نیست، پس تمام شجره‌نامه‌های قلابی این خاندان‌ها، جز به یهودیان به جای دیگری متصل نخواهد شد. اما این نوشته مختصر، بیش‌تر دعوتی است به بازنگری محتوای باورهای که به اسم «مذهب» و در اصل برای انحراف کلام خدا به خوردمان داده‌اند.

واقعیت این است که پیروان اهل حق در ایران از مسلکی که به آن اعتقاد دارند، چیز زیادی نمی‌دانند و تنها خود را موظف و محدود به تقلید از مراسم ظاهری آن کرده‌اند. اما امروز به لطف تحقیقات بنیان‌اندیشانه تمام این گفت و گوهای تاریخی، مسیر قطعی و روشن خود را یافته و تکلیف ما مسلمانان را با دوست و دشمن خود مشخص کرده است.

در این یادداشت دو کتاب در زمینه تاریخچه این فرقه بررسی خواهد شد. یکی کتاب معروف «نامه سرانجام» یا کلام خزانه، ترجمه و تصحیح و تفسیر صدیق صفی‌زاده (بورکه‌ای) که توسط انتشارات هیرمند در سال ۱۳۷۵ چاپ شده است. دوم کتاب «تاریخ خاندان‌های حقیقت و مشاهیر متأخر اهل حق در کرمانشاه» نوشته محمد علی سلطانی که در سال ۱۳۷۴ لوح تقدیر سیزدهمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران را از دست مصطفی میرسلیم و لوح تقدیر نخستین دوره انتخاب پژوهش سال ۱۳۷۵ را دریافت کرده است.^۱

۱. در سرزمینی که رهبران آن ادعای سردمداری جهان اسلام را دارند، هنگامی که چنین اثری به عنوان به‌ترین کتاب سال انتخاب می‌شود، پژوهشگر را به این سوال می‌رساند که به واقع در این مملکت اسلامی چه می‌گذرد؟ و سکان هدایت آن در بخش فرهنگ و مذهب به دست چه افرادی است؟



پژوهش فرسنگ سال
 لوح تقدیر نخستین دوره آفتاب پژوهش سال ۱۳۷۸



سید عطاءالله مهاجری

فرزینکبک یارسانداستانی
 ۱۳۷۸



کتابخانه عمومی یاران
 لوح تقدیر سیزدهمین دوره آفتاب کتاب سال ۱۳۷۸



سید علی میرسیم
 فرزینکبک یارسانداستانی

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
 أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. (نحل، ۱۲۵)



«سرانجام به معنی آخر و عاقبت کار است و شامل کلیه متونی است که سلطان اسحاق و یارانش در قرن هشتم هجری پدید آورده‌اند و این متون شامل سرودهای بسیار و نیایش‌ها و ادعیه و آداب و رسوم مذهبی و مسلکی است و همچنین شامل قربانی‌ها و نذر و نیازها می‌باشد و **بیش تر مطالب آن را سینه به سینه حفظ کرده‌اند** و کلام خوانان آن را برای مردم بازگو می‌کنند.» (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، مقدمه، ص ۱۱)

«نخستین کسی که مسلک یارسان را به وجود آورد، بهلول ماهی در قرن دوم هجری بود که تحصیلات خود را نزد امام جعفر صادق به پایان رساند. آرامگاه وی در بالای کوهی به نام تنگه گول در چشمه سفید، ۱۶ کیلومتری اسلام آباد غرب می‌باشد. نام چند تن از یارانش: بابا لره لرستانی، بابا رجب لرستانی، بابا حاتم لرستانی، بابا نجوم لرستانی است. پس از وی مرد دیگری به نام باباسرهنگ در قرن ۴ هجری در پیرامون کوه شاهو، ۱۲ فرسنگی جنوب سندج متولد شد، خود را «مظهر الله» خواند و گروه زیادی به او گرایش پیدا کردند. نام چند تن از یارانش **رقاف، قلم، روم، خنکار، نوا، یرنج، قیصر، گرچک، تبریز، صبوره، احمد و ابراهیم است!!!** (همان، ص ۲۳)

«ظهور کل و اعظم‌ترین دوره‌ها دوره سلطان اسحاق است، زیرا هفتن و چهلتن ذاتاً در صفات پاک بوده‌اند و سایر دوره‌ها هم هر کدام در پردیور تجلی کرده‌اند. اولین دوره پس از غیبت مولا، دوره بهلول ماهی بوده که با یاران لرستانی‌اش، بابا لره و بابا رجب و بابا حاتم و بابا نجوم در خفا راز و نیاز می‌کرده‌اند و دیوانه‌وار زندگی خود را به سر برده‌اند، تا این که در سال ۲۱۹ هجری قمری در تنگه گول جهان را وداع گفته است. کلیه کلام او و یارانش در دفتری به نام «دوره بهلول» نوشته شده و در سینه یاران نیز حفظ شده است و او اولین کسی است که در آغاز اسلام، مسلک یارسان را پی‌ریزی کرده است و چنان که گویند این اسرار از زمان حضرت علی علیه السلام سینه به سینه **او رسیده است.**» (همان، ص ۵۸۰ و ۵۸۱)

«سومین دوره پس از غیبت مولا، دوره شاه خوشین لرستانی است که با یاران بی‌شمار خود در لرستان ظهور کرد و دوره او مهم و عظیم بود. تولد او در سال ۴۰۶ هجری قمری **از دختری بکر در لرستان** اتفاق افتاده و در سی و دو سالگی ذات به او تجلی کرده و در ۶۱ سالگی در آب رودخانه گاماسب فرو رفته است.» (همان، ص ۵۸۲ و ۵۸۳)

به نظر می‌رسد یهودیان هنگام جعل این اسناد بیش‌تر قصد شوخی با مسلمانان این سرزمین را داشته‌اند. و گرنه تولد شخص از دختری بکر چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! یا ساخت اسامی افرادی چون قلم، روم، خنکار، نوا، یرنج، قیصر، گرچک، تبریز و بابا لره لرستانی و... بی‌شک هدفی جز تمسخر ملت مسلمان ایران در خود نهفته ندارد.

«... در یکی از سرانجام‌های خطی دیگر نیز چنین نوشته شده است: عیسی برزنجی‌ای که از علماء و دانشمندان بزرگ برزنج به شمار می‌رفت، روزی قصد زیارت خانه خدا را کرد و به این منظور بار و بنه سفر را بست و از دیار خود به سوی مکه با کاروانی رهسپار شد. وی چون پیر و سالخورده بود، کارهایش را نمی‌توانست به خوبی انجام دهد. کاروان هم شبانه به راه می‌افتاد و کاروانیان در دشت بیمناسکی او را در نزدیکی‌های سرزمین حلوان که در شهرزور واقع شده رها کردند. شیخ عیسی از کار آنان آزرده گشت و به نیایش خداوندگار پرداخت و از چشمانش قطرات اشک روان شد. در این هنگام ناگهان پاره نوری از آسمان فرود آمد و به او ندایی رسید که ای شیخ، شما دیگر حاجی شده‌ای (؟؟؟) و به خانه‌ات بازگرد. شیخ چون ندا را شنید، به زاد و بومش بازگشت و هنگامی که به برزنج رسید، سه درویش را [به نام‌های **بنیامین، داوود و پیر موسی**] بر آستانه خانه‌اش دید. شیخ به محض دیدن سه درویش آنان را به اندرون خانه‌اش فرا خواند و گرمایشان داشت. درویشان پس از این که مدتی را در خانه شیخ عیسی به سر بردند، به او پیشنهاد کردند ازدواج کند. شیخ عیسی نخست از تقاضای درویشان سرپیچی کرد، ولی سپس پذیرفت. درویش‌ها بنا به پیشنهاد شیخ به خواستگاری دختر «حسین بیگ جاف» که فرمانروای شهرزور بود، رفتند. ولی حسین بیگ پیشنهاد آنان را نپذیرفت و دستور داد سه درویش را زندانی کنند. اما درویش‌ها کارهای خارق‌العاده‌ای از خود نشان دادند که مایه تعجب و شگفت حسین بیگ گردید و سرانجام به ازدواج دخترش با شیخ عیسی تن درداد. و شیخ عیسی با دایراک، دختر حسین بیگ ازدواج کرد. پس از گذشت زمانی، دایراک آبستن شد و زمان



زادش فرارسید و او پسری که چهره‌اش آغشته به نور بود زاید. شیخ عیسی به دیدن نوزادش رفت و چون او را دید، دریافت که نور چهره این نوزاد همان پاره نوری است که در بیابان با آن روبه رو شده بود. خواست این راز را بگشاید که ناگهان زبانش بسته شد و دردم جان سپرد. این نوزاد را **اسحاق** نام گذاردند... از سرودهای علمای شهرزور چنین استنباط می‌شود که سلطان اسحاق مقدمات ادب و عربیت را نزد **ملا الیاس** شهرزوری که با آن خاندان پیوستگی و ارتباط داشت فراگرفت. چنان که از این مقدمات به دست می‌آید سلطان اسحاق شعر هم می‌سرود و اشعارش در کلام خزانه مسطور است و تفسیری هم داشته که به تفسیر القرآن معروف بوده که **متأسفانه از آن خبری نداریم**. اسرار یارسان که در قرن دوم هجری در سینه بهلول ماهی و یارانش محفوظ بود و تا قرن ۷ هجری **آن اسرار یداً به ید به یکدیگر سپرده شده بود**، در سده ۷ و ۸ هجری به صورت قانون و ارکان اهل حق و به نام حق و حقیقت و یارسان به یاران ابلاغ شد و در واقع سلطان اسحاق روی همین اصل مؤسس و مقنن مسلک اهل حق محسوب می‌گردد. (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۱۶ تا ۱۸)

«شهرزور یکی از شهرستان‌های سه گانه ایالت موصل به شمار می‌رود و در جانب شرقی دجله به شکل هلالی از شمال به جنوب واقع شده است. قسمت عمده مردم آن کرد می‌باشد و تعدادی از نفوس آن ترک و عرب و نیز **گروهی کلدانی و یهودی است**». (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۳۳)

این داستان که به یک افسانه شبیه است، پایه و مایه ابتدایی باورهای اهل حق به شمار می‌رود. کاری به این ندارم که این همه اسامی قبضه شده یهودی در دل این داستان چه می‌کند. چرا که یهودیان عادت دارند هنگام جعل اسناد تاریخی، اثر انگشت و ردپایی از خود در آن به جا بگذارند تا به شکل تلویحی اعلام کنند که همه جا حضور دارند و همه چیز در کنترل آنهاست. مانند نقش ستاره داوودی که به دیوار مساجد و ابنیه‌هایمان از ترکیه و ایران گرفته تا هندوستان کاشته‌اند.

اما این جا نیز همان شگردهای عرفانی برای ایجاد بدعت و تغییر مسیر در دین اسلام مشاهده می‌شود که از زبان خدا تو را به مکه نرفته حاجی می‌کنند و از میانه راه به خانه‌ات باز می‌گردانند.

«این کتاب که مهم‌ترین و مقدس‌ترین کتاب یارسان (اهل حق) است، بر مبنای دونادون یا تجلی **ارواح بر اندام‌ها** سروده شده که این جهان را حقیقتی از جهان دیگر می‌داند و مردمان این جهان را به منزله سایه‌های جهان دیگر به شمار می‌آورد و روح را مربوط به جهان دیگر می‌پندارد و چنین وانمود می‌کند که آن چه را ما در این جهان می‌آموزیم، در حقیقت یادآوری چیزهایی است که در گذشته می‌دانسته‌ایم. زیرا روح در جهان برتر موجود بوده و بدن به منزله پرده‌ایست که بر روی آینه‌ای آویخته شده باشد و مانع از تابش نور است و این پرده بر اثر ریاضت نفس و سیر و سلوک معنوی برطرف می‌شود و **بنابراین انسان باید همیشه در سیر و سلوک و ریاضت باشد تا کمال مقصودش حاصل شود**... با انتشار متن‌های گورانی از طرف نگارنده که قبلاً آن‌ها را جزء اسرار



مگو می‌پنداشتند و با تفسیر و حل و تعبیرات و اشارات پیچیده این متون، اینک بسیاری از اسرار یارسان بازگو شده است. **زیرا متون یارسان در گذشته پنهان نگه داشته می‌شد و دسترسی بدان دشوار بود و هنوز هم تحقیق زیادی در این باره نشده است** و این متون از لحاظ زبان شناسی و ریشه‌های اساطیری و باورهای آیینی بسیار حائز اهمیت است. کتاب کلام خزانه به بارگه بارگه، دوره هفتوانه، گلیم و کول، دوره چهلتن، دوره عابدین و خرده سرانجام تقسیم شده و مطالب‌اش در قرن هشتم هجری نوشته شده است. مندرجات آن نیایش خداوندگار و تکالیف انسان در جهان و اسطوره‌های مذهبی و ملی است.» (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۱۲)



تصاویر بالا عکس‌های قدیم و جدید مقبره سلطان اسحاق است که در مسیر جاده پاوه به نودشه در نزدیکی روستای نیسانه و در کنار ساحل رود سیروان قرار دارد. مقبره‌ای با گنبد کلاه بوقی که به مقبره‌های یهودی می‌ماند.

«جهان زیباست و خداوند آن را از نور خود خلق و تابناک کرده است. بنابراین بدی در آن راه ندارد و توحید و عرفان مسلک پیامبران و مایه جان عرفاء و اولیاء است و توحید بینایی دل است و این بینایی از معرفت انسان پدید می‌آید و این معرفت جز از راه شناخت پیامبران و اولیاء و پیران به دست نمی‌آید و چنان چه انسان به معرفت دست یابد، پس از ریاضت‌های زیاد به حقیقت می‌رسد و در صف اهل حق قرار می‌گیرد و در واقع حقیقت پس از مراحل شریعت و طریقت و معرفت به دست می‌آید.» (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۳۰)

علت نماز نخواندن پیروان بسیاری از این فرقه‌ها در همین مطلب نهفته است که آن‌ها می‌پندارند که از مرحله شریعت عبور کرده و به مراحل طریقت و معرفت رسیده‌اند. البته بعد از این خواهید دید که باورهای اهل حق هیچ‌گونه ارتباط و همخوانی با فرهنگ قرآن و آموزه‌های اسلامی ندارد. با این حال بعد از پیروزی انقلاب ۵۷ و به دلیل جوی که بر کشور حاکم بود، بعضی فرق نماز خواندن را به پیروان خود توصیه کرده‌اند.

«کفر در اصطلاح یارسان به معنی ایمان حقیقی است!!!! در کتاب (کشاف) نیز کفر به همین معنی آمده است و می‌افزاید که: بعضی گویند کفر پوشیدن کثرت در وحدت است. کاشانی گوید: کفر از مقتضیات اسماء جلال است و بعضی گویند: کفر حقیقی عبارت از فنای عبد است!!!!» (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۱۴۰)

این هم حرف‌های اضافه عرفانی که به نوعی دهن کجی به آیات قرآن نیز هست تا نشان دهند که جهان پر از موضوعات و دیدگاه‌های مختلف است و جنبه‌های متفاوت دارد که برای همه انسان‌ها قابل درک نیست!!! جنبه عرفانی، جنبه فلسفی، جنبه مذهبی و فقهی، منطقی و کلامی و...

«خاندان‌های حقیقت که قیادت و ریاست مذهبی این نحله را از دوران ظهور حضرت سلطان اسحاق به عهده داشته‌اند، هفت خاندان منشعب از هفتوانه و چهار خاندان شاه مهمان می‌باشند. در این قلمرو جغرافیایی که از خراسان و نواحی شمالی ایران و آذربایجان تا مناطق کردنشین و عراق و ترکیه را شامل می‌شود، خاندان شاه ابراهیمی و یادگاری از پرجمعیت‌ترین و مقتدرترین خاندان‌های نخستین به شمار می‌روند. خاندان شاه ابراهیمی در عراق کنونی (شهرزور، کرکوک و...) و در ایران در مناطق اهل حق نشین کردند و صحنه و حومه تهران و آذربایجان پیروان چشمگیری دارند. اما با وجود حضور بارز گذشتگان و مسند نشینان خاندان شاه ابراهیمی کردند، در مسیر تردد کاروان‌های زیارتی عبات بر سر شاهراه خراسان در کردند و سایر نقاط غربی، که محل عبور سیاحان و مستشرقین و رجال مشهور و صاحبان خاطرات و سفرنامه‌ها و ... بوده‌اند، هیچ‌گونه نشانی در آثار آنان اعم از سفرنامه، خاطرات، یادداشت، تواریخ، گزارش‌های دولتی و غیره از بزرگان مزبور ثبت نشده است؟؟؟ حتی در مجموعه اسناد فرمانفرما که در اواخر قاجاریه گزارش گونه‌ای از خاندان‌های تکیه‌دار اهل حق تهیه و تنظیم گردیده، با این که به خاندان‌های کوچک‌تر اشاره دارد، اما نامی از خاندان شاه ابراهیمی کردند نبرده است. و نیز عباس عزوای در تاریخ الکاکائیه، که محل و مسند



نشینان عراق و ایران را فهرست وار ذکر کرده است، در فهرست خود این خاندان دیرینه سال را نیاورده. چاپ‌های اولیه کتاب «مشاهیر اهل حق» نیز از احوال و زندگانی این بزرگان خالی است. یگانه مأخذی که درباره مسندنشینان سادات شاه ابراهیمی کنند مطلبی آورده «اوژن اوین» فرانسوی است که در سفرنامه خود می‌نویسد: در کرد یک **موسوی** موصلی الاصل است که سید رضا بیک سیف السادات نامیده می‌شود و در قبرستان کرد مدفون است. و در قرن هجدهم به میان آنان آمده و در کرد مستقر شده. پیروانش او را نایب علی و **نماینده خدا** می‌دانند. شفاعت در بارگاه کبریایی در مورد قبولاندن دعا و نیاز آنان و قضاوت و حکمیت در منازعات و حل هر گونه اختلاف به عهده اوست. اعقاب وی نیز نسل به نسل به ارشاد کردنی‌ها و همسایگان‌شان گوران‌ها پرداختند. (محمدعلی سلطانی، تاریخ خاندان‌های حقیقت و مشاهیر متأخر اهل حق در کرمانشاه، ص ۲۲)

بنابراین مردم اهل حق برای دعا‌های خود به درگاه خداوند، برخلاف دین اسلام، احتیاج به واسطه و دلال مذهبی و شفیع دارند و از این بابت اختلاف فاحشی بین این فرقه و آموزه‌های اسلامی وجود دارد.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ، أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ، فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۸۶)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (سوره بقره، آیه ۱۰۷)

وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّهُمْ يَتَّقُونَ (سوره انعام، آیه ۵۱)

وَمَا أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ. (سوره شوری، آیه ۳۱)

«آقا سید قاسم افضلی شاه ابراهیمی که قبل از انقلاب عهده‌دار تکیه و امورات پیروان خاندان شاه ابراهیمی کردند گردید، در سال ۱۳۵۰ به تنظیم و نشر دفاتر یاری تحت عنوان رموز یارسان پرداخت و از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۰ چندین گنبد و مرقد پیشوایان اهل حق را بنا نمود. از جمله: بنا و تعمیر گنبد حضرت پیرنیامین، بنا و تعمیر گنبد حضرت پیرموسی در کرد، بنا و تعمیر کلی چشمه هانی تا شاه ابراهیم و احداث چند باب ساختمان جهت سکونت زائرین، بنای مرقد مطهر حضرت سیدرضا بیگ در بابایادگار، بنا و تعمیر مرقد حضرت سید محمد گوره سوار در پردیور، بنا و تعمیر کلی مرقد و گنبد حضرت سید اسمعیل در کرد، بنا و تعمیر مرقد سید جمشید جد بزرگ در کرد.» (محمدعلی سلطانی، تاریخ خاندان‌های حقیقت و مشاهیر متأخر اهل حق در کرمانشاه، ص ۲۴)

بنابراین تا قبل از دهه ۴۰ شمسی آیین ۷۰۰ ساله اهل حق، با کمبود مقبره و مکان زیارتی مواجه بوده است. و تقریباً تمامی مکان‌های زیارتی این فرقه جدید ساخت و نونوار هستند. ظاهراً این حس بت پرستی و در عین حال کمبود بنا و محل زیارت در حدی است که اهل حق، یک بنای

باستانی^۱ غیر قابل شناسایی دوره تاریخی دقیق در ایران را نیز به عنوان «مکان مقدس و محل زیارت» مورد استفاده و رجوع خود قرار می دهند!!!



«این گوردخمه در سه کیلومتری جنوب شرقی سرپل زهاب در ابتدای جاده انزل واقع شده که در میان اهالی محل به «کل داوود» و «دکان داوود» شهرت یافته است و از مکان‌هایی است که نزد طوایف اهل حق متبرک بوده که در بعضی از اوقات سال در آن جا جهت انجام مراسم مذهبی اجتماع می کنند. این مقبره همانند گوردخمه بزرگ دربند صحنه دارای ایوانی در جلو می باشد. اطراف ایوان به وسیله قاب‌هایی تزئین شده است. در دو طرف ورودی مقبره بقایای دو ستون دیده می شود که بدنه ستون‌ها به مرور زمان از بین رفته و تنها پایه‌ها و سرستون‌ها باقی مانده است. پایه ستون‌ها مربع شکل می باشد. در دیوار عقبی این ایوان، ورودی به عرض یک متر و ارتفاع ۱/۵ متر وجود دارد که به اتاقی به طول ۲/۸۳ متر، عرض ۲/۳۱ متر و ارتفاع ۲/۱۸ متر منتهی می شود. در بدنه دیوارهای این اتاق پنج تاقچه جهت قرار دادن نذورات کنده شده است. همچنین در نیمه سمت چپ کف اتاق، قبری بیضی شکل به عمق ۷۰ سانتی متر کنده شده است. سقف این اتاق دارای تاقی هلالی است. ولی سقف ایوان جلو، مسطح می باشد. در فاصله هشت متری زیر این گوردخمه، قاب مستطیل شکلی بر روی یک قاب قدیمی تر تراشیده شده است. در داخل قاب جدید نقش برجسته‌ای به حالت تمام قد با صورتی نیم رخ حجاری شده است. این شخص لباس بلندی بر تن و کلاه لبه‌داری بر سر گذاشته که قسمت پشت گردن و گوش‌های او را پوشانده است. همچنین در یک دست او برسمی دیده می شود و دست دیگر را به حالت نیایش به طرف بالا نگه داشته است. زمانی تصور می شد این گوردخمه و نقش برجسته حجاری شده در زیر آن متعلق به دوره ماد باشد. ولی در پژوهش‌های اخیر آن را به دوره هخامنشی متعلق دانسته‌اند و نقش برجسته حجاری شده در زیر آن را نیز به دوره سلوکی وصل کرده‌اند!!! این مکان در بین مردمان اهل حق بسیار مقدس می باشد، تا جایی که با پای برهنه روی سنگ‌های دامنه کوه قدم می نهند و نذورات خود را نیز آن جا بین مردم منطقه توزیع می کنند.»

۱. این گوردخمه ناتمام، مشابه نمونه‌های موجود در نقش رستم می باشد.





لازم به توضیح است که در هیچ کجای قرآن به ساخت مرقد و زیارت آن‌ها و مقدس نمایی قبور و طلاکوبی آن‌ها اشاره‌ای نشده است. پس این گونه اعمال و مناسک و بدعت‌هایی که در ایران پایه گذاری شده، تأییدیه قرآنی و اسلامی ندارد.



عکس بالا در ریجاب، کرند غرب، کرمانشاه، به مقبره بابایادگار معروف است و از مقابر مقدس اهل حق محسوب می‌گردد. گنبد کلاه بوقی این مقبره نیز به مقابر یهودی شبیه است. ضمن این که «بابا» لقبی است که یهودیان برای بزرگان مذهبی خود استفاده می‌کنند. قسمت داخل این مقبره نیز مانند تمام مقبره‌های ایران که گنبد مخروطی شکل دارند و یهودی هستند، در سال‌های

اخیر به وسیله ملات و به شکل بی‌سلیقه‌ای گچ اندود شده است و گویی قصد پنهان کردن چیزی یا علامتی را در سطح دیوارهای آن داشته‌اند. بابا یادگار را یکی از یاران سلطان اسحق می‌دانند. همچنین به محل آرامگاه او نیز بابا یادگار گفته می‌شود.



مقبره «نورعلی الهی» در هشتگرد که به ساختمان یک کلیسا شبیه است.



مقبره آفاسید عباس (خاندان شاه هیاسی) در جیحون آباد صحنه، با گنبد مخروطی



ضلع شمالی مقبره بزرگان خاندان مشعشی در گرهبان کرمانشاه



ضلع جنوب شرقی مقبره خاندان مشعشی، در گره‌بان کرمانشاه

اهل حق معتقدند هریک از این سروده‌های نامه سرانجام [مکتوبات و نوشته‌های پیشوایان اهل حق] که به زبان کردی است، حاوی سَرّی از اسرار حقیقت بوده و شایسته نیست در اختیار هرکس قرار بگیرد. بنابراین عامه مردم از محتوی آن‌ها کم‌تر باخبر هستند. اما اگر مردم عام در آیین اهل حق قرار نیست از اسرار آن چیزی بدانند، پس باید دنباله‌رو چه چیزی باشند. تبعیت کورکورانه در کدام آیین و مسلک این دنیا مجاز شمرده شده است. این موضوع برعکس آموزه‌های اسلام در قرآن است که همیشه تأکید به پیروی از علم و خرد دارد و آن چه که بشر نسبت به آن علم و آگاهی ندارد، شایسته تبعیت نمی‌داند.

واقعیت این است که از کودکی تنها چیزی که ما مردم عام در این فرقه دیده‌ایم، انجام یک سری آیین و اعمال سمبلیک و سستی مانند درست کردن غذاهای جم - که مراسم و آداب مخصوص به خود را دارد - توسط زنان خانواده و شعر خواندن و تنبور زدن و دعا‌های مردان در جمخانه بوده که نه خیر دنیا در آن است و نه عاملی برای رسیدن به سعادت آخرت یا مثلاً **رسم قربانی کردن خروس به تعداد افراد ذکور خانواده** که آدم را به یاد مراسم یوم کیپور، بزرگ‌ترین آیین مذهبی یهودیان می‌اندازد و ربطی به ایمان انسان‌ها در برابر پروردگارشان ندارد.

«... از یک هفته قبل از کیپور تمام خانواده‌های یهودی تهران مشغول خریدن مرغ و جوجه می‌شدند تا شب قبل از کیپور به **تعداد نفقات هر خانواده** این کار انجام می‌شد. در این کار سعی می‌کردند به **تعداد پسر در خانواده جوجه خروس** و به تعداد دخترها جوجه مرغ بخرند و البته برای خود پدر و مادر هم مرغ و خروس بزرگ خریده می‌شد و شب قبل از کیپور آن‌ها را **قربانی می‌کردند**» (7dorim، سایت فرهنگ و تاریخ یهودیان ایران، یادداشت کوچه هفت کلیسا)

برابر دفاتر یاری و بیانات صریح پیشوایان اهل حق، داشتن سیل برای مردان در آیین یاری یک شرط لازم و واجب است. مردانی که سیل می گذارند باید در حفظ و نگهداری آن وسواس به خرج دهند و آن را سمبل پاکی و از ارکان یاری به شمار آورند. طایفه اهل حق اکثر وقت و انرژی و سرمایه خود را صرف انجام رفتارهای سمبلیک و ظاهری و مذهبی می کنند. چنان چه اگر مرد یارسانی به سیلش دست زده باشد، حق ورود به «مراسم جم» را ندارد. اما قرآن برای مسلمان شدن مؤمنین یا عبادت کردن، چنین اطوارهایی را ضروری نمی داند.

درست برخلاف یهودیان که در هر قدم از ایمان مذهبی خود، مجبور به اجرای مراسمی هستند که اگر سر سوزنی اشتباه اجرا شود، به درگاه پر نخوت یهوه مقبول نمی افتد. اهل حق نیز چنین اوصافی دارند؛ اگر مرد یارسانی به سیلش دست بزند، حق ورود به مراسم جم را ندارد و اگر در مراسم جم فردی شرایط ظاهری مناسب با آن محفل را نداشته باشد (از نظر پاکی و داشتن سیل)، علاوه بر خود آن شخص، سید و خادم حاضر در آن جم نیز مسئول و جوابگو هستند!!! لازم به توضیح است آن چه که اهل حق از آن به عنوان «سر مگو» نام می برند، همان اصطلاحات و مفاهیمی است که با نام کلی «عرفان» در کتابهایی چون آثار عطار نیشابوری و مثنوی مولانا و... به چشم می خورد که در سطحی ساده تر در کتابهای بهائیان و حتی در اوستا و سخنان عیسی مسیح و بودا و... نیز به آن برخورد کرده ایم. گویی یهود برای مبارزه و قد علم کردن در برابر مفاهیم عمیق اسلامی چیزی جز همین اراجیف در چنته نداشته که مقابل آیه های قرآن قرار دهد.

بعد از پیروزی انقلاب، رهبران فرق مختلف اهل حق به دیدار امام خمینی رفتند تا از ایشان در مورد جایگاه فرقه خود در سیستم حکومتی جدید کسب تکلیف کنند. امام خمینی بعد از شنیدن صحبت های آنان فرمودند: اگر شما علی را «حق» می دانید ما نیز اهل حقیم!!!



ولی این جمله دقیقاً به چه معناست که فهماندن آن به دیگران یکی از چالش‌های امروز این گروه است. به شخصه از زبان متعصبین و مردم عوام این فرقه شنیده‌ام که حضرت علی را برترین موجود کائنات می‌دانند و بعضی تعارف را کنار گذاشته و او را خود خدا می‌خوانند. و گروهی دیگر او را نه پروردگار، که تجلی «ذات و صفات» او در زمین به حساب می‌آورند. یعنی تمام صفات و ویژگی‌های خداوند در وجود امام علی حلول کرده است. از آن جا که هیچ بشری حتی پیامبر نمی‌تواند صاحب ویژگی‌های خداوندی یا تجلی او باشد، بنابراین اهل حق با این توصیف امام علی را در اصل خود خدا معرفی می‌کنند.

«نامه سرانجام، خداوند را پادشاه جهان و گاهی شاه و سان و خواندکار و خواجه یاد می‌کند و او آفریننده یکتای بی‌آغاز و بی‌انجام و آن چه بوده و هست از اوست و او نمودار روح و روان جاودانی است که در روزگار پیش از آفرینش، پس از این که از ارواح فرشتگان و یاران پیمان و اقرار اخذ می‌نماید، در جهان تجلی می‌کند و با نور بی‌کران خود قلوب اولیاء و عارفان را صیقل می‌دهد و تنی چند از آنان را به ظهور می‌رساند تا با نور خود که نموداری است از نور حق، قلوب دیگران را تابش دهند تا به کمال مطلوب برسانند. این مظاهر انوار که در نامه سرانجام از آنان یاد شده، عبارتند از: **علی مرتضی**، بهلول ماهی، شاه خوشین، سلطان اسحاق، شاه ویسقلی، محمدیگ، آتش بیگ» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۱۹۶)

«... و خداوندگار در عالم ذرات و روز ازل روح را قبل از اجساد خلق کرد و در جهان آخشچی، روح در کالبدها و جامه‌های گوناگون تجلی می‌کند و این را «دونادون» گویند و آدمی از روز تولد تا جاودانی شدن روانش هزار و یک جامه عوض می‌کند و **آن گاه در شهرزور به جاودانی‌ها می‌پیوندد**. خداوندگار خواست که ذات خود را در قالب آدمی مهمان کند و **قرن‌ها گذشت تا این که ذات خود را در قالب مولاعلی آمیخته کرد** و دین اسلام را پدید آورد و هفتن و هفتوانه و دیگر فرشتگان را در قالب‌های متنوع ظاهر کرد و پس از آن گوهر خداوندگار در قالب: بهلول ماهی و باباسرهنگ و شاه خوشین و باباناوس و سلطان اسحاق تجلی کرد و آن گاه اسرار یارسان را آشکار ساخت و بزرگ‌ترین دوره‌ها دوره سلطان اسحاق است.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۵۸۰)

به عقیده اهل حق، نقطه نمودار هستی آدمیزاد و نور الهی است!!!

«حضرت علی نیز خود را به نام نقطه یاد کرده و می‌فرماید: انا نقطه تحت باء بسم الله. یعنی: من نقطه زیر بای بسم الله هستم.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۲۴۷)

این نوشته آشنا، بنیان اندیشان را به یاد نقلی از کتاب «نقطه الکاف» مرجع شناسایی بایگیری و بهایی‌گری در ایران می‌اندازد. آیا فکر نمی‌کنید که مرکز مشخصی مشغول تدوین این کتب تاریخی برای مردم مسلمان جهان است تا با فرقه و مسلک سازی‌های گوناگون، صحنه ساده

زندگی را تبدیل به میدان جنگ این فرقه‌ها کنند که پایان و نتیجه‌ای برای آن متصور نیست. هر چند که اهل حق نقطه را نمودار هستی آدمیزاد و نور الهی می‌دانند و امام علی نیز خود را نقطه زیر بام بسم الله شناسایی کرده، اما به اعتقاد بایان نقطه هیچ معنایی ندارد.

«معانی جمیع کتب آسمانی در قرآن است و معانی تمام قرآن در فاتحه است و معنی تمام سوره فاتحه در بسم الله است و تمام معنی بسم الله در بام است و معنی بام در نقطه، پس معنای جمیع در نقطه است و نقطه هیچ بیانی ندارد.» (نقطه الکاف، ص ۴۲، عب، عا)

با این اوصاف ما با دو امام علی در تاریخ روبه روییم. یکی آن امام علی که در روایات شیعه و سنی شناختیم و دیگری شخصی که لباس یا «دون» خداوند را بر روی زمین پوشیده است. جالب است که اهل حق روایات و داستان‌های شیعه را در مورد امام علی قبول دارد و آن را به هیچ وجه نقض نمی‌کند.

فرقه اهل حق را از غلام شیعه به حساب می‌آورند، اما در اصل این مذهب ملغمه‌ای است از افکار اسلامی، یهودی، زرتشتی، باورهای هندی، فلسفه و عرفان و... مانند شاه خوشین که از مادری باکره به دنیا آمده و کپی مضحکی از داستان حضرت مریم است. یا این که سنگ اساس عقاید اهل حق، تاسخ است که یک کپی کشی از مسخره بازی‌های هندی است. آن‌ها حلول ذات را «دونادون» می‌نامند و معتقدند در تن هر کس ذره‌ای از ذات الهی موجود است و ظهور روحانی حق در صورت جسمانی پاکان و برگزیدگان، همیشه در گردش می‌باشد و خداوند به صورت بشر برجسته‌ایی ظاهر می‌شود. در مراسم جم کاسه آبی که آن را «آب حیات» می‌نامند (!!!) به میان جمع آورده می‌شود و هر کس باید جرعه‌ای از آن را بنوشد. درست مانند زنان یهودی که در کنیسه لیوان شرابی را دست به دست گردانده و هر کس جرعه‌ای از آن را می‌نوشد. اهل حق‌ها مانند بعضی آیین‌های عرفا یا هندوان در مراسم جم دوزانو روی زمین می‌نشینند و تا پایان مراسم حق تکان خوردن، بلند شدن و خارج شدن را ندارند و کلماتی را مانند «ماترا» یا همان «ذکر» تکرار می‌کنند. آن‌ها در مراسم باید کلاه به سر داشته باشند و کمر خود را ببندند.

«به عقیده هندوان و بوداییان دوره زندگی مردم پس از مرگ پایان نمی‌پذیرد، هر که از در گذشت باز خواهد برگشت. روان در گذشته از کالبدی به کالبد دیگر درمی‌آید. انتقال روح از بدنی به بدن دیگر بسته به کردار جهانی اوست، روان ممکن است در بازگشت‌های پایان ناپذیر خود، دیگر باره به پیکر آدمی درآید یا در کالبد جانوری نمودار گردد، یا به قالب یکی از خداوندان جلوه کند، نظر به کردار، چه نیک و چه زشت، پس از طی یک‌دوره زندگی مردم، روان آنان به پیکر دیگری درمی‌آید و نظر به گردش زندگی، در دین‌های هندی هیچ یک از جانداران را نباید کشت و هر آن که از این فرمان سرپیچد به آلائش بزرگ‌ترین گناه آلوده گردد، یک برهمنی و بودایی باید محبت خود را به همه جانوران که با مردمان یکسان دانسته شده و هیچ



تفاوتی میان آنان قائل نگردیده، به ثبوت برساند.» (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۲۰۴)

«دونادون که به معنی جامه به جامه و مظهریت است، یکی از اصول مهم عقاید یارسان به شمار می‌آید و اساس این مسلک را تشکیل می‌دهد و دونادون عبارتست از داخل شدن روح از بدنی به بدن دیگر پس از مرگ، و بنا به نامه سرانجام، روح انسان هزار و یک قلب یا هزار و یک جامه عوض می‌کند و با گردش در قالب‌های مختلف جزای اعمال گذشته خود را می‌بیند و هر انسانی اگر رفتار خوب باشد و از راه راست رود، روح او به جامه نیکان و اگر کار بد انجام دهد، روح او به جامه بدان و حتی به بدن خزندگان و درندگان می‌رود و از این راه جزای کردار بدخو را می‌بیند و پس از عوض کردن هزار و یک جامه به جاودانی‌ها پیوسته می‌شود. بنابراین هر فردی می‌تواند با پیروی از راه راست و انجام دادن کارهای نیک در ادوار مختلف و بازگشت به جهان به پایه‌هایی از زندگی نایل گردد و یا در صورت عدم پیروی از راه راست و متابعت هوای نفس به زندگی پست‌تری تا درجه حیوانیت تنزل کند و بنا به مندرجات کلام خزانه، هیچ چیز در زندگی به کلی از میان نمی‌رود و برای بازگشت لازم است هر کس سرنوشت خود را به دست گیرد و با تولدهای جدید به این منظور نایل آید و روی این اصل عده‌ای از رهبران و پیران اهل حق از جمله: هفتن و هفتوانه و چهلتن در ادوار گذشته در قالب و جامه پیامبران و پادشاهان و امراء به دنیا آمده‌اند و به ارشاد و هدایت مردم پرداخته‌اند. در حاشیه یکی از سرانجام‌های خطی آمده است: انسان دارای دو نیروی اندیشه و خرد است که یکی خرد سالم و دیگری خرد ناقص است و انسان دارای ذره‌ای از ذرات خدایی است که این ذرات در جسم آدمی وجود دارد و همیشه در نزد پاکان در گردش است و به این گردش «دونادون» گویند.» (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۱۹۰)

یا اشاره به عدد ۷۲ که آن را مظه‌ری از شهدای کربلا می‌دانند:

«بخش نخست کتاب نامه سرانجام، بارگه بارگه است که ۷۲ پیر در قرن ۸ هجری سروده‌اند و ۷۲ بند یا فصل است. و مهم‌ترین قسمت کلام خزانه است. **عدد ۷۲ مقدس است** در میان کردان یارسان و کمربندی که به کمر می‌بندند، ۷۲ نخ دارد... پیر انسان کامل را گویند که استکمال کرده باشد فاء فقر را و آن نهایت ادراک حقایق است... در خلاصه نامه سرانجام آمده است که پیر کسی است که باید محبت دنیا و تعلقات دنیوی را فراموش کند و از این جهان طلب نکند، مگر به قدر ضرورت... و **هفتاد و دو پیر مظهر هفتاد و دو نفر شهدای کربلا هستند** و انبیاء امامان سرحلقه پیران‌اند و آنان بودند که بر اثر پاکی وجود و مجاهدت در راه حق، انسان‌ها را به نور حق منور کردند. و پیر یادآور پایگاه پیامبر اسلام در میان یاران اوست.» (صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۳۲)

«بیش‌تر مطالب کتاب، عرفانی و فلسفی است و نتیجه اندیشه دانشمندان و متفکران آن سامان بوده که در قرن ۷ و ۸ هجری می‌زیسته‌اند. چنین برمی‌آید که آنان طرفدار فلسفه اشراق بوده‌اند، فلسفه‌ای که شیخ شهاب‌الدین سهروردی در قرن ۶ هجری آن را بیان کرده، همان فلسفه‌ای که افلاطون در عهد باستان ابراز کرده بود و طرفدار و پیرو سلوک معنوی و مجاهدت بود. در بارگه بارگه از پیغمبران خدا

و بزرگان و ناموران و پهلوانان و سلحشوران ایران نام برده شده است... سلطان اسحاق با استفاده از عقاید و آراء خاص مذهبی و با بهره‌گیری از ذخائر معنوی ایران پیش از اسلام، از جمله کیش زردشتی، مزدکی و افکار و عقاید مسیحی و کلیمی و فرق غالی پس از اسلام که به خصوص در مناطق غرب ایران پراکنده بوده‌اند، مسلک کنونی یارسان را پی‌ریزی کرده است. وی یاران و پیروانش را به ۱۵ دسته، بخش بندی و تقسیم کرد و برای هر یک وظیفه‌ای معین و سمت مشخصی تعیین داشته است. نام این دسته‌ها و فرقه‌ها بدین ترتیب‌اند: هفت تن، چهل تن، هفتوانه، یاران قولطاس، هفتاد و دو پیر، هفت خلیفه، هفت خادم، هفت هفتوان، چهل چهل تنان، نود و نه پیر شاهو، شصت و شش غلام کمزین، هزار و یک بنده خواجه مانند، بیور هزار بنده، بی‌وند بنده یا بنده‌های بی‌شمار» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۱۹ و ۲۰)

«در آغاز هر بند سرودهای گورانی نامه سرانجام، جزء اول هر مصرع دو بار تکرار می‌شود و این روش در کتاب اوستا نیز دیده می‌شود.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۹۲)

«عابدین چون به متون فلسفه و عرفان و ادیان باستانی ایران علاقه فراوان داشته، مثل بقیه سرایندگان نامه سرانجام، آشکارا می‌توان فلسفه آیین‌های باستانی ایران را در گفته‌های او بازشناخت. دوره عابدین پنجمین جلد از تفسیر و ترجمه نامه سرانجام است. متون عرفانی قرن هشتم هجری به وسیله عابدین جاف سروده شده است. در این بخش به کشاورزی و کشت و زرع اشاره شده است و کشاورزی از وظائف مهم اجتماعی و مذهبی به شمار رفته و هر کشاورزی باید زمین‌های خود را خوب بکارد و مراقب زمین و کشت و باغ‌های خود باشد تا از سرزمین خشک و بی‌آب خود بهشتی زیبا بیافریند و اگر چنین کند حق از او راضی می‌شود... در این بخش به گیاه «هوم» اشاره شده است و آن گیاهی است زرد رنگ دارای گره‌های نزدیک به هم که بیش‌تر در کوه‌های کردستان می‌روید و آن را در هاوان می‌کوبند و شیرهاش را می‌نوشند و در گذشته اهل حق‌ها شیره این گیاه را با شیر می‌آمیختند و در مراسم مذهبی میل می‌کردند و نام این گیاه در کردی «سوم» است و در اوستایی «هئومه» و در پهلوی «هوم» است و یشت بیستم کتاب اوستا، مختص به این گیاه است و زرتشتیان نیز شیره این گیاه را در مراسم مذهبی می‌نوشند.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۴۹۲ و ۴۹۳)

«هورز لقب یکی از پیران قرن هشتم هجری است که معاصر سلطان اسحاق بوده و در جدول اسامی پارسایان و نام‌آوران یشت سیزدهم شخصی به نام «هورزه» دیده می‌شود که فروشی‌اش ستوده شده است.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۳۸۴)

«مایوه ظاهراً نام یکی از یاران سراینده است که در عالم ملکوت و عالم خاکی با سراینده بوده و یکی از پارسایان به شمار می‌رود و این نام در اوستا «مایو» و «میو» آمده است که نام خانواده‌ای بوده و در یشت سیزدهم از آن نام برده شده است. (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۴۳۶ و ۴۳۷)



«ایوت کنیه شاه ابراهیم ملقب به روچیار است و این نام در کتاب اوستا به شکل «ایوته» آمده است که در شمار پارسایان و نامورانی است که نامش در جدول اسامی یشت سیزدهم ذکر شده و فروشی اش ستوده شده است. «اشا» ظاهراً نام شخصی بوده از یاران سراینده که او را همدریف «ایوت» به شمار آورده و این نام در اوستا «اشاونگهو» آمده است که در جدول اسامی یشت سیزدهم فروشی اش ستوده شده است. «سرسروشا» ظاهراً نام شخصی پارسا بوده که در قرن هشتم هجری می‌زیسته و این نام در اوستا، «سراوشا» یاد شده که یکی از روحانیون بوده که بعداً این لقب را به خادمین عبادتگاه‌ها داده‌اند.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۴۳۹)

«چمر ظاهراً نام یکی از پارسایان بزرگ قرن هشتم هجری بوده که سراینده او را به بزرگی یاد کرده است و این نام در اوستا به شکل «چمرو» آمده است که در جدول اسامی پارسایان یشت سیزدهم ذکر و فروشی اش ستوده شده است.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۴۴۰)

«آهردات ظاهراً نام یکی از دلاوران قرن هشتم هجری یارسان است که با مخالفین مسلک یارسان به مبارزه برمی‌خاسته و آنان را از پای درمی‌آورده و این نام در اوستا «آترداته» یاد شده که در یشت سیزدهم فروشی اش ستوده شده و احتمال می‌رود که یکی از پسران کوی ویشناسپ باشد که به دلاوری و جنگجویی معروف و مشهور بوده، به هر حال میان این دو نام تشابه زیادی وجود دارد.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۴۳۵)

«هفتن در نامه سرانجام شباهت زیادی به امشاسپندان یا هفت امشاسپندان در کیش

زردشت دارد و یا شاید هفتن نموداری از هفت امشاسپندان باشد. زیرا فیروزه‌ها و صفت‌هایی که در سرانجام برای هفت تن یاد شده، همان فیروزه‌ها و صفت‌هایی است که در اوستا برای هفت امشاسپندان آمده است. بخشی از اوستا هم به نام هفت تن یشت آمده است و مقصود از هفتن در اوستا همان هفت امشاسپندان است. امشاسپند شش فرشته بزرگ هستند، به نام‌های بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و امرداد که برابر فرگرد ۱۹ وندیداد، در سپهر برین یعنی آن جایی که بارگاه خود اهورامزدا است، در روی تخت زرین جای دارند. در فروردین یشت می‌خوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی می‌کند. استاد پورداوود در جلد اول یشت‌ها می‌نویسد: چیزی که در امشاسپندان به خصوص جالب دقت است آن هفتن بودن آنان است، عددی که از زمان‌های بسیار قدیم **در میان اقوام آریایی و سامی مقدس بوده است.** در مملکت بابل به خصوص عدد هفت دارای اهمیت بوده و غالباً در تاریخ و آیین آن سرزمین به این عدد برمی‌خوریم. **بعدها قوم یهود نیز هفت فرشتگان خود را از روی سبعة سیاره بابل ترتیب داده** و فرمانفرمای هر یک از روزهای هفته را به یکی از آنها برگزار کرده‌اند. رفاثی به جای خورشید، جبرائیل به جای ماه، شمائل به جای مریخ، میکائیل به جای تیر یا عطارد، زدکائیل به جای برجیس (مشتری)، انائیل به جای ناهید، سباتئیل یا کفرائیل به جای زحل. هفت پاره یا هپتن‌هایی پس از گات‌ها هم از قدیم‌ترین جزوات اوستا محسوب است. نامه سرانجام هر یک از روزهای هفته را به یکی از هفتوانه نسبت داده است: شنبه سیدابوالوفاء، یکشنبه سیدمیر احمد، دوشنبه سید مصطفی، سه‌شنبه سید شهاب الدین، چهارشنبه سیدباووسی، پنج‌شنبه سید حبیب شاه، جمعه سید محمد گوره سوار. سرانجام آسمان را نیز نمودار

هفت طبقه می‌داند و طبقات آن را به اسامی صدف، عقیق، گوهر، در، یاقوت، مرجان، الست یاد می‌کند.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۱۹۷ و ۱۹۸)

حال کمی نیز به عقاید مانویان پردازیم:

«در سرودهای بخش چهلتن از نامه سرانجام از روشنایی و تاریکی بسیار صحبت شده است. بنا به سرودهای این بند جهان از آمیزش روشنایی و تاریکی پدید آمده است و قبل از این که جهان و ماه و خورشید و ستارگان به وجود آید، دو گوهر وجود داشت که آن دو گوهر روشنایی و تاریکی بود و شهریار روشنایی زرون یا زروان روان بود که بر جهانی از نور و خوشی و شادی و نیکی و راستی و درستی فرمانروایی می‌کرد و در آن مرگ و ناخوشی و جنگ و جدالی نبود و همه جا تابناک و روشن بود. تاریکی نیز که بدی و جنگ و مرگ و میر بود، همیشه با روشنایی در جنگ و ستیز بود و فرمانروایی آن را «آز» به عهده داشت و آرزوی «آز» این بود که بر «زرون» تسلط پیدا کند و کشور او را تسخیر کند و نور را زیر سلطه خود بیاورد تا همه جا تاریکی فراگیرد و چون خداوندگار نور را دوست داشت، چهل تن را از نور خود به وجود آورد و آن گاه تاریکی و مرگ و جنگ فرار کردند و «آز» هم به لابه و التماس افتاد و ناچار به قلمرو خود رهسپار شد. خداوند پس از آفریدن چهل تن، عده‌ای از فرشتگان دیگر را آفرید و آن گاه آسمان و زمین و ستارگان و ماه و خورشید و شب و روز و انسان را پدید آورد و قصدش این بود که هفتن و هفتوانه و چهل تن را در جهان در قالب بشری به ظهور برساند تا مردم را راهنمایی کنند و این بود که آنان را در قرن هشتم هجری در قالب بشری درآورد و به تجلی رساند تا مردم را به راه و روش‌های الهی ارشاد نمایند. **این عقاید شباهت زیادی به عقاید مانویان دارد.** مانویان بر این عقیده بودند که جهان ما از آمیزش نیک و بد یا تاریکی و روشنایی پدید آمده است و باید روزی این دو عنصر از هم جدا شوند و به صورت اول بازگردند و در آن هنگام عمر جهان نیز پایان می‌پذیرد و از بین می‌رود. بنا به عقیده مانویان روشنایی نمودار نیکی و خوشی و شادی است و تاریکی نمودار بدی و مرگ و جنگ و ستیز است و فرمانروایی روشنایی زروان و شهریار تاریکی آز بود که هر کدام در قلمرو خود فرمانروایی می‌کردند.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۳۹۰)

«بیرداود می‌گوید: در جهان پیش از آفرینش خداوندگار نور بود و همه جا را روشن و تابناک کرده بود و پس از این که فرشتگان و آسمان‌ها و زمین را پدید آورد، جهان را روشنی و تاریکی فرا گرفته بود و روشنی نمودار نیکی و تاریکی مظهر بدی و جنگ و ستیز بود، و چون خداوند فروغ خود را بر زمین افشاند، زمین بی‌حس شد و زرون و یارانش مات و مبهوت شدند. **این عقاید شبیه عقاید مانویان است،** زیرا آنان عقیده داشتند که جهان ما از آمیزش تاریکی و روشنایی یا نیک و بد پدید آمده است و باید روزی برسد که تاریکی و روشنایی از یکدیگر جدا شوند و به صورت اول بازگردند و در نتیجه جهان ما که از آمیزش این دو عنصر به وجود آمده پایان پذیرد. بزرگ‌ترین ایزد جهان نیکی و روشنایی مانویان، زروان و فرزند او هرمزد نام داشت و فرمانروای جهان تاریکی نامش آز بود.» (صدیق صفی‌زاده برکه‌ای، نامه سرانجام یا کلام خزانه، ص ۴۴۲)



مشخص است که باورها و مناسک اهل حق هیچ ربطی به آموزه‌های قرآن ندارد. این مسلک ترکیبی است از باورهای زرتشتی، مانوی، هندی، یهودی، عرفانی و فلسفی که رنگ و جلای اسلامی نیز به آن زده‌اند و همچنین اندکی داستان‌های تاریخی برای سرگرم کردن بخشی از مردم ایران و ایجاد جداسری و اختلاف در جهان اسلام. این که چنین مسلک متفاوت و بی‌سرو تهی را به اندیشه اسلامی ربط می‌دهند خود نشان دهنده توطئه‌ای برای ایجاد اغتشاش و سردرگمی در دین اسلام است. وقتی امکان دستکاری آیات قرآن، چه از نظر تغییر در کلمات و چه تغییر در مفاهیم آن برای یهودیان ممکن نبوده، ناچاراً باید چیزی متضاد را در کنار کلام خداوند بکارند.

اما در نهایت جهان اسلام ناچار است که تکلیف خود را با انواع و اقسام فرق و مذاهب و آیین‌های مختلف دست‌ساز یهود که پیروانش ضرورت وجود آن‌ها را هم به درستی نمی‌دانند، و به فرموده قرآن تنها با آن دلخوش‌اند، مشخص کند.

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا، فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران، ۸۵)

ننا



کودکن تهران

برای کشوری که به تازگی و در قرن اخیر، با مجموعه‌ای از مهاجران تازه وارد و از نژادهای گوناگون تشکیل شده، صحبت از هویت و تاریخ و فرهنگ، امری غریب و حتی مضحک به نظر می‌رسد. هم اکنون در کشور ایران، آن چه که به نام هنر و معماری و فرهنگ می‌شناسیم، محصول هجوم و دخالت یهودیان و بازوی نظامی آن‌ها، یعنی ارتش انگلیس به پهنه این خاک پوریم زده است. شیرینی و نقل و نبات و صنایع دستی ما، مراسم کفن و دفن مرده و عزا و عروسی و باورها و اعتقادات مذهبی مان، صنعت فرش بافی، موسیقی، کاشی کاری و معماری بناهایمان، همه مجموعه وارداتی یهودی و ارمنی و انگلیسی و... است. یکی از این صنایع وارداتی، ورشو سازی است که در بعضی شهرهای ایران از دوره پهلوی مشهور بوده و اینک مانند همه چیز این سرزمین رو به نابودی است. ورشو، یا نقره نیکلی، آلیاژی ساخته شده از فلزات مس، نیکل و روی است که جلایی مانند نقره دارد و در برابر زنگ زدگی نیز مقاوم است. اما هیچ نقره‌ای در ترکیبات آلیاژ این فلز به کار نمی‌رود، مگر در مواقعی که ورشو را با نقره آبکاری می‌کنند.

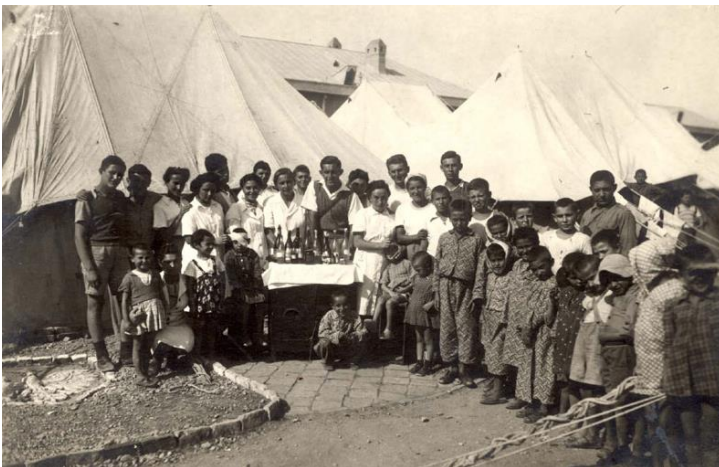


صنعت ورشو سازی در گذشته در شهر بروجرد رونق فراوانی داشت و بخش وسیعی از بازار قدیمی این شهر را به خود اختصاص داده بود. این فلز جلا و مقاومت طولانی در مقابل پوسیدگی دارد. ورق فلز ورشو که با نام «ژرمن سیلور» هم شناخته می‌شود، از آلمان و به ویژه از لهستان وارد کشور می‌شده و به همین جهت، هنرمندان ایرانی، نام «ورشو» را به این فلز دادند که

اشاره به شهر ورشو، پایتخت لهستان دارد. هنرمندانی از اصفهان، بروجرد و دزفول نخستین بار تولید صنایع ورشویی را فراگرفتند. همان طور که می‌دانید بروجرد یکی از مراکز تجمع یهودیان در ایران است که بسیاری از این یهودیان، بعدها با پوشیدن لباس تشیع، از زیر سایه کنیسه خارج شدند تا فرهنگ توراتی را در قالب مسلمان و به شکل «آنوسی» به جامعه ایران تحمیل کنند. اما ارتباط کشور لهستان با ایران، تنها به واردات ورشو منتهی نمی‌شود و این دو کشور سابقه تاریخی دیگری نیز با یکدیگر دارند که از فصل‌های مهم تاریخ کوتاه، اما پرفراز و نشیب معاصر ایران است.



بچه‌های تهران در اردوگاه موقت، آرشیو عکس ید و شم، ۴۷۳۶/۲



تهران، ایران - در مانگاهی در اردوگاه موقت «بچه‌های تهران». این عکس در سال ۱۹۴۲ در اردوگاه موقتی که گروه «بچه‌های تهران» در آن اقامت داشتند، گرفته شده است. آرشیو عکس ید و شم، ۴۸۲۹/۳۶

«... ولی نیکوکاری ایرانیان نسبت به یهودیان، به کورش بزرگ محدود و منتهی نمی‌شود و یک نمونه دیگر کمک رسانی ایرانیان به آوارگان یهودی است که بعدها «کودکان تهران» (ילדי טהרן Yaldey Tehran) نام گرفتند.

اول سپتامبر ۱۹۳۹ بود که هیتلر به طور ناگهانی به لهستان حمله کرد و به بمباران ورشو پرداخت. همان گونه که می‌دانید در آن هنگام طبق قرارداد محرمانه بین مسکو و برلین که توسط مولوتوف و رویستروپ Ribbentrop Molotov وزیران خارجه شوروی و آلمان برای تقسیم لهستان امضا شده بود، شوروی به اشغال بخش شرقی لهستان پرداخت. در آن هنگام سران اتحاد شوروی به احضار و بازداشت و تبعید یهودیان بخش تحت تسلط خود پرداختند و شمار زیادی از آنان را به اردوگاه‌های کار اجباری در سیریه یا مناطق دیگر منتقل ساختند. ولی بسیاری از آنان نیز موفق به فرار شدند.

در آن هنگام یکی از امیران ارتش لهستان به نام ژنرال شیکورسکی (Sikorsky) برای برپایی یک ارتش لهستانی در خارج از خاک وطن خویش با استالین به توافق رسید و متقابلاً توانست برای لهستانی‌هایی که به اتحاد شوروی گریخته بودند امتیازی بگیرد و آن، جواز خروج آزاد آنان از خاک شوروی بود که اجازه داشته باشند به هر نقطه دیگر جهان که مایل باشند نقل مکان کنند. این اجازه، یهودیان لهستانی را نیز که به خاک شوروی پناهنده شده بودند شامل می‌گردید. در این دوران اسفناک، بسیاری از پدران و مادران یهودی در اثر رنج و گرسنگی و بیماری و مصیبت‌های دیگر جان باختند و فرزندان آنان یتیم و آواره ماندند. بسیاری از این یهودیان در جمهوری‌های جنوبی روسیه و آسیای مرکزی پناه گرفتند. آن‌ها به ویژه در دو جمهوری ازبکستان و تاجیکستان ساکن شدند.

هنگامی که رهبران جامعه یهودیان سرزمین اسرائیل و همچنین سران یهودیان ایالات متحده از این فاجعه آگاه شدند، **دریافتند که تنها کشوری که از طریق آن می‌توانند به این تگون**

بختان یاری برسانند، کشور ایران است. خوشبختانه یهودیان یک بار دیگر از مهر و یاری مردم ایران برخوردار شدند و دولت ایران این اجازه را داد و حتی حمایت و کمک کرد که شماری از این یهودیان و به ویژه کودکان یتیم به ایران بیایند و در این کشور پناه بگیرند. به دنبال این موافقت بود که شماری از فرستادگان یهودی به تهران آمدند و در دفتر سوخنوت (آژانس یهود) در میدان بهارستان تهران مستقر شدند و سازماندهی لازم را به عمل آوردند تا ترتیب انتقال این یتیمان را به سرزمین اسرائیل بدهند. نام شماری از این فرستادگان زیلبربرگ، موشه یشای و خانم صیپورا شارت همسر موشه شارت بود که آقای شارت بعدها به سمت وزیر خارجه اسرائیل گزیده شد و مدتی نیز نخست وزیر این کشور بود. این فرستادگان موفق شدند در اوائل سال ۱۹۴۲ تقریباً بین هفتصد تا هشتصد کودک یتیم یهودی لهستانی را در نقاطی از شوروی که یهودیان به آن جا پناهنده شده بودند شناسایی کنند و آن‌ها را از طریق دریای خزر و بندر پهلوی به تهران منتقل سازند و به اردوگاه دوشان تپه بفرستند که در آن جا برای اسکان موقت پناهندگان لهستانی اردوگاهی برپا شده بود. هدف نهایی در مورد این کودکان یتیم آن بود که راهی یافته شود تا بتوان به تدریج آن‌ها را به خاک اسرائیل منتقل ساخت. **در این جا لازم است هم از ملت ایران سپاس‌گزاری شود که میهماندار این یتیمان بود و هم از سران جامعه یهود ایران که برای یاری رسانی به این کودکان بسیج شدند.**



بالاخره در ۱۸ فوریه ۱۹۴۳ این کودکان توانستند از طریق کانال سوئز به خاک اسرائیل پای گذارند. بسیاری از این کودکان وضع رقت باری داشتند و کمبود غذا و فقر موجب بروز بیماری‌های مختلف در میان آن‌ها شده بود. آن‌ها به ویژه از بیماری‌های پوستی، بیماری معده و همچنین اسهال خونی و جرب و تیفوس و تیفوئید و انواع بیماری‌های واگیرداری که برای محیط آن‌ها نیز خطرناک بود رنج می‌بردند و حالت روحی آنان نیز بسیار اسفناک بود. زیرا بلایای جنگ و همچنین از دست رفتن پدر و مادر آنان را به سختی رنج می‌داد.

اینان کودکانی بودند که روز و شب گریه می‌کردند و خواب راحتی نداشتند و زندگی برایشان به یک کابوس وحشتناک مبدل شده بود. کودکانی بودند که امید به فردا و نشاط زندگی را از دست داده بودند. ولی از میان همین یتیمان افسرده و پژمرده که به اسرائیل آمدند و در کیبوتص (آبادی کشاورزی اشتراکی) اسکان گرفتند، شخصیت‌های بزرگی در تاریخ اسرائیل برخاستند که برخی به عضویت پارلمان کشور درآمدند و بعضی به مقام وکالت دادگستری و خدمت در دستگاه قضائی رسیدند و یا استاد دانشگاه شدند. از میان همین کودکان بی‌سرپرست، شماری از امیران ارتش اسرائیل و فرماندهان برجسته آن برخاستند.

ولی به موازات آنان، برخی از این کودکان نیز به علت بیماری‌های دشواری که به آن‌ها مبتلا شده بودند و همچنین روح رنج دیده خویش دست به خودکشی زدند. شماری از این کودکان نجات یافته در جنگ استقلال اسرائیل در سال ۱۹۴۸ شرکت کردند و دلآوری‌های بسیار از خود نشان دادند و به مقام قهرمانی رسیدند و مدال شهامت به آن‌ها اعطا گردید. حدود سی تن از این سربازان نیز در جنگ استقلال اسرائیل جان خود را در راه وطن اجدادی از دست دادند. با گذشت بیش از نیم قرن، هنوز در اسرائیل نهادی به نام «کودکان تهران» وجود دارد و فعال است. «امنون نتصر، یهود، ایران، اسرائیل، ص ۴۴۵ تا ۴۴۷»



تهران، ایران - نوجوانانی که جزء گروه «بچه‌های تهران» بودند در اردوگاه موقت، سال ۱۹۴۲. آرشیو عکس ید و شم، ۴۸۲۹/۳۴



«بچه‌های تهران» به گروهی از کودکان یهودی لهستانی اطلاق می‌شود که اکثر آن‌ها یتیم بودند و در زمانی که آلمان نازی لهستان را اشغال کرده بود از کشور خود گریختند. این گروه از کودکان به صورت موقت در پرورشگاه‌ها و پناهگاه‌هایی در اتحاد جماهیر شوروی پناه گرفتند و سپس با صدها نفر از بزرگسالان به تهران منتقل شدند تا این که سرانجام در سال ۱۹۴۳ به فلسطین رسیدند. سرگذشت «بچه‌های تهران» در ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ آغاز می‌شود، زمانی که آلمان به لهستان حمله می‌کند. پس از این تهاجم، صدها هزار نفر از یهودیان لهستانی از طریق مرز شرقی لهستان به اتحاد جماهیر شوروی گریختند. در آن جا، بیش از یک میلیون لهستانی مسیحی به آن‌ها ملحق شدند؛ روس‌ها پس از دستگیری‌های گسترده شهروندان لهستانی، آنان را از اوایل سال ۱۹۴۰ تا اواسط ۱۹۴۱ به سبیری و بخش روسی آسیای مرکزی [قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان] تبعید کردند. در اوضاع آشفته پس از بمباران‌ها، بیماری‌های واگیردار، گرسنگی و نابسامانی‌های بسیار از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱، بسیاری از کودکان لهستانی یتیم شدند یا از والدین خود جدا شده و در پناهگاه‌های سرتاسر اتحاد جماهیر شوروی جای داده شدند.

در پی تهاجم آلمان به اتحاد جماهیر شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، هزاران یهودی لهستانی به مناطق مرکزی آن کشور فرستاده شدند و در نتیجه باز هم کودکان بیش‌تری از خانواده‌های خود جدا شدند. دولت شوروی در اوت ۱۹۴۱ ده‌ها هزار نفر از اسیران جنگی لهستانی را آزاد کرد و اجازه داد تا یک ارتش لهستانی (تحت عنوان «ارتش آندرس» به نام فرمانده آن، ژنرال ولادیسلاف آندرس) در خاک شوروی تشکیل شود.

پس از حمله آلمان به اتحاد جماهیر شوروی، سربازان انگلیسی و روسی به صورت مشترک ایران را اشغال کرده بودند و در اوت ۱۹۴۱ رضا شاه پهلوی (پادشاه ایران) که موضعی بی‌طرف اتخاذ کرده بود را وادار به کناره‌گیری به نفع پسرش، محمدرضا کردند. به دلیل شرایط ایران در زمان اشغال انگلیس - روس، شاه جدید بیش‌تر همکاری می‌کرد و تسهیلات لازم جهت تأسیس یک کانال ارتباطی عمده و جدید را برای ارسال تدارکات از سوی انگلیس و آمریکا به اتحاد جماهیر شوروی فراهم آورد. این جاده تدارکاتی به «کریدور ایران» معروف شد. در سال ۱۹۴۲، برخی از واحدهای ارتش لهستانی آندرس در بندر پهلوی (بندر اتزلی کنونی) مستقر شدند. سایر واحدها از طریق زمینی از ترکمنستان به خط آهن مشهد رسیدند.

در سال ۱۹۴۲، مقامات روسی مجوز انتقال و اسکان ۲۴۰۰۰ شهروند لهستانی و سربازان جدید ارتش آندرس را از روسیه به ایران صادر کردند. انتقال آنان در بهار ۱۹۴۲ آغاز و تا اواخر تابستان همان سال ادامه یافت. در میان شهروندان ۱۰۰۰ کودک یهودی وجود داشتند که اکثر آنان یتیم بودند. این همان گروهی است که به «بچه‌های تهران» معروف شدند. این کودکان از پرورشگاه‌ها و پناهگاه‌های واقع در نقاط گوناگون اتحاد جماهیر شوروی با قطار از بخش روسی آسیای مرکزی به کرسناووتسک و سپس از طریق کشتی به بندر پهلوی در شرق ساحل دریای مازندران آمدند. سایرین از راه بخارا به قازان و عشق‌آباد (در مرز ایران) و از آن جا به بندر پهلوی وارد شدند. «آژانس یهودیان فلسطین» (سازمانی نیمه دولتی که نیازهای اجرایی جامعه یهودیان را در طول قیمومیت انگلیس برآورده می‌کرد) نقشی عمده در سرگذشت «بچه‌های تهران» داشت. در حالی که این کودکان یهودی همچنان در بخش جنوبی اتحاد جماهیر شوروی پراکنده بودند، نمایندگان آژانس یهودیان با دولت در تبعید



لهستان در مورد تعداد یهودیانی که بایستی به ایران منتقل می‌شدند، مذاکره می‌کردند. هنگامی که وسایل نقلیه حامل یهودیان به بندر پهلوی می‌آمدند، نمایندگان آژانس یهودیان آنان را شناسایی کرده و کودکان یهودی را از لهستانی‌های مسیحی جدا می‌کردند. بسیاری از این کودکان که بر اثر تجربیات اخیر خود هراسیده بودند و از گرسنگی نیز رنج می‌بردند، از اذعان به یهودی بودن خود امتناع کردند. این کودکان در رده‌های سنی ۱ تا ۱۸ سال قرار داشتند و بیش تر آنان ۷ تا ۱۲ ساله بودند. به محض این که این کودکان در تهران جمع شدند، رهبران صهیونیست، داوید بن گوریون و الیا هو دو بکین با وزیر کابینه دولت لهستان، استانیسلاف کوت و مقامات انگلیسی وارد مذاکره شدند تا تسهیلات لازم جهت ورود این کودکان به فلسطین را فراهم آورند. آژانس یهودیان یک پرورشگاه برای کودکان یهودی احداث کرد. ۷۳۰ کودک یهودی که از آوریل تا اوت ۱۹۴۲ وارد ایران شدند، در چادرهایی که در زمین‌های «دوستان تپه» - پادگان نظامی سابق نیروی هوایی ایران خارج از تهران - برپا شده بود، اسکان داده شدند. تلاش برای کمک به تخلیه تعداد بیش تری از کودکان از پرورشگاه‌ها، پس از این نقل و انتقال موفقیت آمیز باعث شد که بعد از تابستان سال ۱۹۴۲ تعدادی دیگر از کودکان لهستانی - یهودی به تهران بیایند. این اردوگاه که به سرعت به «خانه تهران برای کودکان یهودی» معروف شد، کمک‌هایی از جامعه محلی یهودیان، «سازمان صهیونیستی زنان حاداسا» در ایالات متحده، «کمیته توزیع مشترک یهودیان آمریکا» و «بخش مهاجرت جوانان در آژانس یهودیان» دریافت کرد. رهبران باتجربه نهضت جوانان صهیونیست از فلسطین مسئولیت پناهگاه کودکان را به عهده گرفتند. پس از دوره‌های طولانی دشواری‌ها، بی‌خانمانی و محبوس بودن در پرورشگاه‌ها، بسیاری از این کودکان از بیماری‌های خطرناک (اغلب سل) و سوء تغذیه رنج می‌بردند، اما بیش تر آنان در اردوگاه تهران سلامت خود را به دست آوردند. در نتیجه مذاکرات بین آژانس یهودیان و دولت انگلیس در فلسطین، این کودکان سرانجام تأییدیه‌هایی مبنی بر اجازه مهاجرت به فلسطین دریافت کردند. در ۳ ژانویه ۱۹۴۳، ۷۱۶ کودک با همراهان بزرگسال خود - که بسیاری از آنان نیز پناهنده بودند - با کامیون به بندر شاهپور در خلیج فارس و از آن جا با کشتی باری دونرا به کراچی پاکستان رفتند. پناهندگان از کراچی با کشتی بخار نورالیا شبه جزیره عربستان را دور زده و از طریق دریای سرخ به شهر سوئز در مصر رسیدند. کودکان سپس با قطار از صحرای سینا گذشتند و در ۱۸ فوریه ۱۹۴۳ به اردوگاه پناهندگان اتلیت در شمال فلسطین رسیدند و در آن جا مورد استقبال جامعه یهودیان در فلسطین (یشوو) قرار گرفتند. گروه دوم کودکان که ۱۱۰ نفر بودند از طریق زمینی (عراق) در ۲۸ اوت ۱۹۴۳ به فلسطین رسیدند. در مجموع، حدود ۸۷۰ نفر از «بچه‌های تهران» وارد فلسطین شدند و بلافاصله در مزارع اشتراکی (کیبوتس) و روستاهای کشاورزی تعاونی (موشاویم) اسکان یافتند. ۳۵ نفر از «بچه‌های تهران» در جنگ استقلال اسرائیل در سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۴۹ در میان شهروندان یا سربازانی بودند که جان خود را از دست دادند.» (انسکلوپدیای هولوکاست، سایت موزه یادبود هولوکاست)

«به خاطر دارید که وقتی مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ قطعنامه‌ای تصویب کرد که به موجب آن قرار بود سرزمین باستانی اسرائیل به دو کشور یهودی و عربی تقسیم شود، سران کشورهای عرب به خشم آمدند و عملیات خصمانه خود را علیه اسرائیل و حتی علیه شهروندان یهودی خود آغاز کردند و از این رفتار، بیش از همه یهودیان عراق متحمل رنج و محنت شدند. حکومت بغداد و اوپاش

عرب و عوامل تحریک شده در عراق به جان یهودیان افتادند و چاره دیگری برای آنان باقی نگذاشتند، جز آن که از سرزمین عراق که بیش از بیست و پنج قرن در آن جا ساکن بودند، بگریزند و هر چه را که داشتند بگذارند و فرار کنند و یا بمانند و کشته شوند. در چنین وضع مصیبت باری، کشور ایران بار دیگر درهای خود را به روی یهودیان محنت زده و آواره گشود و این بار نوبت یهودیان بابل (عراق امروز) بود که از طریق مرزهای بین ایران و عراق خود را به سرزمین ایران برسانند و از گذرگاه‌های اندیشک و خرم آباد و خسروی وارد خاک ایران گردند.

افسران ارشد ایرانی در مرز حضور داشتند و به این آوارگان کمک می‌کردند وارد خاک ایران شوند و به آن‌ها خوراک می‌دادند و وسیله انتقال آن‌ها به تهران را فراهم می‌ساختند. برخی از این آوارگان در کنیساها (نیایشگاه‌های یهودی) جای داده شدند، ولی اکثرشان به محوطه وسیع گورستان یهودیان در شمال شرق تهران به نام «بهشتیه» منتقل گردیدند و در چهاردیواری‌های موجود و موقت ساکن شدند، تا امکان مهاجرت تدریجی آنان به اسرائیل فراهم گردد. در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ بیش‌ترین بخش از این یهودیان عراقی پناه گرفته در ایران، با هوایمما رهسپار خاک اسرائیل شدند و تقریباً در سال ۱۹۵۰ این روند به انجام رسید.

جا دارد نکته دیگری را نیز بگوئیم و آن نجات یهودیان افغانستان است. در همان ایامی که در سال ۱۹۴۸ و آغاز حمله اعراب به خاک اسرائیل، به هدف جلوگیری از برپایی دوباره این کشور جنگ را آغاز کردند، در افغانستان نیز یهودیان مورد آزار و تعقیب قرار گرفته و خطر مرگ آن‌ها را تهدید می‌کرد. **ملت میهمان نواز ایران، این بار نیز مرزها را در استان خراسان و در بخش سرخس به روی این مصیبت زدگان گشود و به آن‌ها پناه داد.** از «کودکان تهران» سخن گفتیم که چند صد کودک یتیم یهودی لهستانی بودند که به آن‌ها در خاک ایران پناه داده شد. هم زمان با اعلام استقلال اسرائیل شماری از یهودیان بخارا نیز راهی ایران شدند و از طریق مرزها در این کشور پناه گرفتند. فراموش نکنیم که سال ۱۹۴۸ ایام اوج قدرت استالین در اتحاد شوروی بود و مرزهای آن کشور به دقت زیر کنترل قرار داشت و عبور از مرز کار آسانی نبود و فرار از طریق عشق آباد و نقاط دیگر با خطرات بسیار همراه می‌شد. این یهودیان بخارائی که وارد خاک ایران شدند و خود را به استان خراسان رساندند، بعداً رهسپار کرمانشاه گردیدند تا شاید بتوانند راهی بیابند و از آن جا خود را به کشور اسرائیل برسانند. (امنون نصر، یهود، ایران، اسرائیل، ص ۴۴۸ و ۴۴۹)

«در دهه ۱۹۴۰ پس از وقوع جنگ جهانی دوم با پناه آوردن گروهی از یهودیان اروپا به ویژه یهودیان لهستان به ایران، به محض ورودشان به تهران، مسئولین جامعه یهودیان تهران، با هماهنگی از قبل چندین خانوار از جنگ زدگان را در محل کنیسای حییم (دانیل) سکنا دادند.

با افزایش و متمرکز شدن خانواده‌های لهستانی در کنیسا و اطراف آن، با توافق مسئولین جامعه و بزرگان جامعه لهستانی‌ها، در بخش غربی حیاط کنیسای حییم، فضایی را جهت ایجاد ساختمان کنیسای کوچک‌تری برای جامعه اشکنازی اختصاص دادند. دیری نیاید کنیسای لهستانی‌ها با نام دانیل به همت و همیاری هیئت مدیره کنیسای حییم و جامعه لهستانی‌ها بنیاد نهاده شد. کنیسای (کوچک) دانیل با گنجایش ۶۰ نفر برای آقایان و اطای در ضلع جنوبی کنیسا به گنجایش ۲۵ نفر برای بانوان اختصاص داده شد. هزینه ساخت این کنیسا را مهاجرین اروپائی خودشان عهده‌دار شدند. ۳ سفر، تورا



(با طرح تورای اشکنازی) و پرده هخال را که همراه خود از لهستان آورده بودند در این کنیسا قرار دادند. مسئولیت شالیح صیپور را شخصی به نام لوی (از اهل آلمان) عهده‌دار شد. پس از انقلاب اسلامی در ایران با مهاجرت خانواده‌های اروپایی نمازگزاران اشکنازی کنیسیای دانیل، کاهش چشمگیری پیدا نمود و از سال ۱۳۷۰ برای عسارا شدن در کنیسا دانیل، از دیگر یهودیان تهرانی استفاده گردید. در حال حاضر کنیسا کوچک (دانیل) فقط در شب‌ها (نماز) را به جا می‌آورد. شالیح صیپور آن، نوه حاج شموئل کهن، آقای کهن می‌باشد. آخرین بازمانده از مهاجرین لهستانی‌ها، در سال ۱۳۸۰ توسط سارقی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و به قتل رسید. ناگفته نماند خیابان قوام السلطنه از نظر بافت شهری با تمرکز ساختمان‌های مهم دولتی، چندین وزارت خانه، و منازل صاحب منصبان، دارای موقعیتی خاص بوده. به ویژه در اوایل سده سیزده به دستور احمد قوام (قوام السلطنه) نخست وزیر دوران قاجار و پهلوی، در باغی به وسعت هفت هزار متر ساختمانی با زیر بنای ۱۰۴ متر با طرح هشت گوش ساخته که تا سال ۱۳۳۲ محل سکونت و نیز دفتر کار وی بوده است (امروز به عنوان موزه هنری آینه استفاده می‌شود). همچنین ساختمان کلیسای انجیلی پطروس با قدمت بیش از ۱۳۵ سال از بناهای مهم این منطقه به شمار می‌رود. موزه ایران باستان از دیگر بناهایی است که در ضلع جنوبی خیابان قوام السلطنه قرار دارد. (7dorim، سایت تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران)



خدرا، اسرائیل در قیومیت انگلیس - اجتماع انبوهی از مردم که در ایستگاه قطار برای استقبال از «بچه‌های تهران» در انتظارند. آرشیو عکس ید و شم، ۴۸۲۹/۴۴

یهودیان البته همچون همیشه آماده‌اند تا پیشینه روابط ایران و لهستان را به دوره خسرو پرویز پادشاه ساسانی و اوزون حسن در عهد آق قویونلوها نیز برسانند و حضور اقلیت ارمنی در ایران را هم از علل رونق روابط اقتصادی میان ایران و لهستان در عصر صفوی بدانند که ظاهراً به نزدیکی میان دو دولت نیز انجامیده است (!!!) اما جدا از این گرافه‌گویی‌های همیشگی در ۱۹۲۵، جمهوری لهستان در تهران سفارتخانه‌ای دایر نمود و چند سال بعد، روابط میان دو کشور به سطح سفارت کبری ارتقا یافت.





تهران، ایران - اتاق غذاخوری در اردوگاه «بچه‌های تهران». آرشیو عکس ید و شم، ۴۸۲۹/۲۴

«در جولای ۱۹۴۱، آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد و نیروهای شوروی وادار به پیوستن به متفقین شدند. در ۳۰ جولای ۱۹۴۱، نخست وزیر تبعیدی لهستان، ژنرال ولدیسلاو سیکورسکی، و سفیر شوروی در بریتانیا، ایوان مایسکی، با بستن پیمان سیکورسکی - مایسکی بسیاری از شرایط پیمان «عدم تجاوز» را باطل اعلام کردند.

در قرارداد جدید استقرار دوباره دولت لهستان، عفو زندانیان جنگی لهستان در شوروی و سرانجام تشکیل ارتش لهستان در خاک شوروی ذکر شده بود. ژنرال لهستانی، ولدیسلاو آندرس، که در اوت ۱۹۴۱ از زندان بدنام لویانکا در مسکو آزاد شده بود، شروع به بسیج کردن نیروهای مسلح لهستان در شرق (معروف به ارتش آندرس) برای مبارزه با نازی‌ها کرد.

ایجاد ارتش جدید لهستان کار آسانی نبود. بسیاری از اسرای لهستانی در اردوگاه‌های کار اتحاد شوروی جان سپرده بودند. بسیاری از بازماندگان به دلیل شرایط اردوگاه‌ها و سوء تغذیه ضعیف شده بودند. از آن جا که شوروی درگیر جنگ با آلمان بود، ارتش لهستان از غذا یا امکانات چندانی برخوردار نبود. از این رو، در پی تهاجم بریتانیا و شوروی به ایران در ۱۹۴۱، شوروی پذیرفت که بخشی از نیروهای لهستانی را به ایران منتقل کند. آوارگان غیرنظامی، که عمدتاً زن و کودک بودند، نیز از طریق دریای خزر به ایران منتقل شدند.

در این مدت، ایران دچار شرایط اقتصادی سختی بود. پس از این تهاجم، شوروی انتقال برنج به مناطق مرکزی و جنوبی ایران را ممنوع کرد و این اقدام باعث کمیابی مواد غذایی، قحطی و افزایش تورم شد. متفقین کنترل راه آهن سراسری ایران و دیگر امکانات حمل و نقل، صنایع تولیدی و دیگر منابع را برای امور جنگی در اختیار گرفتند.

با وجود این مشکلات، ایران آوارگان لهستانی را پذیرفت و دولت ایران ورود آن‌ها به کشور را تسهیل کرده و امکاناتی را برای آن‌ها مهیا کرد. مدارس، مؤسسات فرهنگی و آموزشی، فروشگاه‌ها، نانوائی‌ها، مغازه‌ها و مطبوعات لهستانی شکل گرفت تا آوارگان لهستانی احساس غربت نکنند.

از سال ۱۹۴۲، بندر پهلوی (با نام کنونی انزلی) نقطه اصلی ورود آوارگان لهستانی از شوروی به ایران شد. روزانه تا ۲،۵۰۰ آواره لهستانی وارد ایران می‌شدند. ژنرال آندرس ۷۴،۰۰۰ تبعه لهستانی، شامل تقریباً ۴۱،۰۰۰ غیرنظامی، که بسیاری از آن‌ها کودک بودند را وارد ایران کرد. مجموعاً بیش از

۱۱۶،۰۰۰ پناهنده در ایران مستقر شدند. تقریباً پنج تا شش هزار از آوارگان لهستانی یهودی

بودند. این پناهندگان به دلیل دو سال بدرفتاری و گرسنگی، ضعیف شده بودند و بسیاری از آنها دچار مالاریا، تیفوس، تب، بیماری‌های تنفسی و بیماری‌های ناشی از گرسنگی بودند. آوارگان پس از تحمل مدت‌ها گرسنگی، تا جایی که توانستند غذا خوردند و این وضعیت پیامدهای فاجعه‌باری داشت. صدها لهستانی، عمدتاً کودکان، اندکی پس از رسیدن به ایران به دلیل ابتلا به اسهال خونی حاد ناشی از پرخوری جان سپردند. بسیاری از آوارگان اندکی پس از ورود به ایران بر اثر بیماری و سوء تغذیه جان باختند. بیش‌تر این آوارگان در قبرستان آرامنه در بندر پهلوی دفن شدند.

آوارگان پس از چند روز اقامت در قرنطینه در انبارهایی در نزدیکی بندر پهلوی، عازم تهران شدند. بسیاری از آوارگان در ساختمان‌ها و مراکز دولتی اسکان یافتند. پرسنل ارتش ابتدا به مراکز آموزشی نزدیک موصل و کرکوک در عراق اعزام شدند. بیش‌تر سربازان لهستانی پس از آموزش جنگی، در جبهه ایتالیا به نیروهای متفقین پیوستند.

هزاران تن از کودکانی که به ایران آمده بودند، به دلیل درگذشت یا جدا شدن والدین در جریان اخراج از لهستان، در یتیم‌خانه‌های شوروی زندگی کرده بودند. بیش‌تر این کودکان سرانجام برای زندگی در یتیم‌خانه به اصفهان فرستاده شدند. این شهر از آب و هوا و امکانات مناسب برخوردار بود و کودکان در آن جا می‌توانستند برای درمان بیماری‌هایی که در یتیم‌خانه‌های فاقد امکانات شوروی به آنها مبتلا شده بودند، تحت مراقبت قرار بگیرند. طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵، تقریباً ۲،۰۰۰ کودک وارد اصفهان شدند و به همین دلیل به اصفهان «شهر کودکان لهستانی» نیز می‌گفتند. بقیه کودکان به یتیم‌خانه‌های مشهد فرستاده شدند. مدارس متعددی برای آموزش زبان لهستانی، ریاضیات، علوم و دیگر درس‌های استاندارد، به این کودکان تأسیس شد. در برخی از مدارس، زبان فارسی، تاریخ ایران و جغرافی نیز در کنار زبان لهستانی تدریس می‌شد.

از آن جا که ایران نمی‌توانست در بلندمدت از این تعداد پناهنده مراقبت کند، دیگر کشورهای مستعمره بریتانیا در تابستان ۱۹۴۲ شروع به پذیرش لهستانی‌های ساکن ایران کردند. آوارگانی که تا پایان جنگ در ایران نماندند، به هند، اوگاندا، کنیا، آفریقای جنوبی و دیگر کشورها منتقل شدند. دولت مکزیک نیز چندین هزار تن از پناهندگان را پذیرفت. تعدادی از آوارگان لهستانی به صورت دائم در ایران ماندند و برخی سرانجام با اتباع ایرانی ازدواج کردند و صاحب فرزند شدند. (انسکلوپدیای هولوکاست، سایت موزه یادبود هلوکاست)

اردوگاه لهستانی‌ها در مشهد، محل اقامت کودکان و زنانی بود که از طریق مرز عشق آباد وارد این شهر شده بودند. سکونتگاه آن‌ها به شکل عمارتی بزرگ و عالی بود که از طرف استانداری به آن‌ها تقدیم شده بود و به همین علت کارل بادر، وزیر مختار لهستان در ایران، طی نامه‌ای از وی تشکر و قدردانی کرد.



گروهی از کودکان پناهنده یهودی لهستانی، معروف به «بچه‌های تهران»، پس از ورودشان به فلسطین. اتلیت، فلسطین، ۱۸ فوریه ۱۹۴۳



دختر یهودی از گروه «بچه‌های تهران» هنگام ورود به ایستگاه اتلیت. فلسطین، ۱۸ فوریه ۱۹۴۳



کودکان پناهنده یهودی لهستانی، معروف به «بچه‌های تهران». اتلیت، فلسطین، فوریه ۱۹۴۳



«بچه‌های تهران» با یک معلم، پس از ورود به فلسطین. اتلیت، فلسطین، فوریه ۱۹۴۳



«بچه‌های تهران» که از طریق ایران به فلسطین آمدند، مهارت‌های کشاورزی را می‌آموزند. آیونات [نزدیک شهر نس زیونا]، فلسطین، ۱۹۴۳



«بچه‌های تهران» در دهکده جوانان وابسته به سازمان صندوق ملی یهودیان در حوالی اورشلیم مشغول یادگیری زبان عبری هستند. فلسطین، ۹ مارس ۱۹۴۳



الياهو دوبکين از آژانس يهوديان (سمت چپ) و هنريتا زولد، بنیان‌گذار «سازمان صهيونستی زنان حاداسا» (دومین نفر از سمت چپ) به انتظار ورود «بچه‌های تهران». اتلیت، فلسطین، ۱۸ فوریه ۱۹۴۳



تصویر سمت چپ: ورود «بچه‌های تهران» از طریق ایران به فلسطین. اردوگاه پذیرش اتلیت، فلسطین، ۱۸ فوریه ۱۹۴۳

تصویر سمت راست: هنریتا زولد بنیان‌گذار «سازمان صهیونیستی زنان حاداسا» از کودکان پناهنده یهودی اهل لهستان، معروف به «بچه‌های تهران» هنگام ورودشان به فلسطین استقبال می‌کند. اتلیت، فلسطین، ۱۸ فوریه ۱۹۴۳



تصویر سمت چپ: کودکان پناهنده یهودی لهستانی معروف به «بچه‌های تهران» که از طریق ایران به فلسطین آمدند. اردوگاه پذیرش اتلیت، فلسطین، ۱۸ فوریه ۱۹۴۳

تصویر سمت راست: پرستاری به یکی از پناهندگان یهودی لهستانی، معروف به «بچه‌های تهران» کمک می‌کند تا در مرکز جذب پناهندگان اتلیت از قطار پیاده شود. اتلیت، فلسطین، ۱۸ فوریه ۱۹۴۳





«بچه‌های تهران» پیرامون سنگ یادبود پناهندگان یهودی جمع شده‌اند که هنگام غرق شدن کشتی پاتریا (عازم فلسطین) در نوامبر ۱۹۴۰ جان خود را از دست دادند. اتلیت، فلسطین، ۱۹۴۳

امروزه آوارگی، معضل بسیاری از کشورهای مسلمان منطقه ماست. نابه سامانی‌های اقتصادی، جنگ و فساد در سیستم سیاسی و اداری جامعه و ظلمی که دولت‌های یهود نشاندۀ این کشورها علیه مردم خود روا می‌دارند، باعث شده که بسیاری از این شهروندان از سرزمین خود آواره شده و برای کار، زندگی و تحصیل به کشورهای اروپایی و امریکایی مهاجرت کنند. البته که این کشورها در غالب موارد به این مهاجران روی خوش نشان نمی‌دهند و همواره به چشم بیگانه به آن‌ها نگاه می‌کنند. اما کشور ایران در یکی از بحرانی‌ترین دوران تاریخ اروپا پذیرای لهستانی‌های گریخته از جنگ جهانی بود. این در حالی بود که مردم ایران نقشی در آوارگی و دربه دری این لهستانی‌ها نداشتند. مردمی که در کشور ایران ساکن بودند، خود فاقد امکانات یک زندگی مرفه بودند و ورود این مهاجران، بخشی از ذخیره غذایی و امکانات را در آن برهه سخت تاریخی، از آن‌ها می‌گرفت.

«... با این اوصاف، حضور تعداد زیادی پناهنده لهستانی در کشور، نه تنها نیاز به خواروبار را افزایش می‌داد، بل که با سهیم کردن آن‌ها در ارزاق مصرفی شهروندان به بحران خواروبار در سطح کشور به خصوص در تهران دامن می‌زد. ارتش انگلیس مسئولیت تغذیه آوارگان لهستانی را با هزینه خود بر عهده گرفته بود [جعفر مهدی‌نیا، زندگی سیاسی ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، ص ۵۶۳]، اما گزارش‌ها خلاف این امر را نشان می‌دهند. به طوری که هر روز در سطح شهر کامیون‌هایی دیده می‌شد که به طور غیرقانونی از محل ارزاق عمومی شهروندان ایرانی، برای لهستانی‌ها خواروبار حمل می‌کردند. به این علت، نشریات، خریده‌های مکرر مهاجران لهستانی را یکی از عوامل اصلی کمبود

خواروبار و نان تهران می‌دانستند. اطلاعات در این زمینه در تاریخ ۱۲ آبان ۱۳۲۱، با عنوان «تأثیر خریدهای مهاجران لهستانی در خواروبار تهران» می‌نویسد: «چون شکایاتی به وزارت خواروبار رسیده بود که علت عمده ترقی خواروبار در تهران خریدهای روزانه مهاجران می‌باشد، موضوع مورد توجه آقای شریدان مستشار وزارت خواروبار واقع شده و در نتیجه کمیسیونی مرکب از دو نفر نمایندگان صلیب سرخ آمریکا با حضور وزیر مختار لهستان و نمایندگان مهاجران لهستانی تشکیل گردیده و آقای شریدان نظریه دولت ایران را راجع به طرز معاش مهاجران بیان نمودند که خریدهای مهاجران هم از حیث کمیت و هم از حیث کیفیت تأثیر کاملی در اوضاع خواروبار اهالی پایتخت نموده و موجب تنگی و گرانی و نایابی اجناس می‌شود؛ به خصوص این که خریدها یک جا و یک قلم انجام می‌شود. بالاخره، پس از مذاکرات، شریدان پیشنهاد نمود کمیته‌ای مرکب از سه نفر مطلعان ایرانی و نماینده سفارت آمریکا و نماینده سفارت لهستان و انگلیس و نماینده مهاجران لهستانی تشکیل گردد و خواروبار مهاجران در نهایت صرفه جویی و سختی جیره بندی شود و به طوری که خوراک آن‌ها به کلی ساده و بدون هیچ گونه تجمل تهیه شود» و نیز همان نشریه در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۲۱، درباره محدود کردن خرید خواروبار مهاجران لهستانی می‌نویسد: «مسئله خواروباری که برای مهاجران لهستانی هر روز در پایتخت تهیه و مقدار آن جلب توجه نموده بود، در کمیسیونی که با حضور آقای شریدان و نماینده سفارت‌های آمریکا و انگلیس و لهستان و نماینده خود مهاجران تشکیل یافت، تأثیر خریدهای سنگین آن‌ها تصدیق شد و حتی نمایندگان آمریکا و بریتانیا صریحاً اظهار موافقت کردند که از لحاظ تأمین آسایش اهالی تهران باید در خرید خواروبار مهاجران تخفیف کلی داده شود و پس از مطالعه کامل موافقت شد که خرید خواروبار لهستانی‌ها تحدید شود. به عنوان مثال گوشتی که قبلاً ۴۲۰۰ کیلو مصرف روزانه لهستانی‌ها بود و توسط آن‌ها خریداری می‌شد، من بعد مقدار خرید آن‌ها به ۲۰۰۰ کیلو پایین آورده خواهد شد و همین طور اقلام خوراکی دیگر نیز به این شکل خواهد بود». علاوه بر این، از آن جا که کمبود قماش برای تولید لباس نیز در مدت زمان استقرار آن‌ها در تهران به وجود آمده بود (خاطرات محمد ساعد مراغه‌ای، دکتر باقر عاقلی، ص ۱۷۷)، احتمالاً نقش آن‌ها در این زمینه بی‌تأثیر نبوده است. بندر انزلی نیز به علت ورود و اسکان عده زیادی از مهاجران لهستانی با کمبود خواروبار و ارزاق روبه رو شده بود. حضور آن‌ها در مشهد نیز تأثیر زیادی بر بحران خواروبار گذاشته بود. به طوری که در سال‌های حضور آن‌ها در مشهد، یعنی در سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ به علت کمبود ارزاق عمومی، قحطی و گرسنگی شدید بین مردم رواج یافته بود که دامن آن همه خانواده‌ها را گرفته بود. بنابراین، به علت بروز چنین مشکلاتی بود که وزارت امور خارجه از سفارت شوروی در تهران خواسته بود که به علت کمبود خواروبار در کشور از ورود مهاجران غیرنظامی لهستانی از خاک این کشور به ایران جلوگیری کند. اما با درخواست آن‌ها با ورود به ایران موافقت نشد؛ زیرا بر پایه یکی از اسناد حدود ۷۰ هزار نفر دیگر در خاک شوروی منتظر بودند تا به خاک کشور وارد شوند» (تارنمای سفرنویس، کنکاش‌های ریزینانه برای نمایش ناشناخته‌های ایران زمین، مطلب اسکان مهاجران لهستانی در ایران بر پایه اسناد)

به این ترتیب وزارت امور خارجه ایران، در آن زمان، قدرت کنترل مرزهای خود را ندارد و یهودیان هنگامی که تصمیم گرفته‌اند مهاجرانی را از مرز به ایران وارد کنند، نه شاه ایران و نه دستگاه اداری و سیاسی او قادر به مخالفت یا اتخاذ تصمیم در این باره نیستند. و البته ارتش روسیه و انگلیس نیز ضمن غارت خواروبار و مواد غذایی مردم این کشور، به دستور یهودیان، سهم مهاجران لهستانی را نیز در نظر می‌گیرند و کنار می‌گذارند.

سال‌ها بعد محمدرضا شاه پهلوی و ملکه‌اش در سفری که به زلاندنو داشتند، هنگام پیاده شدن از هواپیما، با گروه کودکانی برخورد کردند که در لباس‌های ملی لهستانی، دسته‌جمعی شعری را به زبان لهستانی می‌خواندند. آن‌ها فرزندان آن کودکان یتیم لهستانی بودند که در سال‌های ۱۹۴۵ - ۱۹۴۲ میهمان کشور ایران شدند و برای تشکر از انسان‌دوستی و میهمان‌نوازی ایرانیان در آن سال‌ها، به استقبال پادشاه و ملکه آمده بودند. لهستانی‌ها و جامعه بین‌الملل و تاریخ یهود نوشته‌ها، می‌توانند این موضوع را به انسان‌دوستی و مهمان‌نوازی ایرانی‌ها نسبت دهند که البته تا حدودی درست هم می‌تواند باشد. ولی یهودیان ایران در زمان پهلوی، قادر به اتخاذ و عملی کردن هر نوع تصمیمی در زمینه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و حتی مذهبی در ارتباط با ایرانیان یا قوم یهود یا هر گروه دیگری بودند و کسی را معارض و مخالف و در برابر خود نمی‌دیدند. مهاجران لهستانی، چه مسیحی و چه یهودی، در ایران از حمایت همه‌جانبه سازمان‌های بین‌المللی برخوردار بودند و در تصاویر باقی‌مانده از آن سال‌ها، چهره آن‌ها را خندان و با فراق بال می‌بینید که همگی ظاهر و سر و وضع مرتبی دارند. در حالی که در آن دوران، اکثریت جمعیت ۱۵ میلیونی ایران، ساکن روستاها و بی‌سوادند و در فقر مطلق به سر می‌برند و فاقد امکانات معیشتی مناسب هستند.



مهاجرت در راه ایران، با لباس‌هایی مرتب و ظاهری تمیز



تصویری معروف از کودک مهاجر لهستانی در ایران، که خوشحال و سرزنده و با لباسی مرتب، همزمان با قحطی و گرسنگی ناشی از اشغال کشور توسط متفقین در جنگ جهانی دوم، سهمیه نان خانواده‌اش را دریافت می‌کند؛ ۱۳۲۱ شمسی



زنان لهستانی در اردوگاه تهران با لبان خندان و ظاهر مرتب



زنان لهستانی مشغول تهیه لباس - کمپی در تهران



کلاس درس بچه‌های لهستانی در ایران، در حالی که اکثر کودکان ایرانی بی‌سواد هستند.

ایران برای یهودیان همیشه نه تنها بزرگ‌ترین مرکز تجمع قومی آن‌ها، بل که مهم‌ترین مرکز زیارتگاه‌های یهودیان جهان است. همان طور که در متن‌ها و نقل قول‌های منابع بررسی شده در این یادداشت مشاهده کردید، علی‌رغم آمارها و اعداد متناقض آن، نفوذ و قدرت یهودیان در ایران، از زمان رضاشاه تا هم‌اکنون، همواره زیاد بوده است.

«این موشه دایان یا یهودیان دیگری که اسامی‌شان را دائم می‌شنوید از کجای دنیا آمدند و ادعای مالکیت این سرزمین را دارند. امروز بین دو میلیون و پانصد تا سه میلیون مسلمان آواره از خانه خودش وجود دارد. فکر می‌کنید فقط هدفشان این است که یک دولت کوچک برای خود در فلسطین تشکیل دهند؟ اشتباه می‌کنید. آن‌ها می‌دانند که یک دولت کوچک بالاخره آن‌جا نمی‌تواند زندگی کند. یک اسرائیل بزرگ محدودده‌اش شاید تا ایران خودمان هم کشیده شود. به قول عبدالرحمن فرامرزی این اسرائیلی که من می‌شناسم فردا ادعای شیراز را هم می‌کند. چون شاعران پارس زبان خودمان اسم شیراز را ملک سلیمان گذاشتند. و اگر به آن‌ها بگویید که این یک تشبیه است، می‌گویند نه سند از این به‌تر که از قدیم گفتند این‌جا «ملک سلیمان» بوده است. مگر ادعای مدینه و خبیر را ندارند. خبیر که نزدیک مدینه است. مگر روزولت به پادشاه عربستان سعودی پیشنهاد نداد که آن‌جا را به یهود بفروشد. مگر آن‌ها ادعای عراق و سرزمین‌های مقدس شما را ندارند. به خدا قسم ما در برابر این قضیه مسئولیم. به خدا قسم ما غافل هستیم.» (برگرفته از سخنرانی مرتضی مطهری، معروف به شمر زمان خود را بشناس)

آن‌ها دو کشور خالی از سکنه ایران و ترکیه را با جا انداختن فرقه‌های مذهبی رنگارنگ و زبان‌های ییدیش غیر از عربی، به عنوان حامی سرزمین اسرائیل در آینده، در مقابل اعراب خاورمیانه، و ایجاد جداسازی در جهان اسلام تدارک دیده‌اند و هنوز نیز چنین برنامه‌ای برای آن دارند. حتی مردم ایران را به دلیل این که نرم‌خوتر از ترک‌ها هستند، و همین طور با متن قرآن

آشنایی زیادی ندارند، دوست به تری برای آینده اسرائیل می‌شناسند. آن‌ها می‌دانند که کشورهای مسلمان خاورمیانه هرگز حضور یهودیان را در منطقه نخواهند پذیرفت و از آن جا که قرآن در کلیت خود متی یهود ستیز است و یهودیان را دشمن «بشریت» خوانده، بنابراین در دل خاورمیانه و در میان اعراب هرگز جایی نخواهند داشت و روی آرامش نخواهند دید. آن‌ها به خیال خود، در آینده، کشور ایران را به عنوان پایگاهی برای حمایت از کشور اسرائیل در نظر گرفته‌اند. اما بر طبق بیانات قرآن، خداوند دست و بالشان را همواره بسته نگه داشته و پروژه دوست ساله ایران سازیشان را به مدد یادداشت‌های بنیان اندیشی، ظرف ۱۵ سال به باد داده است.

امروز کشورهای اروپایی مشغول تعیین تکلیف با یهودیان هستند و در سازمان ملل به نفع اسرائیل رأی نمی‌دهند و دیگر حاضر نیستند هزینه کثافت کاری یهودیان را در سطح بین الملل و در جنگ‌هایی که علیه اسلام راه می‌اندازند، پردازند. بر ملت مسلمان ایران است که با مطالعه اسناد تاریخی جدید ارائه شده توسط بنیان اندیشان، با نقش و حضور آن‌ها در تار و پود فرهنگ و مذهب و اقتصاد و سیاست ایران از نزدیک و به درستی آشنا شوند و تکلیف خود را با این مشرکین دشمن اسلام و بشریت روشن سازند. چرا که یهود و نصارا به فرموده قرآن هرگز دوست مسلمانان نبوده‌اند.

سخن دیگر من خطاب به اداره کنندگان دستگاه «فرهنگ و ارشاد» در ایران است که نام «اسلامی» را نیز بر وزارتخانه خود یدک می‌کشد. آن‌ها با عدم صدور مجوز چاپ و انتشار کتاب‌های مرحوم ناصر پورپیرار در این سال‌ها، عملاً در کار کمک رسانی به اجرای پروژه‌های یهودیان در ایران هستند و این رفتار هدفمندشان، رفتاری کاملاً ضد اسلامی است. چرا که یکی از اهداف یهودیان از ساخت تاریخ قلابی برای مردم ایران و جهان، کینه و دشمنی آشکار و همیشگی‌شان با اسلام بوده است.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَکِنَّ يَدَهُنَّ كَثِيرًا مِّنْهُنَّ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقِيَامَةَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ کَلِمًا أَوْ قَدْوًا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ.

یهود گفتند: که دست خدا بسته است، دست‌های خودشان بسته باد و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند. دست‌های خدا گشاده است به هر سان که بخواهد روزی می‌دهد و آن چه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، به طغیان و کفر بیشترشان خواهد افزود. ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده‌ایم. هر گاه که آتش جنگ را افروختند، خدا خاموشش ساخت و آنان در روی زمین به فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست ندارد.» (مائده، ۶۴)



و کلام آخر: حکومت چین که در سال ۱۹۴۹ منطقه اویغورنشین را اشغال کرده و تحت کنترل خود درآورده است، سال‌هاست مسلمانان اویغور را که در استان سین کیانگ زندگی می‌کنند، به اسم مبارزه با افراط‌گرایی در اردوگاه‌های «تحول از طریق آموزش» قرار داده است و به طور سیستماتیک به سرکوب آن‌ها ادامه می‌دهد. امروز استان اویغورنشین سین کیانگ عملاً به یک بازداشتگاه عظیم تبدیل شده است. در حالی که این مسلمانان هیچ گونه سوء پیشینه‌ای ندارند. نکته مهم انفعال سازمان‌ها و جامعه بین‌الملل است که نهایتاً به انتشار بیانیه‌ای در این زمینه قناعت کرده‌اند. اگر مردم اسیر شده در این اردوگاه‌ها، یهودی یا مسیحی بودند، جامعه بین‌الملل به حرکت و تکاپو می‌افتاد تا راه حلی برای نجات آن‌ها پیدا کند، همان‌طور که در جنگ جهانی دوم اقدام به نجات یهودیان و مسیحیان لهستانی از اردوگاه‌های کار اجباری روسیه کردند. اما جالب‌تر از آن سکوت کشورهای مسلمان جهان در این زمینه است، که به دلیل داشتن مدیریت یهودی و دست‌نشانده، همواره منافع سیاسی و اقتصادی خود را به هر چیز دیگری در سطح بین‌الملل و حتی در ارتباط با مسائل جهان اسلام ترجیح داده‌اند.

نا

منابع:

— مناشه امیر، (یهود، ایران، اسرائیل)، رشته گفت و گوهای رادیویی با پروفیسور امنون نتصر، انتشارات اندیشه، اسرائیل، سال نشر ۲۰۱۴ میلادی

— 7dorim، سایت تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران

www.7dorim.com

— تارنمای سفرنویس، اسکان مهاجران لهستانی در ایران بر پایه اسناد

www.safarnevis.com

— سایت (موزه یادبود هولوکاست)

www.encyclopedia.ushmm.org/content/fa/gallery/tehran-children-photographs?parent=fa%2F11006

— سایت ید و شم، بنیاد یادبود هولوکاست و شهامت

www.yadvashem.org

«چنان چه در بخش اول توضیح داده شد، هر کدام از این یادداشت‌ها در جواب مطالبی که پیش‌تر با عناوینی مشخص از طرف به‌ظاهر منتقدین ارائه شده بود آمده است. این یاوه‌گویی‌ها از طرف گروه‌های دیگری نیز بعدها مطرح شده‌اند که بدون ذکر نام ایشان و فقط جهت نمایش بی‌محتوایی ادعاهایشان ارائه می‌گردد.» (سخن مدیر مسئول)

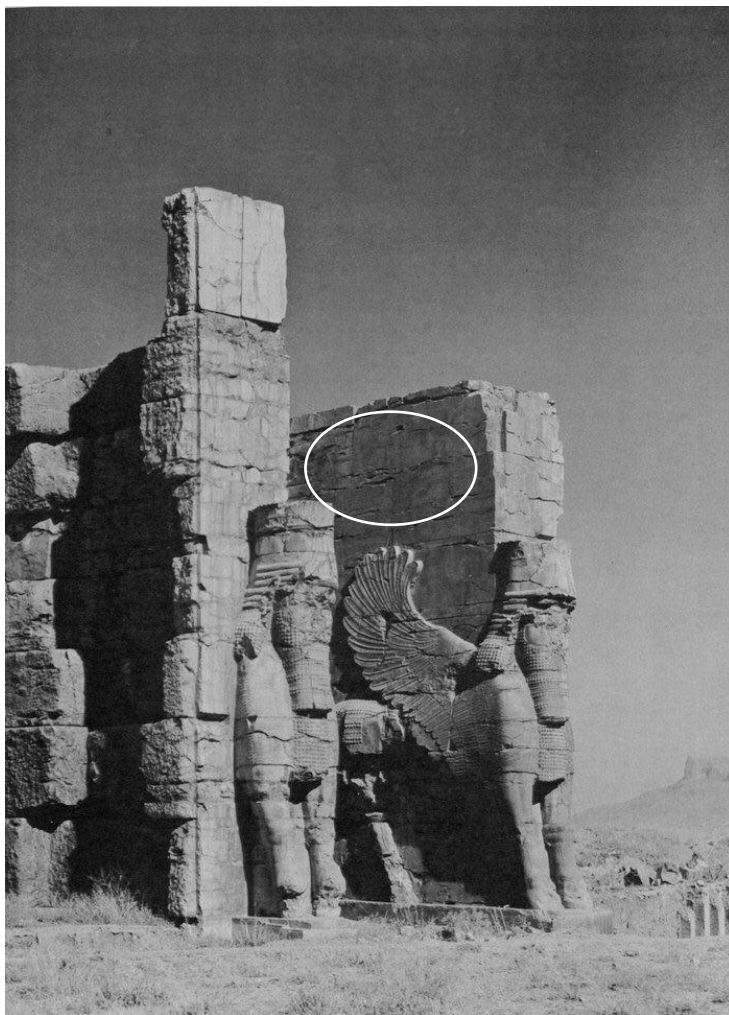
آزای دربر که! (بخش دوم)



سلام محمدی



«باری، آقای پوریپرار با نمایش دو عکس به شرح صفحات بعدی، مدعی شده‌اند چون تصاویر ارائه شده توسط ایشان، مربوط به قبل از خاکبرداری‌های تخت جمشید است و در ایشان بر فراز گولدیس شرقی - شمالی دروازه ملل - یعنی جایی که درون کادر نشان داده‌ام - هیچ اثری از هیچ کتیبه‌ای مشاهده نمی‌شود، پس کتیبه‌هایی که اینک بر فراز این گولدیس مشاهده می‌شوند، جعلی و نوکنده است، پس تمام کتیبه‌های تخت جمشید هم، جعلی و نوکنده هستند!»



«ابطال این پندار برای من که آرشیو عکس‌هایم تا این لحظه حاوی بیش از ۱۲۵۰۰ عکس است و در این میانه بیش از ۶۲۰۰ عکس از ابنه باستانی ایران و جهان دارم، کاری است به غایت سهل و فرح انگیز. اما چون شاید برخی از فرط سستی، باور نکنند آقای پورپیرار چنین حرفی زده و به استناد این دو عکس ناخوانا و با رزولیشن پایین، مدعی فقدان کتیبه بر فراز گولدیس شرقی - شمالی دروازه ملل و از آن عجیب‌تر، کل مجموعه تخت جمشید شده‌اند و افزون بر آن بدان روی که قصد دارم مجدداً تأکید کنم، آن چه دستان نامبارک مغالطه کاران را باز می‌گذارد، **جهل و عدم پیگیری تحقیقات** خوانندگان است. پیش از ابطال مغالطه آقای پورپیرار لازم می‌بینم خوانندگان را با عوامل اطرافیان و فریب خوردگان ایشان آشنا کنم تا ببینند چه طور این جماعت به دلیل **جهل** و به دلیل **عدم پیگیری تحقیقاتی** در برابر استدلال مغالطه‌ای آقای پورپیرار وارفته، هوش از سرشان پریده، خیال کرده‌اند ایشان کشف بزرگی در تاریخ کرده‌اند:





«می بینید که در این عکس جدید هم علی رغم حی و حاضر بودن کتیبه‌ها در جهان واقعی، کتیبه دیده نمی‌شود. تا با ارائه این مثال نقیض باور کنید علت عدم رؤیت کتیبه‌ها در عکس آقای پوربیرار نیز درست مشابه عکس فوق، نه جعلی بودن، که تنها و تنها ویژگی‌های فنی عکس بوده است و بس. اما سه عکس بعد را هم داشته باشید:»

پوربیرار



در رابطه با این مبحث، عدم شناخت نور و کاربرد و تأثیر آن موجب بروز اظهار نظری این چنین سطحی گشته است. چنان که عیان است نحوه و زاویه نور بر حجم و عمق سوژه مؤثر می‌باشد، و برای اثبات ادعای خویش می‌بایست آن را در نظر گرفت. برای اثبات نشان گرفتن از کتیبه، زاویه دید و منبع نور را می‌بایست بررسی نمود و از همان زاویه عکس را برداشت و آن را به مقایسه نشست.



و با عکسی از همان زاویه دید و منبع نور، کتیبه نیز نمایان می‌گردد:



«این تصویری است که به هنگام نخستین گام‌های ورود حمله گران متسبب به دانشگاه شیکاگو، از مدخل ورودی سمت شمال محوطه صد ستون برداشته‌اند. تصویری که به خوبی آغاز کار جمع آوری اندک آوار داخلی صد ستون را نشان می‌دهد. در سمت چپ و در کادر قرمز رنگ، اسفنجس نیمه ساختی با سم‌های گاو در مدخل ورودی شمال صد ستون ایستاده است. اسفنجسی که بر سیل عرف بین النهرین، همانند ورودی‌های اصلی، جفت مقابلی نیز داشته است که در کادر بسته این عکس دیده نمی‌شود.»



جاعلان و شایادان دانشگاه شیکاگو، هرگز و در هیچ تفسیری از صدستون اشاره‌ای به این اسفنکس نکرده‌اند و در جای آن با فاصله بسیار، مجموعه مضحک و سر هم بندی شده زیر را قرار داده‌اند:



مورخ هنگامی که این مخلوق کاملاً بی هویت و مسخره را در جای آن اسفنکس نیمه ساخت در مدخل شمالی تالار صد ستون می‌بیند، آگاه می‌شود که مرمت کاران ارسالی از دانشگاه‌های کنیسه‌ای غرب، مشغول بتونه کاری و آرایش دیگری برای برداشت‌های توراتی خویشند. و کلاف پوسیده‌ای را می‌کشایند تا با نخ بی دوام آن، وصله تازه‌ای بر قباى مندرس جعلیات موجود تکه دوزی کنند. اینک دیگر دست‌هایی را از خودی و بیگانه شناسایی کرده‌ایم که از اسفنکس مدخل شمالی تالار صد ستون تا پیکر بر دار کشیده شیخ فضل الله با هدفی واحد مداخله جاعلانه کرده‌اند.» (مجموعه یادداشت‌های بر آمدن مردم، مقدمه یک، ناصر پورپیرار)

«- اسفنکس نیمه ساخت یا تخریب شده‌ای که آقای پورپیرار خیال می‌کنند سم‌های گاو دارد- و مثل سم‌هایش نمی‌تواند متعلق به یک اسب باشد، کماکان و کما فی السابق و بی هیچ تغییری نسبت به روزگار آوار برداری، در ضلع شمال شرقی کاخ صد ستون آرام و قرار دارد.

- اسفنکس نیمه ساخت و یا تخریب شده‌ای که به شکل اسب می‌باشد و آقای پورپیرار در عکس شماره ۲ نشان می‌دهند، اسفنکس دیگری است واقع در ضلع شمال غربی کاخ صد ستون، و صد البته سوا و بی‌ربط با اسفنکس دارای سم گاو یا اسب موجود در ضلع شمال شرقی.»

قصدم از نیروی آمیخته تصویر و کلام یاری گیرم، و جمله‌ای از استاد پورپیرار که موجب سر در گمی ایشان گشته و یادداشت نگاشته‌اند را جرعه جرعه بچشانم.



اسفنکس نیمه ساختی با سم‌های گاو



که در مدخل ورودی شمال
صد ستون ایستاده است.

که بر سیل عرف بین النهرین، همانند ورودی‌های اصلی، جفت مقابلی نیز داشته است که در
کادر بسته این عکس:



دیده نمی شود.



جا اعلان دانشگاه شیکاگو به جای



مجموعه مضحک و سر هم بندی شده

را قرار داده‌اند.

بنابراین اشتباهی در شناسایی اسفنگس شمال غربی با شمال شرقی صد ستون صورت پذیرفته است.

در رابطه با شناسایی «سم گاو از اسب» نیز قسمتی از نوشته‌ای که در وبلاگ ایشان گذاشتم را به حضور می‌خوانم.

«در نوشته «مردان تعطیل و مراد پشت سرهم انداز» نوشته‌اید: «از کجا مطمئن هستند آن سم‌ها، سم گاو است و مثلاً سم اسب نیست؟!» و شش بار تکرار کرده‌اید که یک بار نیز شناسایی آن را از علوم غیبی دانسته‌اید!!»

به راستی این اظهار نظر شما، آن قدر خنده‌دار است که اگر خودتان نیز یک بار آن را از نظر بگذرانید و به روی خود نیز نیاورید، لاجرم تسمی بر لبانتان سایه خواهد افکند. و مخاطب را وامی‌دارد که قبول کند، تاکنون اسب و گاو را یکی پنداشته‌اید. و بنده پیشنهاد می‌کنم اگر اسب و گاو، جهت مطالعه سم‌هایشان کنار خود نیافتید، در اینترنت جست‌وجو فرمایید و آن را مقایسه کنید که تشخیص آن را از علوم غیبی نپندارید.



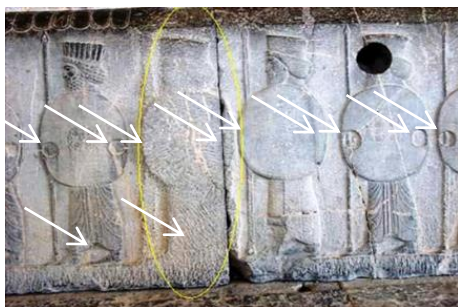
«حکایت استفاده از این تصویر به عنوان مدرکی دال بر ناتمام بودن بنای تخت جمشید، حکایتی شیرین و بغایت مضحک است.

اولاً: آثار استفاده از صفحه سنگ جت (تیغه فرز) بر روی پیکره و سرباز هخامنشی کاملاً مشهود و غیر قابل بحث است و کاملاً روشن است پیکره‌ای که با تمام جزئیات بر روی دیوار وجود داشته، بعدها توسط فرد یا افرادی تخریب گردیده است.»

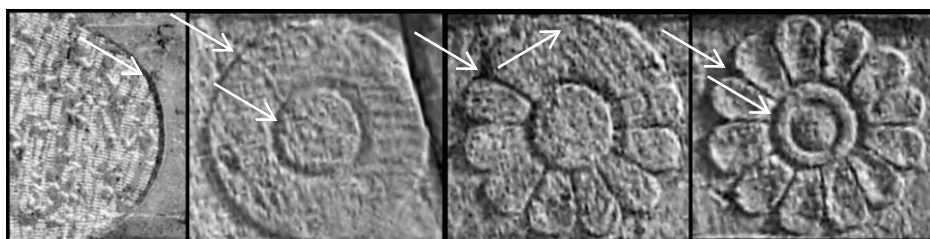


«این دو تصویر به وضوح هر چه تمام تر آثار ابزار مکانیکی صفحه سنگ جت را بر روی نگاره‌ها نشان می‌دهد. آثار خطوط دورانی تیغه و سفیدی شیارها بازگو کننده حقیقت ماجراست.»

جناب منتقد!! به سبب عدم اطلاع از نحوه اجرای این آثار، به اصطلاح نقدی را عرضه داشته‌اند که با خویش تبسمی نیز به ارمغان خواهد آورد.



ایشان حداقل نام کارخانه ابزار مورد نظر را بیان نداشته‌اند، که دریابیم با چه روش «تیغه فرز» علاوه بر مسطح نمودن بلندی و پستی، و برداشتن لایه‌ای از این سطح، اضافه‌های روییده شده را بر عمق و فضای منفی طرح می‌پوشاند و به جزئی جدای نشده از سنگ مبدل می‌گرداند!!! در اجرای این آثار، اول طرح کلی نقش به وسیله برداشتن چند لایه از فضای منفی طرح ترسیم و مابعد مراحل بعدی شروع می‌گردد، تا فرم کلی نمایان و بعد از آن جزئیات اجرا می‌شود.



و مراحل اجرا را می‌توان در نقش‌های قسمت‌های مختلف تخت جمشید یافت.

افزون بر این روزن، گاه‌آبه وسعت و عمق چند سطر از نظر گذرانده‌ایم که به سبب بررسی و یا عنوان چند مبحث کلی در رابطه با یک موضوع قبل از نوشته‌های استاد پورپیرار، پژوهش و یافته‌های ایشان را از زاویه‌ای دگر نگریسته‌اند و بدون ادله و اسناد متناسب و مشخص، حکم رانده‌اند!

برای اثبات چنین رویکردی می‌بایست پاسخ‌گوی دو پرسش بوده و از همسانی آن خبر آورند.

الف: همسانی «روش تحقیق» استاد با گروه و اشخاص دگر که در این زمینه قلم چرخانده‌اند.

ب: همسانی و همخوانی «نتیجه‌گیری» مباحثی که عرضه داشته‌اند.

مثلاً: (تاریخ اسلام، فردوسی، قرآن و هر موضوع و مبحث مشخص دگر) و همان‌طور که عیان است تاکنون چنین امری تحقق نیافته است.

سلام محمدی

خرداد ۹۳



آریاگرایی نظریه‌ی بزرگ‌ترین تحقیر ملت ایران



محمد امین نصیری پور

تاریخ‌نگاری ایران باستان زیر سلطه دو مکتب آریایی و استبداد شرقی است^(۱) و در اغلب متون تاریخی با نوعی ناسیونالیسم افراطی عجین شده که به شکل تابویی شووینیستی هرگونه پژوهش مدقانه و محققانه را با سخت‌ترین تخریب‌ها به حاشیه می‌راند تا نگذارند حقیقت تاریخی و بنیان‌های اصلی هویت یک ملت نمایش داده شود. اکثر این گونه اندیشه‌ها آغاز تاریخ و تمدن در فلات ایران را هم زمان با مهاجرت آریایی‌ها یعنی از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد دانسته و ماجرای مهاجرت را تنها با ذکر اشاراتی مبهم و غیر دقیق مطرح می‌کنند. جالب‌تر آن است که خود سازندگان این دست توهمات در مورد آن این گونه می‌نویسند: «پیشینه امپراطوری پارسی آکنده از مسائل و فرضیه‌های ناسازگار است.»^(۲)

روح نظریه مهاجرت آریایی‌ها همان روح مهاجرتی است که در اسطوره‌های یهودی پرورانده شده و اسطوره قوم آریایی، که مکتب ماکس مولر ایجاد کرد، بر تئوری چراگاه مایرز در کتاب «به نام طلوع» مبتنی است.^(۳) جالب آن جاست که اکثر محققین جدی غرب مکتب آریاگرایی را به نحوی مردود شمرده‌اند. برای مثال اشمیت در دانشنامه ایرانیکا می‌نویسد: «هیچ دلیل تاریخی و باستان‌شناختی وجود ندارد که گذر قومی به نام آریایی را از جبال هندوکش و ورود آنان را به جلگه هند و فلات ایران به اثبات رساند.» در مقاله قبل دلایلی بر رد این نظریه ارائه شد. در نوشته حاضر سعی بر آن است که با روشنگری دقیق، گذشته را چراغ راه آینده قرار دهیم.

بررسی نظریه مهاجرت براساس داده‌های وضعیت آب و هوایی

یکی از موضوعات مهم و دارای اهمیت در رد نظریه مهاجرت آریایی شواهد آب و هوایی است. بر طبق داده‌های معروف، آب و هوای کره زمین به خاطر نوسان‌هایی که در حرکات و مدار چرخش آن، میزان تشعشع‌های خورشیدی، تبدلات انرژی حرارتی بین درون کره زمین و پوسته آن، عبور زمین از میان ابرهای کیهانی و فعالیت آتشفشان‌ها، با تغییرات و دگرگونی‌هایی مواجه می‌شود. این نوسانات و تغییرات یکی از مهم‌ترین دلایل دوره‌های سرد و گرم یا یخبندان در کره زمین به حساب می‌آید.

دوره‌های یخبندان موجب ایجاد یخچال‌های بزرگ و وسیع در قطب‌ها و کوهستان‌های مرتفع شده و در سرزمین‌های عرض‌های میانی و از جمله ایران، به شکل دوره‌های بارانی و بین بارانی نمودار می‌شود. اما در حدود ۴۵۰۰ سال پیش، بارندگی و طغیان رودخانه‌ها شدت گرفت و خیلی زود پس از آن خشکسالی و دوره گرم و خشک آغاز شد. این زمان مصادف با جا به جایی بزرگ تمدنی در فلات ایران و افول و خاموش شدن بسیاری از سکونتگاه‌ها و شهرها و روستاهای باستانی ایران شد.^(۴)

با توجه به اطلاعات مذکور هنوز معلوم نیست که چرا اقوام آریایی کهن و یا هر امت تمدن سازی باید نخست در شمال سکونت داشته باشد؟ منطقه‌ای با بازده حداقلی زمین که گله داری و دامپروری نیز در آن میسر نیست و به علت استفاده از گوشت به عنوان قوت غالب، تولید مثل نیز در آن با مشکل جدی روبه روست.^(۵)

در حد فاصل ۷۵۰۰ تا ۴۵۰۰ شرایط آب و هوایی مطلوبی بر ایران حکم فرما بوده است و شهرها و روستاهای فلات ایران طی این مدت مراحل مختلف پیشرفت را طی کرده‌اند و بر روی ناحیه‌های حاصلخیز اطراف اقامتگاه‌های پیشین پراکنش می‌یابند و موجب شکل‌گیری تمدن‌های بزرگی چون شهر سوخته در سیستان، شهداد، یحیی و ابلیس در کرمان و ... می‌شوند.^(۶) در واقع تمام تمدن‌های کهن ایران باستان بر روی نواری از ده تا ۳۵ درجه عرض شمالی (حدودی) می‌زیستند و در صورت بروز مشکل و بلایای طبیعی در همین مسیر و نوار معتدل مهاجرت می‌کردند. حال سوال اصلی این جاست که چرا قوم هوشمندی که این نوار را شناسایی کرده و بر محور آن مهاجرت می‌کردند، ملتی عقب مانده و مثلاً آریایی‌هایی (بر فرض وجود) که در بدترین شرایط می‌زیستند منشاء تمدن بین‌المللی و صاحبان فلات ایران شناخته می‌شوند؟

هدف نظریه پردازان

دلایل رد نظریه مهاجرت بسیار است و می‌توان طومارهایی بس بلند در رد نظریات خام و پوچی چون نظریه مذکور نوشت. نظریه‌ای که هیچ کس نمی‌تواند ثابت کند این قوم متمدن آریایی از کجا آمده‌اند، صفات جسمانی و مشخصات فرهنگی آن‌ها چه بوده است و چه چیزی موجب برتری آن‌ها بر دیگر اقوام شده است. اما هدف نهایی از طرح این نظریات چیست؟ در جواب به چنین سوالی علل بسیاری می‌توان ذکر کرد که در این نوشتار به مهم‌ترین علل می‌پردازیم.



نخست تحریف تاریخ به سود طبقات استعمارگر و تحقیر اقوام و گروه‌های انسانی و القاء نوعی هویت ملی جعلی به عامه مردم و همچنین توجیه و مشروعیت دادن به اعمال و جنایات مستکبران عالم.^(۷)

مرتبۀ دوم تجزیه فرهنگی جهان اسلام و بازگشت به ریشه‌های تقلبی و هویت جعلی برای تخفیف ید واحده مسلمین.^(۸) در واقع به تمام ملت‌های مسلمانی که زیر پرچم اسلام جمع شده بودند می‌گفتند شما قوم برتر هستید و این گونه ملل اسلامی را تجزیه می‌کردند. برخی مانند عبدالله شهبازی معتقد هستند «دیزرائیلی نظریه پرداز امپراطوری جهانی بریتانیا بود. او این نظر را مطرح کرد که بر مستعمرات وسیع انگلیس در شبه قاره هند نمی‌توان فقط به زور اسلحه حکومت کرد. بل که باید مردم این مناطق علقه واقعی نسبت به انگلیس پیدا کنند و این کار از طریق جعل یک ایدئولوژی ممکن است. این همان ایدئولوژی آریایی‌گرایی بود که فریدریش ماکس مولر تدوین کرد.»^(۹) در واقع علت سوم را می‌توان یافتن منشاء مشترک برای تسریع در امر استثمار و یافتن وجه مشترک فرهنگی - ایدئولوژیکی برای نابودی فرهنگ بومی و تهاجم به سمت سبک زندگی واقعی مردم فلات ایران دانست.

در هر صورت سرزمین ما ایران متشکل از بیش از پانزده قوم و ملت خردمند و پرتوان، سالیان سال در کنار یکدیگر و با گذراندن سختی‌ها و مصائب مختلف زیسته‌اند^(۱۰) و به عنوان ملتی تاریخ ساز و پیشتاز در عرصه‌های مختلف موجب شگفتی جهان شده‌اند و برای اثبات آن نیازی به ساختن هویت جعلی و دروغین نیست و بقاء سرسختانه به ملت ایران اتحاد را آموخته است. ملت کهن ایرانی برای تمدن ساز بودنش نیازی به مهاجرت هیچ قومی نداشته و ندارد. بل که نیازمند چشمانی باز است تا شکوه و عظمت تاریخی و فرهنگی آن را در آثار به جای مانده از این تمدن کهن ببینند.

پی نوشت:

- ۱- پژوهش صهیونیت، ۱۳۸۱، کتاب دوم، مرکز مطالعات فلسطین، صفحه ۴۸۰
- ۲- پورپیرار، ناصر، ۱۳۸۵، دوازده قرن سکوت، کتاب اول، برآمدن هخامنشیان، کارنگ، صفحه ۵۹
- ۳- پژوهش صهیونیت، ۱۳۸۱، کتاب دوم، مرکز مطالعات فلسطین، صفحه ۴۹۰
- ۴- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگنامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، مدخل آریا صفحه ۷۰ و ۷۱
- ۵- پورپیرار، ناصر، ۱۳۸۵، دوازده قرن سکوت، کتاب اول، برآمدن هخامنشیان، کارنگ، صفحه ۱۰۵
- ۶- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگنامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، مدخل آریا، صفحه ۸۱
- ۷- رواسانی شاپور، ۱۳۹۴، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، چاپ سوم، نشر اطلاعات، صفحه ۱۸
- ۸- مصاحبه دکتر زرشناس با نشریه سوره، شماره ۴۶ و ۴۷، آذر و مهر ۱۳۹۸
- ۹- مصاحبه عبدالله شهبازی با روزنامه انتخاب، ۱۷ فروردین ۱۳۷۹
- ۱۰- پورپیرار، ناصر، ۱۳۸۵، دوازده قرن سکوت، کتاب اول، برآمدن هخامنشیان، کارنگ، صفحه ۲۵۵



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**